

بسم الله الرحمن الرحيم

فصلنامه مطالعات راهبردی

شماره ۳۷ • پاییز ۱۳۸۶

صاحب امتیاز: پژوهشکده مطالعات راهبردی

مدیر مسؤول: دکتر سیامک رهپیک

سردیر: دکتر اصغر افتخاری

دبیر: فرزاد پورسعید

تایپ و صفحه‌آرایی: پژوهشکده مطالعات راهبردی

ویراستار: فرزاد پورسعید

واحد اشتراک: اکبر قلی‌یان

نشانی: تهران، خیابان کریمخان، خیابان آبان جنوبی، خیابان رودسر، پلاک ۱۱

صندوق پستی: ۱۴۱۵۵-۵۱۸۹ تلفن: ۸۸۸۰۱۱۴۷ دورنگار: ۸۸۸۹۶۵۶۱

پست الکترونیک: quarterly@risstudies.org

هیأت تحریریه (بر اساس حروف الفبا)

دکتر تقی آزاد ارمکی / استاد دانشگاه تهران

دکتر حسام الدین آشنا / استادیار دانشگاه امام صادق(ع)

دکتر گودرز افتخار جهرمی / استاد دانشگاه شهید بهشتی

دکتر اصغر افتخاری / استادیار دانشگاه امام صادق(ع)

دکتر سیامک رهپیک / دانشیار دانشکده علوم قضایی

دکتر محمود سریع القلم / دانشیار دانشگاه شهید بهشتی

دکتر عباسعلی عمید زنجانی / استاد دانشگاه تهران

دکتر قدیر نصری / استادیار پژوهشکده مطالعات راهبردی

فصلنامه مطالعات راهبردی از کلیه محققان و مترجمان محترم که علاقه مند به درج مطالب خویش در

این فصلنامه هستند، با رعایت شرایط زیر دعوت به همکاری می کند:

* مقالات در حوزه مطالعات راهبردی و مسائل ایران باشد.

* نام و نام خانوادگی مؤلف یا مترجم همراه با نشانی کامل و شماره تلفن در پایان مقاله ذکر شود.

* خلاصه ای از مقاله به زبان فارسی (و در صورت امکان انگلیسی) تهیه و ارسال شود.

* مقالات بر یک روی صفحه و با فاصله مناسب با خطی خوانا نوشته شود.

* طول مقالات از ۲۰ صفحه تایی (و یا معادل دستنویس آن) فراتر نرود.

* در نگارش مقالات اصول علمی - پژوهشی رعایت شود.

* مطالب ارسالی بازگردانده نمی شود.

* فصلنامه در ویرایش مقالات پذیرفته شده آزاد است.

مطالب مندرج در فصلنامه مطالعات راهبردی بیانگر دیدگاههای پژوهشکده مطالعات راهبردی نمی باشد.

نقل مطالب با ذکر منبع جائز است.

کلیه حقوق برای پژوهشکده مطالعات راهبردی محفوظ است.

فهرست مطالب

مقالات علمی

مطالعات پایه

دکترین، سیاست و استراتژی؛ نسبت‌سنجی نظری و مفهومی
۴۲۳-۴۵۰ رضا خلیلی

تد رابرت‌گر و روش نوین مطالعه جنبش‌های قومی
۴۷۹ - ۴۵۱ محمدعلی قاسمی

جغرافیای انتخابات
۵۰۵ - ۴۸۱ مراد کاویانی‌راد

مطالعات ایران

مفهوم انسجام اسلامی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران
۵۲۸ - ۵۰۷ داود غرایاق‌زنده

شکاف شیعی - سنی در اسلام سیاسی و پیامدهای آن برای جمهوری اسلامی
۵۶ - ۵۲۹ فرامرز تقی‌لو

مطالعات آمریکا

نفت خلیج‌فارس؛ چالش‌ها و سیاست‌های آمریکا
۵۹۰ - ۵۴۷ محمود بیزدان‌فام

هانس جی. مورگتنا و جنگ عراق: رئالیسم در مقابل نومحافظه‌کاری
۶۰۴ - ۵۹۱ جان میرشايمر / الهام رضانژاد

نقد و بررسی کتاب

پویش فعال‌گرایی اسلامی؛ نشانگانی برای گسترش دموکراسی و حقوق بشر
وند و دونک / غلامرضا خسروی

فصلنامه

مطالعات راهبردی

پژوهشکده مطالعات راهبردی • سال دهم • شماره سوم • پاییز ۱۳۸۶ • شماره مسلسل ۳۷

۲۲۲صفحه • قیمت تکشماره ۱۱/۰۰۰ ریال

مقالات: دکترین، سیاست و استراتژی؛ نسبت‌سنجی نظری و مفهومی / رضا خلیلی
تد رابتگر و روش نوین مطالعه جنبش‌های قومی / محمدعلی قاسمی • جغرافیای انتخابات / مراد کاویانی‌راد • مفهوم انسجام اسلامی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران / داود غرایاق‌زنی • شکاف شیعی - سنی در اسلام سیاسی و پیامدهای آن برای جمهوری اسلامی / فرامرز تقی‌لو • نفت خلیج فارس؛ چالش‌ها و سیاست‌های آمریکا / محمود یزدان‌نام • هانس جی. مورگنتا و جنگ عراق: رئالیسم در مقابل نومحافظه‌کاری / جان میرشاپر / الهام رضانژاد

نقد و بررسی کتاب: پویش فعال‌گرایی اسلامی؛ نشانگانی برای گسترش دموکراسی و حقوق بشر / وند و دونک / غلامرضا خسروی

Strategic Studies

Quarterly

Research Institute of Strategic Studies • Vol.10
No. 3 • Autumn 2007 • Pages 222

Articles: Doctrin, Policy and Strategy; Theoretical and Conceptual Comparability / *Reza Khalili* • Ted Robert Gurr and new method of studying ethnical movements / *Mohammad Ali Ghasemi* • Geography of Elections / *Morad Kaviani Rad* • The Concept of Islamic Solidarity in Foreign Policy of Islamic Republic of Iran / *Davoud Gharayagh Zandi* • Shiit – Sunni divide in Political Islam and its conesqences for Islamic Repulic of Iran / *Faramarz Taghiloo* • Persian Gulf Oil; America's Challenges and Policies / *Mahmoud Yazdanfam* • Hans J.Morgenthau and Iraq War: Realism versus Neo – consevativism / *Jhon Mearsheimer/ Elham Rezanezhad*

Book Review: *W.B. H. J.Vande. Donk, et. al* , Dynamism in Islamic Activism; Reference Points for Democratization and Human Rights / *by: Gholamreza Khosravi*

فصلنامه مطالعات راهبردی سال دهم پاییز ۱۳۹۰.

دکترین، سیاست و استراتژی؛ نسبت‌سنجی نظری و مفهومی

* رضا خلیلی*

چکیده

در محافل سیاسی و عمومی و حتی در اغلب موارد در محافل علمی، مفاهیم دکترین، سیاست و استراتژی را گاه چنان متداخل و با معانی مشابه به کار می‌گیرند که تشخیص مرزهای نظری و مفهومی آنها مشکل می‌شود. در این مقاله، ضمن بررسی ارتباط مفاهیم دکترین، سیاست و استراتژی با مفهوم امنیت، به بررسی زمینه‌های تداخل و ابهام میان این مفاهیم پرداخته می‌شود و تلاش برای تعیین مرزهای نظری و مفهومی میان آنها در دستور کار قرار می‌گیرد. بدین منظور، ابتدا به تلاش‌های صورت‌گرفته برای ابهام‌زدایی از مفهوم امنیت به عنوان بستر نظری بحث اشاره می‌شود، سپس مرزهای نظری میان دکترین، سیاست و استراتژی بر اساس دیدگاه‌های مختلف بررسی شده و در پایان نیز مرزهای مفهومی آنها مورد بازبینی قرار می‌گیرد.

کلیدواژه‌ها: امنیت، دکترین، سیاست، استراتژی، مطالعات امنیتی

* آقای خلیلی، کارشناس ارشد علوم سیاسی، عضو هیأت علمی و محقق گروه مطالعات پایه و روش‌شناسی در پژوهشکده مطالعات راهبردی می‌باشد.

مقدمه

بررسی علمی مفهوم امنیت سابقه تاریخی طولانی ندارد و حتی اگر تلاش برای یافتن مطلبی در خصوص مفهوم امنیت تا چند دهه پیش تلاشی بی‌حاصل محسوب نمی‌شد، سخن‌گفتن از مطالعات امنیتی در چنین شرایطی، تصویری موهوم یا حداقل سخنی متهورانه تلقی می‌شد؛ چنانکه به تعبیری اگر به جستجو برای یافتن مطالبی در خصوص مفهوم امنیت پردازیم، تا پیش از دهه ۱۹۸۰ میلادی، چندان مطلبی به دست نمی‌آوریم.^(۱) در واقع، تا مادامی که به مفهوم امنیت به عنوان پدیده قابل مطالعه پرداخته نشده بود، ضرورت پژوهش در خصوص مفهوم امنیت و تلاش برای شکل‌دادن و معنابخشیدن به مطالعات امنیتی، مهمترین مسأله پژوهشی در این عرصه بود، اما اکنون که آن دوران گذشته و آثار بسیاری درباره مفهوم امنیت و حتی مطالعات امنیتی به رشتۀ تحریر درآمده است، مسأله مهم‌تر برای پژوهش در این عرصه، کیفیت بررسی مفهوم امنیت یا ماهیت مطالعات امنیتی موجود است.

به عبارت دیگر، اکنون ضرورت پرداختن به مفهوم امنیت تا حد زیادی برطرف شده و آنچه اهمیت و ضرورت بیشتری یافته، این است که به کیفیت بررسی مفهوم امنیت و مطالعات امنیتی پرداخته شود. بدین ترتیب، اگر زمانی عقب‌ماندگی یا توسعه‌نیافتگی مفهوم امنیت قابل پذیرش بود و با تکرار عباراتی چون «امنیت نماد ابهام‌آمیزی است که اصلاً ممکن نیست دارای معنای دقیق باشد.»^(۲) و «امنیت مفهومی با ماهیت جدال برانگیز است.»^(۳)، از تلاش برای وضوح بخشیدن و ابهام‌زدایی از آن سر باز زده می‌شد، طبعاً اکنون دیگر نمی‌توان بدین‌بودن این عبارات را پذیرفت و مدام آنها را تکرار کرد. در واقع، امروزه دیگر نمی‌توان ابهام مفهومی امنیت و تداخل مرزهای مطالعات امنیتی را مفروض تلقی کرد و پژوهش خود را بر چنین مفروضاتی بنا کرد، بلکه به دلیل گسترش شناخت و توسعه تعاریف و ابعاد امنیت، می‌توان حداقل به صورت قراردادی، میان امنیت و مقاهم دیگر و به تبع آن میان مطالعات امنیتی و حوزه‌های مطالعاتی دیگر تمایزهایی ایجاد نمود.

البته ضرورت ابهام‌زدایی از مفهوم امنیت و تمایزبخشی به مطالعات امنیتی، سخنی کاملاً جدید و یا به معنی نادیده‌گرفتن ارتباط حوزه مطالعات امنیتی با حوزه‌های مطالعاتی دیگر نیست. سخنی جدید نیست؛ زیرا دغدغه ابهام‌زدایی از مفهوم امنیت را از همان ابتدای بررسی این مفهوم

می‌توان شاهد بود و به معنی نادیده گرفتن ارتباط مطالعات امنیتی با حوزه‌های مطالعاتی دیگر نیست؛ زیرا اساساً چنین وضعیتی به صورت مطلق قابل پذیرش یا حتی تصور نیست. در واقع، ابهام‌زدایی از مفهوم امنیت و تمایزبخشی به مطالعات امنیتی، مقوله‌ای قراردادی و نسبی است، ولی حتی با همین وضعیت هم نتایجی که از مطالعات امنیتی حاصل می‌شود، تفاوت‌های بسیاری با ادبیات موجود خواهد داشت.

بر اساس آنچه گفته شد، نوشتار حاضر بر آن است تا مفروضات ناظر بر ابهام مفهوم امنیت و تداخل مرزهای مطالعات امنیتی را بار دیگر مورد پرسش قرار دهد^(۴). پیش از ورود به بحث لازم است اشاره شود که در این مقاله بر حوزهٔ خاصی که مرتبط با تدوین اسناد امنیتی چون دکترین، سیاست و استراتژی است، تأکید می‌شود. برای اینکه موضوع مورد بحث و مسئله مورد توجه در این مقاله بهتر قابل درک باشد، باید توجه داشته باشیم که ابهام‌زدایی از مفهوم امنیت و تمایزبخشی به مطالعات امنیتی، یا از طریق نسبت‌سنجی مفهومی امنیت و مطالعات امنیتی با مفاهیم و حوزه‌های مطالعاتی دیگر و یا از طریق تقسیم‌بندی‌های درونی این مفهوم و حوزهٔ مطالعاتی صورت می‌گیرد که تأکید نوشتار حاضر صرفاً بر نسبت‌سنجی مفهومی امنیت با مفاهیم دیگر و به طور خاص، بر اساس رابطهٔ دکترین، سیاست و استراتژی است و به سه مقولهٔ دیگر یعنی نسبت‌سنجی مطالعات امنیتی با حوزه‌های مطالعاتی دیگر و تقسیم‌بندی‌های درونی مفهوم امنیت و حوزهٔ مطالعات امنیتی نمی‌پردازد.

در واقع، ابهام‌زدایی از مفهوم امنیت به واسطه نسبت‌سنجی میان دکترین، سیاست و استراتژی در کانون توجه نگارنده است و برای دست‌یابی به این هدف تلاش می‌شود به این پرسش پاسخ داده شود که «به لحاظ نظری و مفهومی، چه نسبتی میان دکترین، سیاست و استراتژی وجود دارد؟». برای پاسخ به این پرسش، طبعاً باید از تلاش‌های صورت گرفته برای ابهام‌زدایی از مفهوم امنیت شروع و پس از بررسی و نقد آنها، بستری نظری برای نسبت‌سنجی این مفاهیم مهیا کرد. بدین ترتیب، پس از بحث تاریخی- معرفتی، زمینه برای نسبت‌سنجی نظری مفاهیم مذکور در ادبیات موجود فراهم می‌شود، اما از آنجا که این نسبت‌سنجی نظری تا کنون نتوانسته است مرزهای مشخصی را میان مفاهیم مذکور ترسیم کند، در نهایت، با تأکید بر نسبت‌سنجی مفهومی تلاش می‌شود رابطهٔ دکترین، سیاست و استراتژی به نحوی قابل فهم‌تر و عملیاتی‌تر ترسیم شود.

الف. ابهام‌زدایی از مفهوم امنیت؛ تلاش‌ها و چشم‌اندازها

امنیت مقوله‌ای کهن و دیرینه است که با جوهرهستی انسان پیوندی ناگستینی داشته و امروزه نیز یکی از اساسی‌ترین و در عین حال، مبهم‌ترین مسائل انسان معاصر می‌باشد. اساسی‌بودن این مفهوم، به حدی است که به تعبیر بوزان، «به ندرت کسی پیدا می‌شود که منکر اهمیت مسئله امنیت، خواه در سطح فردی یا ملی و بین‌المللی، در بین مسائلی که بشر با آنها روبروست، گردد.»^(۵) و پیچیدگی و ابهام آن نیز ناشی از این است که ماهیتی نامشخص و معانی بسیاری دارد.^(۶) به همین دلیل، تعریف آن دشوار و دچار محدودیت‌های بسیاری شده است؛ به گونه‌ای که به نمادی ابهام‌آمیز تبدیل شده و برخی صاحب‌نظران را به این باور رسانده که از نامشخص بودن ماهیت آن سخن به میان آورند:

«اصطلاح امنیت از حیث شکل و محتوا به یک اندازه ابهام‌آمیز است. مشخص نیست که آیا امنیت یک هدف، یک موضوع کاری، یک مفهوم، یک برنامه پژوهشی یا یک رشته منظم علمی است؟ برای امنیت مفهوم واحدی وجود ندارد.»^(۷)

در واقع، پیچیدگی و ابهام مفهوم امنیت، به عنوان یکی از اساسی‌ترین مسائل بشری، امروزه یک مسئله اساسی پژوهشی نیز محسوب می‌شود که نیازمند مطالعه‌ای گسترده و عمیق است و طبعاً در چارچوب ادبیات موجود مطالعات امنیتی نمی‌توان به آن پرداخت. در ادبیات موجود مطالعات امنیتی، پیچیدگی و ابهام مفهوم امنیت به عنوان مفروض بدیهی پنداشته شده و تا مدامی که به جای تأکید بر این وضعیت، به دنبال بررسی علت یا علل این ابهام و پیچیدگی نباشیم، مطالعه‌ما نیز خود به پیچیدگی و ابهام بیشتر مفهوم امنیت دامن می‌زند.

اغلب تحقیقات انجام‌شده درباره امنیت، صراحتاً یا تلویحاً، به پیچیدگی و ابهام مفهوم امنیت اشاره و حتی تأکید کرده و نقطه آغازین حرکت خود را بر اساس این مفروضه بنا کرده‌اند، اما متأسفانه در چارچوب ادبیات موجود مطالعات امنیتی، یا اقدامی برای رفع این مشکل صورت نگرفته و یا اگر اقدامی هم صورت گرفته، به دلیل ضعف روشی و معرفتی، عملاً از مدار بسته ادبیات موجود خارج نشده است. به عبارت دیگر، اغلب بررسی‌های صورت‌گرفته در مطالعات امنیتی، مبنای فعالیت خود را بر توصیف یا حداکثر بر تحلیل پیچیدگی‌ها و ابهام‌های موجود در این حوزه قرار داده و به ندرت در صدد پاسخ‌گویی یا حتی طرح پرسش‌هایی نظیر این برآمده‌اند

که: علت ابهام و پیچیدگی مفهوم امنیت چیست؟ آیا این ابهام و پیچیدگی قابل رفع است؟ اگر پاسخ مثبت است، چگونه باید به این مهم دست یافته؟

۱. ابهام‌زدایی از طریق تحدید مفهومی

مقارن با شکل‌گیری مطالعات امنیتی (هرچند مطالعات امنیتی به معنای دقیق نبوده، بلکه مطالعات امنیت ملی یا مطالعات امنیت بین‌المللی بوده است)، ایده‌هایی برای رهایی از ابهام و پیچیدگی مفهومی امنیت مطرح شد و حتی تلاش‌هایی عملی برای رفع این مشکل نیز صورت گرفت، اما از آنجا که هیچ یک از این ایده‌ها و تلاش‌ها از توصیف یا حداکثر از تحلیل ابهامات و پیچیدگی‌های امنیت فراتر نرفته و هرگز در صدد تبیین و علت‌کاوی این مشکلات برنیامدند، عملاً راه به جایی نبردند.

البته تلاش‌های صورت گرفته در این زمینه تماماً از یک سخن نبوده‌اند و نمی‌توان با یک حکم کلی همه آنها را مورد انتقاد قرار داد. آرنولد ولفرز^۱، که اغلب از او به عنوان فردی یاد می‌شود نخستین آثار را در زمینه امنیت ملی به رشتۀ تحریر درآورد، از همان ابتدا به این مشکل توجه داشت. وی معتقد بود:

«این ادعا که نماد امنیت ملی جز بجهانه‌ای برای سردرگمی نیست، ادعایی اغراق‌آمیز است. اما تحلیل دقیق‌تر نشان خواهد داد که اگر این اصطلاح را بدون قید و چند و چون به کاربریم، امکان سردرگمی بیشتر می‌شود.»^(۱)

در واقع، وی به عنوان یکی از نخستین افرادی که مطالعه امنیت ملی را در دستور کار قرار داد، به مشکل ابهام و پیچیدگی مفهوم امنیت توجه داشت و راه حل او برای رفع مشکل مذکور هم این بود که به مفهوم امنیت قید و بندهایی بزنیم و بدین وسیله آن را محدود و دقیق کنیم؛ اما این راه حل، همچنان که خود وی نیز اذعان می‌کند، نه تنها از ابهامات نمی‌کاهد، بلکه به سردرگمی بیشتر می‌انجامد.

تلاش دیوید بالدوین^۲، دیگر محقق پیش‌کسوت در مطالعات امنیتی، برای ابهام‌زدایی از مفهوم امنیت، از طریق قید و بند زدن بر آن نیز همانند تلاش ولفرز بی‌شمر ماند^(۹) و حتی

1 . Arnold Wolfers
2 . David Baldwin

بسیاری از محققین مطالعات امنیتی که با لفربز و بالدوین اختلاف نظر داشتند نیز توفیقی در این زمینه نیافرند. از جمله این افراد می‌توان به هانس مورتن^۱، هاگ مک دونالد^۲ و رابرت جرویس^۳ (۱۲) اشاره کرد که به رغم تلاش‌های فراوان، در نهایت به ناکامی در این زمینه اذعان کردند.^(۱۳)

دلیل عده ناکامی افراد مذکور این بود که نه تنها توسعه مفهوم امنیت را در دستور کار قرار ندادند، بلکه سعی کردند با محدود کردن آن برای ابهام‌زدایی اش اقدام نمایند. در واقع، تلاش آنها در درون خود دارای تناقض بود. آنها هیچ‌گاه به توسعه و استقلال مفهومی امنیت نیاز دیدند و طبعاً نمی‌توان انتظار داشت موقفيتی برای ابهام‌زدایی از امنیت به دست آورند. در عین حال، عده‌ای بودند که از این مرحله فراتر رفته و بر استقلال مفهومی امنیت نیز تأکید کردند، ولی توفیقی برای ابهام‌زدایی از این مفهوم نیافرند. اکنون باید دید دلت عدم توفیق آنها چه بود؟

۲. ابهام‌زدایی از طریق استقلال مفهومی

برخی از صاحب‌نظران حوزه مطالعات امنیتی، به ویژه از دهه ۱۹۸۰ میلادی به بعد، مفهوم امنیت را به خودی خود دارای روشی جامع، قوی و مفیدتر برای مطالعه روابط بین‌الملل، در مقایسه با قدرت و صلح دانستند و بدین ترتیب، با توسعه و استقلال مفهومی امنیت، در صدد ابهام‌زدایی از امنیت و مطالعات امنیتی برآمدند. از جمله این افراد باری بوزان، اولی ویور^۴ و دیگر اعضای مکتب کپنهایگ^۵ بودند که تلاش‌های درخور توجهی برای توسعه و استقلال مفهومی امنیت و ابهام‌زدایی از آن انجام دادند، اما آنها نیز در سطحی بالاتر به بن‌بست رسیدند.

بوزان در کتاب «مردم، دولتها و هراس»، دیدگاه خود در خصوص استقلال مفهوم امنیت از قدرت و صلح را چنین بیان می‌کند:

«استدلال من در این کتاب این است که مفهوم امنیت به خودی خود روشی جامع‌تر و قوی‌تر و مفیدی برای مطالعه روابط بین‌الملل در مقایسه با قدرت و صلح است. این

1 . Hans Mauritzan

2 . Hugh McDonald

3 . Robert Jervis

4 . Ole Waever

5 . Copenhagen School

روش گویای انگیزه اصلی رفتارهای متغیرت و در عین حال به همان اندازه روش مبتنی بر صلح مفید می‌باشد. ترکیب اینها باعث می‌شود به یک چارچوب تحلیلی دست یابیم که در مقایسه با همه مفاهیم جا افتاده موجود، برتری دارد. مفهوم بسیار جامعی از امنیت در جایی بین حل‌فاصل قدرت و صلح است که شامل بیشتر نکات مهم آنها به اضافه مقادیری از خود مفهوم امنیت می‌باشد.»^(۱۴)

به تبع این نگرش متغیرت، وی تلاش‌های درخور توجیهی در کتاب مذکور و دیگر آثار خود برای استقلال مفهومی امنیت صورت می‌دهد و با بر شمردن علل ابهام مفهوم امنیت در صدد رفع این مشکل برمی‌آید. در همین راستا، وی و دیگر همکارانش در کتاب «چارچوبی نوین برای تحلیل امنیت»^(۱۵)، تلاش می‌کنند اصول و قواعدی را برای تحلیل مسائل امنیتی جدید ارائه دهند، اما از آنجا که وی صرفاً در صدد استقلال مفهومی امنیت است و همچنان می‌کوشد امنیت را به عنوان مفهومی مستقل از قدرت و صلح، اما در حوزه روابط بین‌الملل مطالعه نماید، کوشش‌های او عملاً به ابهام‌زدایی از مفهوم امنیت متهمی نمی‌شود.

ویور نیز امنیت را مفهومی مستقل می‌داند، اما در نهایت آن را در چارچوب رشته روابط بین‌الملل مطالعه می‌کند. وی به رغم تلاش برای شناخت ابهامات مفهومی و تاریخی امنیت در اغلب آثار خود^(۱۶)، از چارچوب روابط بین‌الملل خارج نمی‌شود. در واقع، وی نیز همانند بوزان و افراد دیگری چون ادوارد ای. کلودزیج^(۱۷)، لارنس فریدمن^(۱۸) و استفن والت^(۱۹) که برای استقلال مفهومی امنیت تلاش کردند، اما به نتیجه‌ای نرسیدند، در نهایت به آنجا می‌رسد که صرفاً از فهم کلاسیک امنیت فاصله بگیرد^(۲۰)؛ تلاشی که به دلیل خارج نشدن از چارچوب روابط بین‌الملل و استقلال قایل نشدن برای مطالعات امنیتی، عملاً بی‌حاصل می‌ماند.

در واقع، اغلب افرادی که برای استقلال مفهومی امنیت تلاش نمودند، یا در میانه راه از ادامه ایده خود صرف نظر کردند و یا ادامه راه هم آنها را به ابهام‌زدایی از مفهوم امنیت رهنمون نشد. صرف نظر کردن یا بی‌ثمر بودن تلاش این افراد، بیش و پیش از هر چیز، از آن‌رو بود که آنها

1 . Edward A. Kolodzij

2 . Lawrence Freedman

3 . Stephen Walt

استقلال مفهومی را بدون اعتقاد یا حتی تلاش برای استقلال مطالعات امنیتی مدنظر داشتند. در عین حال، حتی افرادی که به استقلال مطالعات امنیتی باور داشتند نیز در این زمینه موفق نبودند.

۳. ابهام‌زدایی از طریق استقلال مطالعات امنیتی

برخی محققان نظیر رابت جرویس^۱ و مایکل مان^۲ حتی از استقلال مطالعات امنیتی نیز سخن به میان آوردند، اما در نهایت، همین افراد هم در ابهام‌زدایی از مفهوم امنیت توفیقی نیافتنند. رابت جرویس حتی در تأکید بر استقلال مطالعات امنیتی تا بدان جا پیش رفت که روابط بین‌الملل را حوزه‌ای فرعی از مطالعات امنیتی تلقی کرد^(۲۱) و مایکل مان نیز در نهایت، به باوری نزدیک به جرویس رسید و مدعی شد که بهتر است نظریه‌های روابط بین‌الملل را در چارچوب نظریه‌های امنیت مورد مطالعه قرار دهیم^(۲۲)، اما همین افراد هم در نهایت فراموش کردند که استقلال مطالعات امنیتی برای ابهام‌زدایی از مفهوم امنیت بوده و اگر این دو مقوله در کنار یکدیگر مورد توجه قرار نگیرند، حتی از استقلال مطالعات امنیتی هم نمی‌توان دفاع کرد. مهمترین مشکل در تلاش‌های صورت‌گرفته برای ابهام‌زدایی از مفهوم امنیت این است که اولاً بسیاری از افرادی که در این مسیر گام نهادند، بخشی از این مسیر را به صورت ناخودآگاه پیمودند. در واقع، هرچند اغلب این افراد تلاش می‌کردند تصویری روشن‌تر و قابل فهم‌تر از امنیت ارائه کنند، اما همه این افراد آگاهانه و بر اساس یک برنامه هدفمند گام در این مسیر نهادند. ثانیاً بسیاری از این تلاش‌ها به دلیل امتناع معرفت‌شناختی با مشکل مواجه شده؛ زیرا طبعاً افرادی که از همان ابتدای شکل‌گیری مطالعات امنیتی می‌خواستند به استقلال مفهومی یا مطالعاتی امنیت دست یابند، در این راه ناکام می‌مانندند. استقلال مفهوم امنیت و مطالعات امنیتی، نتیجه توسعه این مفهوم و رشتہ مطالعاتی است و تا مادامی که این توسعه رخ نداده باشد، منطقاً نمی‌توان سخن از استقلال مفهوم امنیت و مطالعات امنیتی به میان آورد و از این طریق به ابهام‌زدایی از امنیت دست یافت. ثالثاً عمدۀ تلاش‌های صورت‌گرفته، یا بر استقلال مفهومی، بدون پرداختن به استقلال حوزه مطالعاتی تأکید کرده‌اند یا بر استقلال مطالعاتی بدون پرداختن به

1 . Robert Jervis

2 . Michael Mann

استقلال مفهومی که در عمل نتیجه‌ای جز ابهام و پیچیدگی بیشتر در پی نداشته و یا اینکه حتی اگر استقلال مفهومی و مطالعاتی را هم در کنار یکدیگر مورد توجه قرار داده‌اند، به صورت سلبی و تدافعی بوده نه به شکل ایجابی و تأسیسی.

در واقع، ابهام‌زدایی از مفهوم امنیت، هم مستلزم مهیابودن تمامی شرایط مذکور و هم نیازمند خودآگاهی از این فرایند است. به عبارت دیگر، با مهیابودن مقدمات معرفت‌شناختی استقلال توأم مفهومی و مطالعاتی از یکسو و با خودآگاهی نسبت به این فرایند از سوی دیگر است که می‌توان به ابهام‌زدایی از مفهوم امنیت و تمایزبخشی به مطالعات امنیتی دست یافت. البته استقلال مفهومی و مطالعاتی هم، باید به شکل ایجابی و تأسیسی باشد؛ یعنی چه چیز بودن امنیت و مطالعات امنیتی با چه چیز نبودن آنها مشخص نشود. صرفاً در چنین شرایطی است که تمایز مفهوم امنیت و مطالعات امنیتی با مفاهیم و حوزه‌های مطالعاتی دیگر و نیز تقسیم‌بندی‌های درونی مفهوم امنیت و مطالعات امنیتی معنادار می‌شوند و نسبت‌سنجی دکترین، سیاست و استراتژی، که در صفحات بعد مورد توجه قرار می‌گیرد، بخش کوچکی از این فرایند ابهام‌زدایی و مبتنی بر مبانی نظری مذکور است.

ب. نسبت‌سنجی نظری دکترین، سیاست و استراتژی

برای اینکه به درک صحیحی از رابطه و نسبت میان دکترین، سیاست و استراتژی دست یابیم، در نخستین گام، تلاش‌های صورت‌گرفته برای ابهام‌زدایی از مفهوم امنیت را، که نسبت‌سنجی این مفاهیم در ذیل آن قابل طرح است، بررسی کردیم. در کنار این بررسی نظری کلی، لازم است نسبت یا نسبت‌های نظری ترسیم شده میان این مفاهیم در ادبیات موجود را نیز مورد بررسی قرار دهیم.

وقتی سخن از نسبت‌سنجی نظری پیش می‌آید، طبعاً دیدگاه‌هایی که میان این مقولات هیچ تمایزی قایل نمی‌شوند و در اغلب اوقات آنها را به جای یکدیگر به کار می‌گیرند، کنار گذاشته می‌شوند. در عین حال، به دلیل آنکه متأسفانه چنین گرایشی در ادبیات موجود مطالعات امنیتی غالب است، باید تصریح شود که چنین دیدگاهی نمی‌تواند مورد پذیرش قرار گیرد و شاید یکی از دلایل ابهام مفهوم امنیت نیز در چنین کاربردهای نادرستی نهفته باشد که حتی در میان

صاحب نظران نیز رواج گسترهای دارد. به عنوان نمونه، کافی است به چنین اختلاط مفهومی که میان استراتژی و سیاست در عبارات زیر توسط هانتینگتون بیان شده است، توجه نماییم:

«... در این قرن دیگر استراتژی محدود به ارتش نیست. مردم از «استراتژی کالا»، «استراتژی ملی» و «سیاست امنیت ملی» سخن می‌گویند. من فکر می‌کنم که همه این مباحث به یک موضوع اشاره دارد و آن «توسعه و استفاده از تمامی منابع سیاسی، اقتصادی و نظامی در دسترس دولت برای رسیدن به اهداف خود در رقابت با دولت دیگر» است.» (۲۳)

دامنه کاربرد این گرایش کلی که میان دکترین، سیاست و استراتژی تمایزی قابل نمی‌شود، در ادبیات موجود مطالعات امنیتی بسیار گسترده است، اما در کنار چنین گرایشی، دیدگاه‌هایی هم وجود دارند که قابل به تمایز میان مفاهیم مذکور هستند و در عین اشتراک با یکدیگر در قابل شدن به تمایز، تفاوت‌هایی با یکدیگر دارند. در میان قابلین به تمایز میان دکترین، سیاست و استراتژی، حداقل سه گرایش نظری، بر اساس اینکه به کدامیک از مقولات مذکور تقدم داده شود، وجود دارد که لازم است به تفکیک به هر کدام از آنها پرداخته شود.

۱. تقدم استراتژی بر سیاست و دکترین

تقدم‌بخشیدن به هر یک از سه مقوله دکترین، سیاست و استراتژی، نسبتی وثیق با نوع رابطه میان امنیت، سیاست و استراتژی دارد. در واقع، مبنای نظری هر یک از سه دیدگاهی که به بررسی آنها می‌پردازیم، در تصویری است که از رابطه میان امنیت، سیاست و استراتژی دارند. دیدگاهی که قابل به تقدم استراتژی بر سیاست و دکترین است، مبنای نظری خود را گفتمان کلاسیک امنیت و بر اساس تعریفی از استراتژی که مبنی بر «هنر فرماندهی و راهبری نظامی» است قرار می‌دهد. (۲۴)

بر اساس این گفتمان، امنیت معنایی جز «فقدان تهدید» ندارد و استراتژی هم هنر به کارگیری «ابزار نظامی» برای دست‌یابی به «اهداف نظامی» است. در واقع، بر اساس این دیدگاه، هم امنیت صبغه‌ای کاملاً نظامی دارد و هم استراتژی. امنیت به معنای فقدان تهدید نظامی و استراتژی نیز هنر به کارگیری ابزار نظامی برای دفع این تهدید نظامی است.

این تعریف از امنیت و استراتژی، که ارتباط تنگاتنگی با تعریف کارل فون کلازویتس^۱ از استراتژی دارد، تا مدت‌ها بر مطالعات امنیتی سایه افکنده بود و هنوز هم طرفداران بسیاری دارد. کلازویتس استراتژی را «هنر به کارگیری نیرو به عنوان وسیله‌ای در راه دستیابی به هدف جنگ»^۲ می‌دانست. بنابراین، حتی اگر تعریف وی از استراتژی نیز مبنای قضاوت قرار گیرد، نمی‌توان سیاست و دکترین را مؤخر بر استراتژی دانست. در عین حال، بر مبنای چنین قضاوتی و کاملاً متأثر از فضای غرب‌محور مطالعات امنیتی، به استراتژی تقدم داده شده است.

در واقع، فرهنگ آمریکایی - انگلیسی که هسته اصلی مطالعات امنیتی غرب‌محور را تشکیل می‌دهد، به دلیل فضای امنیتی مبتنی بر فقدان تهدید در دوران جنگ سرد و بر اساس مبنای نظری مذکور، رابطه استراتژی با سیاست و دکترین را به گونه‌ای ترسیم کرده که استراتژی مقدم^۳ بر دو مقوله دیگر باشد. به رغم آنکه در این دیدگاه نیز میان استراتژی کلان^۴ و استراتژی نظامی^۵ تفاوت قابل می‌شوند، اما جایگاهی که برای هر یک از مقولات مذکور تصور می‌شود، به گونه‌ای است که همواره استراتژی بر سیاست و سیاست بر دکترین تقدم دارد. در واقع، بر اساس این دیدگاه، استراتژی کلان از بعد نظامی فاصله گرفته و استراتژی نظامی ماهیتی مستقل یافته است، اما صبغه نظامی دکترین، که صرفاً بخشی از استراتژی نظامی تلقی می‌شود، همچنان حفظ شده و بدین ترتیب، در عین حال که سیاست امنیت ملی و استراتژی نظامی از استراتژی امنیت ملی تبعیت می‌کنند، دکترین به عنوان بخشی از استراتژی نظامی تعریف می‌شود^(۶) که این نوع رابطه را در قالب شکل ۱ می‌توان ترسیم کرد.

با وجود این، تقلیل دکترین به بخشی از استراتژی نظامی، مورد تأیید همه طرفداران دیدگاه مذکور نیست. برخی افراد دیگر در عین تفکیک استراتژی کلان و استراتژی نظامی، به تفکیک دکترین امنیت ملی و دکترین نظامی نیز باور دارند و همانند استراتژی نظامی برای استراتژی ملی نیز دکترین خاص آن را در نظر می‌گیرند، اما به هر حال همچنان به تقدم استراتژی بر سیاست و دکترین معتقدند^(۷). شکل ۲ نشانگر دیدگاه این افراد است.

1 . Carl von Clausewitz

2 . grand strategy

3 . military strategy



شکل ۱



شکل ۲

نسبت میان استراتژی، سیاست و دکترین، در این دیدگام، از زوایای مختلف قابل نقد است. مهمترین نقد به این نوع روابط به مبنای نظری آن برمی‌گردد. هرچند تعریف امنیت به فقدان تهدید و تعریف استراتژی به هنر به کارگیری نیروها برای دفع آن، در مقطع زمانی خاصی کاربرد بسیاری داشت، و تا مدت‌ها نگرش غالب بر صحنه روابط بین‌الملل بوده است، اما امروزه تردیدی وجود ندارد که این مبنای نظری دیگر قابل پذیرش نیست.^(۱۹)

در واقع، به رغم اینکه استراتژی در لغت به معنی هنر فرماندهی است و این اصطلاح خاستگاه نظامی دارد^(۲۰)، اما به جنگ و هدایت عملیات نظامی محدود نمی‌شود. استراتژی فقط هنر به کارگیری ابزار نظامی برای تحقق اهداف نظامی نیست. به عبارت دیگر، استراتژی نه محدود به ابزار نظامی می‌شود و نه صرفاً برای تحقق اهداف نظامی کاربرد دارد، بلکه شامل تمامی ابزارهای سیاسی، اقتصادی و نظامی برای تحقق اهداف در حوزه‌های مختلف است. بنابراین، استراتژی هم در دوران جنگ و هم در دوران صلح کاربرد دارد^(۲۱) و حتی به تعبیری «استراتژی بیشتر درباره صلح است تا جنگ»^(۲۲).

از استراتژی تعاریف متعددی شده، اما در همه این تعاریف، بر یک نکته اساسی تأکید می‌شود و آن اینکه استراتژی بیشتر درباره «وسایل» است تا «اهداف»^(۲۳). از این نکته می‌توان به خوبی برای تبیین رابطه استراتژی با سیاست و دکترین و تبیین صحیح نسبت آنها استفاده کرد. اگر استراتژی درباره وسایل است، پس فرض بر این است که باید هدف یا اهداف را در حوزه‌ای

دیگر جستجو کرد و این حوزه جز «سیاست» جای دیگری نیست. در واقع، تعیین اهداف در حوزه سیاست و توسط سیاستمداران صورت می‌گیرد و پس از تدوین اهداف است که وسائل دست‌یابی به هدف معنا می‌یابند. بنابراین، همچنان که نمی‌توان وسیله را مقدم بر هدف دانست، پذیرش تقدم استراتژی بر سیاست نیز دشوار است.

بدین ترتیب، دیدگاهی که تقدم استراتژی بر سیاست و دکترین را مبنای کار خود قرار می‌دهد، حتی با پذیرش اینکه استراتژی صرفاً محدود به بعد نظامی و مختص دوران جنگ نیست، در عمل با محدودیت‌های بسیاری مواجه می‌شود. استراتژی به دلیل اینکه با وسائل دست‌یابی به هدف سر و کار دارد، قاعده‌تاً مؤخر بر سیاست است که تعیین هدف در قالب آن صورت می‌گیرد. اما آیا با تقدم سیاست بر استراتژی مشکل رابطه میان دکترین، سیاست و استراتژی بر طرف می‌شود؟ برای پاسخ‌گویی به این پرسش، طبعاً بایستی دیدگاهی که قابل به تقدم سیاست بر استراتژی و دکترین است را نیز بررسی کرد.

۲. تقدم سیاست بر استراتژی و دکترین

همچنانکه دیدگاه طرفدار تقدم استراتژی بر سیاست و دکترین با نگرش کلاسیک امنیت و استراتژی مقارن بود، میان دیدگاهی که قابل به تقدم سیاست بر استراتژی و دکترین است و نگرش مدرن به امنیت و استراتژی نیز پیوندی وثیق برقرار است. در نگرش مدرن به امنیت، دیگر فقدان تهدید در کانون توجه نیست، بلکه آنچه در این نگرش مبنای تأمین امنیت است، کسب قدرت و توانایی است و این تعریف از امنیت، با تعریف استراتژی به «علم و هنر به کارگیری عناصر قدرت ملی در راستای تحقق اهداف ملی» مقارن می‌باشد.^(۳۴)

بر مبنای این دیدگاه، سیاست عرصه تعیین اهداف و استراتژی وسیله‌ای برای دست‌یابی به آنهاست و همچنانکه هدف می‌تواند نظامی یا غیرنظامی باشد، وسائل دست‌یابی به هدف نیز شامل ابزارهای نظامی و غیرنظامی در کنار یکدیگر است. در عین حال، دکترین همچنان یا به عنوان بخشی از استراتژی نظامی و یا به عنوان مقوله مجزا و در ذیل استراتژی به صورت اشکال ۳ و ۴ قرار می‌گیرد.



شکل ۳



شکل ۴

پشتونه نظری این دیدگاه، در عرصه سیاست، به واقع‌گرایانی چون مورگتنا^۱ و در عرصه استراتژی به لیدل‌هارت^۲ می‌رسد. همچنانکه مورگتا و دیگر واقع‌گرایان، سیاست را تلاش برای کسب قدرت در صحنه بین‌المللی می‌دانستند^(۳۵)، تعریف استراتژی در نزد لیدل هارت و دیگر همفکران وی نیز از اهداف نظامی فراتر رفت و «هنر توزیع و اعمال ابزار نظامی برای تحقق اهداف سیاسی»^(۳۶) تلقی شد. این طرز تلقی‌ها نسبت به سیاست و استراتژی، هم متناسب با شرایط زمانه آنها بود و هم یک گام به نسبت واقعی دکترین، سیاست و استراتژی نزدیک‌تر است، اما همچنان یک مشکل دیگر وجود دارد و آن جایگاه دکترین در این نوع روابط است که این دیدگاه را نیز نقدپذیر می‌کند.

در واقع، پذیرش جایگاه دکترین حتی بر اساس مبانی نظری این دیدگاه دشوار است. درست است که استراتژی در پی تحقق اهدافی است که سیاست‌مداران تعیین می‌کنند و بدین ترتیب سیاست بر استراتژی تقدم می‌یابد، اما پذیرش اینکه دکترین بخشی از استراتژی نظامی یا یکی از مراحل طراحی استراتژی باشد^(۳۷) و یا حتی در ذیل استراتژی قرار گیرد، با واقعیت سازگار نیست. برای اینکه جایگاه واقعی دکترین را دریابیم، کافی است توجه داشته باشیم که دکترین به منزله اصول راهنمای است^(۳۸) که هم سیاست‌مداران و هم استراتژیست‌ها را برای هدف‌گذاری و دست‌یابی به هدف راهنمایی می‌کند. این اصول راهنمای، معطوف به غایت سیاست هستند و از

1. Morgenthau

2. Liddel Hart

آنچه که غایت سیاست هم چیزی جز امنیت نیست، دکترین نیز جایگاهی به مراتب بالاتر از سیاست و استراتژی دارد.

بدین ترتیب، دیدگاهی که قایل به تقدم سیاست بر استراتژی و دکترین است، به رغم اینکه نسبت به دیدگاه قبلی کمتر قابل نقد است، اما همه مفروضات آن قابل پذیرش نیست. مهمترین نقد به این دیدگاه، به جایگاه دکترین در این سلسله مراتب مربوط است، اما علاوه بر این، باید توجه داشت که تعریف سیاست به قدرت نیز تعریفی تقلیل‌گرایانه می‌باشد^(۳۹)؛ همچنانکه در تعریف استراتژی نیز باید به این نکته توجه کرد که همگام با تغییر اهداف نظامی به اهداف سیاسی، ابزار نظامی نیز باید به ابزار غیرنظامی تغییر یابد و حتی فراتر از این، عناصر قدرت ملی (اعم از نظامی، سیاسی و اقتصادی) و اهداف ملی (اعم از نظامی، سیاسی و اقتصادی) جایگزین ابزار نظامی و اهداف نظامی یا سیاسی شوند تا سیاست امنیت ملی و استراتژی امنیت ملی معنادار شوند.^(۴۰) در چنین وضعیتی، دیگر نمی‌توان پذیرفت که دکترین ملی یا دکترین امنیت ملی، که اصول راهنمای سیاست‌مداران و استراتژیست‌هاست، جایگاهی جز رأس سلسله مراتب این مفاهیم داشته باشد.

۳. تقدم دکترین بر سیاست و استراتژی

دیدگاه قایل به تقدم دکترین بر سیاست و استراتژی، ضمن پذیرش مفروضات مربوط به سیاست و استراتژی در دیدگاه پیشین، مفروضات مربوط به جایگاه دکترین را نیز مورد بازنگری اساسی قرار می‌دهد. ریشه چنین دیدگاهی در فرهنگ استراتژیک شوروی سابق وجود داشت. در فرهنگ استراتژیک آنها، برخلاف فرهنگ آنگلوساکسونی، دکترین صرفاً به مسائل نظامی محدود نبود و در بخش‌های تحتانی هرم نظامی تعریف نمی‌شد. در این فرهنگ، جایگاه دکترین بالاتر از استراتژی کلان و حتی سیاست کلان قرار داشت و این دو مقوله جزئی از دکترین محسوب می‌شدند.^(۴۱) بر اساس این دیدگاه، نه تنها استراتژی نظامی از دکترین خاص خود تبعیت می‌کند، بلکه سیاست و استراتژی (امنیت) ملی نیز تابع دکترین (امنیت) ملی هستند^(۴۲) و رابطه آنها را به شکل ۵ و ۶ می‌توان در نظر گرفت.



شکل ۵



شکل ۶

در واقع، بر اساس این دیدگاه، دکترین چه در سطح ملی و چه در سطح نظامی، همواره مقدم بر سیاست و استراتژی است. البته تقدم دکترین بر سیاست و استراتژی در فرهنگ استراتژیک شوروی سابق، بیشتر نتیجه جهت‌گیری ایدئولوژیک سیاست‌مداران این کشور بود که هر سیاست یا استراتژی‌ای را پیش از هر چیز با آموزه‌های مارکسیستی مطابقت می‌دادند و همین رویه باعث می‌شد آموزه‌های مذکور به عنوان اصول راهنمای سیاست‌مداران و استراتژیست‌های این کشور در آید، اما تقدم دکترین بر سیاست و استراتژی در شرایط امروزی دارای پشتونه نظری محکم‌تری است که بر اساس رابطه مفهومی میان امنیت، سیاست و استراتژی در نگرش‌های انتقادی به مطالعات امنیتی، رواج یافته است.

به عبارت دیگر، دیدگاه قایل به تقدم دکترین بر سیاست و استراتژی، که به صورت پراکنده در آثار و منابع مربوط به مطالعات امنیتی انتقادی قابل مشاهده است، از یکسو بیانگر تقدم مفهوم امنیت بر مفاهیم سیاست و استراتژی و در واقع ادامه تلاش برای ابهام‌زدایی از مفهوم امنیت است و از سوی دیگر، ارتباط تنگاتنگی با رابطه میان نظریه^۱ و عمل^۲ در نزد اندیشمندان انتقادی دارد.

در دیدگاه طرفدار تقدم دکترین بر سیاست و استراتژی، برخلاف دو دیدگاه دیگر، مفهوم امنیت مفهومی مستقل پنداشته می‌شود و تحول در سیاست و استراتژی تابعی از تحول در مفهوم

1 . Theory
2 . Praxis

امنیت است و شاید بر همین اساس است که حتی در میان اندیشمندان مکتب انتقادی سخن از استقلال مطالعات امنیتی یا حتی برتری آن بر مطالعات سیاسی، استراتژیک و روابط بین‌الملل نیز به میان می‌آید.^(۴۳)

در کنار این باور به استقلال مفهومی و علمی امنیت و مطالعات امنیتی، دیدگاه‌های انتقادی یا از نگرش رابت کاکس^۱ تبعیت می‌کنند که میان نظریه و عمل ارتباط برقرار کرده و به نظریه جایگاهی هدایتگر برای عمل استراتژیک می‌بخشد^(۴۴) و یا به تبع تأثیرپذیری از آراء گرامشی^۲ و مکتب فرانکفورت، که عین و ذهن را به صورت یک کل مرتبط با هم تصور می‌کنند^(۴۵)، میان نظریه و عمل و به تبع آن میان دکترین، سیاست و استراتژی رابطه برقرار می‌نمایند.

در واقع از میان سه دیدگاه مذکور، دیدگاه اخیر هم از پشتونه نظری محکم‌تری برای تبیین نسبت میان دکترین، سیاست و استراتژی برخوردار است و هم تصویری واقعی‌تر از نسبت میان این مفاهیم ترسیم می‌کند. برای اینکه به میزان استحکام نظری و واقع‌بینانه‌تر بودن دیدگاه اخیر بیشتر پی ببریم، لازم است رابطه میان دکترین، سیاست و استراتژی را بر اساس نسبت‌سنجدی مفهومی این مقولات نیز مورد توجه قرار دهیم.

ج. نسبت‌سنجدی مفهومی دکترین، سیاست و استراتژی

سنجدش نسبت دکترین با سیاست و استراتژی در قالب رابطه میان نظریه و عمل، که در نگرش انتقادی به مطالعات امنیتی رایج است، به دلیل آنکه رابطه میان مقولات مذکور را بهتر تبیین می‌کند و جایگاه واقعی هر یک را به خوبی نشان می‌دهد، کمک زیادی به درک مفهوم واقعی و نسبت صحیح میان آنها می‌کند، اما اگر در معنای نظریه و دکترین دقت بیشتری صورت گیرد، این نتیجه حاصل می‌شود که هرچند دکترین از جنس نظریه است، اما با آن متفاوت است.

در واقع، دکترین بیش از آنکه از جنس «عمل» باشد، از جنس «نظریه» است، ولی به هر حال نمی‌توان دکترین و نظریه را با هم یکسان دانست؛ زیرا نظریه انتزاعی است و با عمل فاصله بسیاری دارد، اما دکترین بیانگر اصول راهنمای عمل است.^(۴۶) به عبارت دیگر، دکترین خود از

1 . Robert Cox

2 . Gramsci

نظریه به معنای دقیق کلمه تبعیت می‌کند و آن را یک گام به مرحله عمل نزدیک‌تر می‌سازد و شاید به همین دلیل باشد که برخی معتقد‌ند دکترین به ایدئولوژی نزدیک‌تر است تا به نظریه، یا حتی برخی بر مترادف‌بودن آنها تأکید می‌کنند.^(۴۷) با این اوصاف، دکترین به ایدئولوژی نزدیک‌تر است تا به نظریه، اما به هر حال، تفاوت‌هایی نیز میان آنها وجود دارد؛ چرا که دکترین بخشی از ایدئولوژی است یا به تعبیری در رأس هرم ایدئولوژی قرار دارد.^(۴۸)

بدین ترتیب، دکترین هم در رأس سلسله‌مراتب مفاهیم سیاست و استراتژی و هم در رأس هرم ایدئولوژی قرار دارد و این جایگاه، چنان جایگاه رفیعی است که طبعاً هر تحولی در دکترین، تحول در مفاهیم دیگر را نیز در پی خواهد داشت. این جایگاه مهم با جایگاهی که امنیت نسبت به سیاست و استراتژی دارد قابل مقایسه است، اما از این قیاس نمی‌توان به مشابهت یا مترادف بودن آنها حکم داد؛ زیرا حتی دکترین نیز مانند سیاست و استراتژی هدفی جز امنیت ندارد. در واقع، تفاوتی که دکترین با امنیت دارد این است که امنیت هدف است، اما دکترین نوعی هدف‌گذاری است و ابزاری برای تحقیق آن محسوب می‌شود. به عبارت دیگر، دکترین نیز مانند سیاست و استراتژی معطوف به امنیت است و ابزاری برای تأمین آن محسوب می‌شود، ولی تمایزهایی نیز میان آنها وجود دارد که با بررسی مفهومی هر یک بهتر می‌توان آنها را توضیح داد.

۱. دکترین امنیت ملی

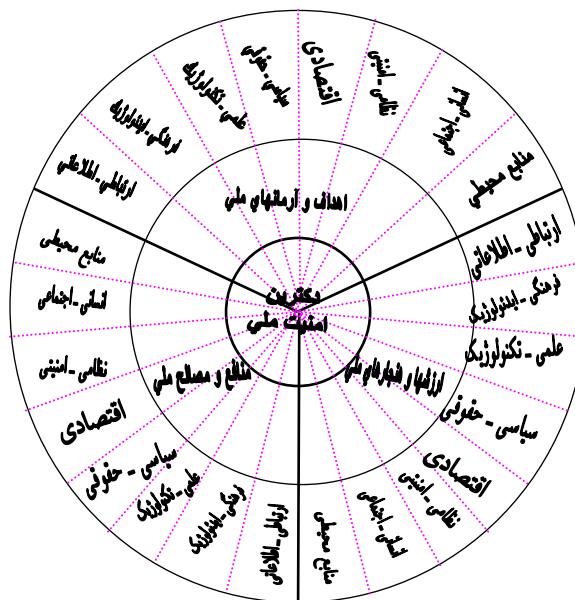
واژه دکترین کاربردهای مختلفی دارد. دکترین نظامی، دکترین توسعه، دکترین امنیتی و مانند آنها، موارد مختلفی از کاربرد این واژه است که هر یک اقتضایات خاص خود را دارند. در عین حال، دکترین امنیت ملی، گستره‌ای فراتر از همه موارد دیگر دارد و عناصر و مؤلفه‌های آن را به دیگر موارد نیز می‌توان تعمیم داد.

در واقع، دکترین امنیت ملی بیانگر اصول راهنمایی است که بر اساس «بنیان‌های حیاتی ملی» شکل گرفته و چارچوب تدوین سیاست و استراتژی امنیت ملی را مشخص می‌کند. البته بنیان‌های حیاتی ملی، اصطلاحی مبهم و گسترده است که برای تعریف و تبیین دقیق‌تر بایستی اجزای مفهومی آن را مشخص کرد. بنیان‌های حیاتی ملی، همانگونه که از معنای ظاهری آن

برمی‌آید، بیانگر عوامل و عناصری است که بقای هر واحد سیاسی ملی بدان‌ها وابسته است. با این اوصاف، شاید آنچه اغلب اندیشمندان تحت عنوان «منافع ملی» از آن یاد می‌کنند، ناظر بر همین عناصر باشد که کشورها در روابط خود با یکدیگر در صدد حفظ و تأمین و تضمین آنها هستند. در عین حال، به نظر می‌رسد مفهوم منافع ملی به تنها بیانگر همه عوامل و عناصری که ثبات و بقای هر کشور بر آن بنا شده است، نباشد. علاوه بر منافع ملی، مفاهیمی نظیر اهداف و آرمان‌های ملی و ارزش‌ها و هنجارهای ملی را نیز باید در ذیل مفهوم بینان‌های حیاتی ملی قرار داد. به عبارت دیگر، بینان‌های حیاتی ملی ناظر بر ابعاد عینی و ذهنی است که بعد عینی آن را عمدتاً در حفظ تمامیت ارضی، استقلال، رفاه و پیشرفت اقتصادی و بعد ذهنی آن را در حفظ ایستارهای هنجاری و ارزشی و نیز آرمان‌ها و اهداف ملی می‌توان جستجو کرد.

بدین ترتیب، تدوین دکترین امنیت ملی در قالب مثلثی از اهداف و آرمان‌های ملی، ارزش‌ها و هنجارهای ملی و منافع و مصالح ملی امکان‌پذیر است که البته میان این سه عنصر نیز می‌توان نوعی رابطه سلسله‌مراتبی را ترسیم کرد؛ زیرا از یکسو ارزش‌ها و هنجارهای ملی و از سوی دیگر منافع و مصالح ملی هستند که اهداف و آرمان‌های ملی را شکل می‌دهند. به عبارت دیگر، در رأس این سلسله‌مراتب، اهداف و آرمان‌های ملی قرار دارند، اما به هر حال دکترین امنیت ملی حاصل جمع و برایند هر سه عنصر است که در کنار یکدیگر، ترسیم‌کننده وضعیت مطلوب برای هر کشور هستند.

دکترین امنیت ملی، مقوله‌ای کلان است که از مجموع دکترین‌های نظامی، سیاسی و اقتصادی تشکیل می‌شود. به عبارت دیگر، هرچند دکترین امنیت ملی سه عنصر اساسی دارد، اما ابعاد این دکترین بر اساس ابعاد آسیب‌پذیری و تهدید می‌تواند مختلف باشد. به عنوان مثال، چنانچه برای امنیت (آسیب‌پذیری و تهدید) هشت بعد (۱) منابع – محیطی، (۲) انسانی – اجتماعی، (۳) نظامی – دفاعی، (۴) اقتصادی، (۵) علمی – تکنولوژیک، (۶) سیاسی – حقوقی، (۷) فرهنگی – ایدئولوژیک و (۸) ارتباطی – اطلاعاتی، در نظر بگیریم^(۴۹)، دکترین امنیت ملی مورد نظر ما مشتمل بر هشت دکترین، مطابق با ابعاد هشت گانه مذکور خواهد بود که هر یک از این ابعاد نیز به شکل زیر از اهداف و آرمان‌های ملی، ارزش‌ها و هنجارهای ملی و منافع و مصالح ملی خاص خود تبعیت می‌کنند.



۲. سیاست امنیت ملی

پس از اینکه عناصر سه‌گانه دکترین امنیت ملی، بر اساس ابعاد آسیب‌پذیری و تهدید (امنیت)، مورد شناسایی قرار گرفت، لازم است برای هر یک از حوزه‌های مذکور سیاست کلان^۱ تدوین شود و به عنوان الگوی مدیریتی در دستور کار مسئولین و مجریان کشور قرار گیرد. البته در این مرحله، باید توجه داشت که منظور از سیاست، خط مشی^۲ اجرایی نیست؛ زیرا خط مشی در ذیل استراتژی قرار می‌گیرد و بیانگر راهکارهای اجرایی استراتژی می‌باشد.(۵۰)

سیاست امنیت ملی، در واقع عناصر سه‌گانه شکل‌دهنده دکترین را در هر یک از ابعاد آسیب‌پذیری و تهدید با امکانات موجود همان حوزه در کنار هم قرار داده و بر این اساس، دست‌یابی به اهداف و آرمان‌های ملی را قاعده‌مند و عملیاتی‌تر می‌کند. در عین حال، برای اینکه این اهداف و آرمان‌ها به صورت واقعی عملیاتی شوند و تحقق یابند، لازم است گام بعدی که تدوین استراتژی امنیت ملی است نیز برداشته شود.

1 . Politics
2 . Policy

در واقع، دکترین، سیاست و استراتژی امنیت ملی، در عین تفاوت با یکدیگر، در ادامه هم قرار می‌گیرند. برای اینکه تفاوت میان این موارد و نیز چگونگی ارتباط آنها با یکدیگر مشخص شود، لازم است توجه داشته باشیم که دکترین ترسیم‌کننده اهداف و آرمان‌ها بر اساس ارزش‌ها و هنجارها از یکسو و منافع و مصالح ملی از سوی دیگر است. سیاست بیانگر امکانات و توانایی‌های ملی برای تأمین اهداف و آرمان‌هاست و استراتژی نیز طرحی عملیاتی است که نشان می‌دهد اولاً چگونه می‌توان میان امکانات و توانایی‌ها از یکسو و محدودیت‌ها (آسیب‌ها و تهدیدها) از سوی دیگر موازنی برقار کرد؛ ثانیاً چگونه می‌توان از امکانات و توانایی‌ها برای رسیدن به اهداف و آرمان‌ها بهره گرفت و بالاخره اینکه، چگونه می‌توان با انطباق امکانات و اهداف، به کاهش آسیب‌ها و تهدیدها و افزایش ظرفیت نظام سیاسی دست یافت.

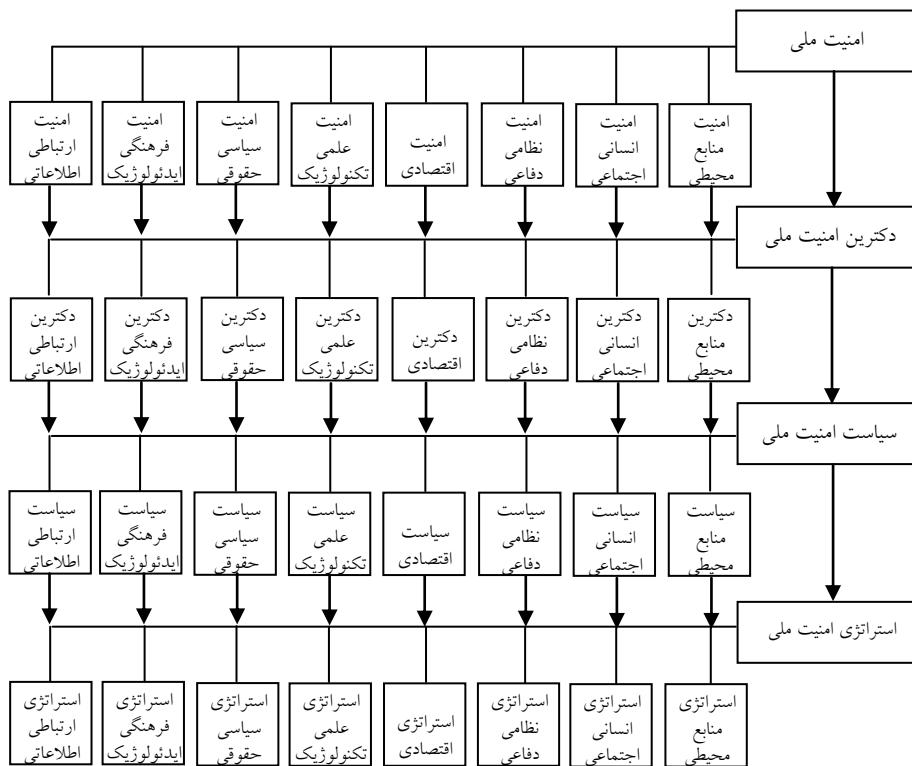
به عبارت دیگر، دکترین از جنس «کجایی»، سیاست از جنس «چیستی» و استراتژی از جنس «چگونگی» است و همچنانکه میان اهداف، امکانات و محدودیت‌ها نمی‌توان تفکیک ایجاد کرد، میان دکترین، سیاست و استراتژی نیز نمی‌توان قابل به جدایی بود.

به خاطر اینکه سیاست‌های ملی مؤثر و کارآمد باشند، لازم است این سیاست‌ها با عنایت به عناصر شکل‌دهنده دکترین امنیت ملی و بر اساس همان ابعاد هشتگانه تدوین شوند. به عبارت دیگر، در تدوین سیاست‌های کلان باید به این نکته توجه داشت که میان اهداف ترسیم‌شده در دکترین و امکانات موجود کشور ارتباط ایجاد شود. در عین حال، همچنانکه گفته شد، برای اینکه این ارتباط کامل شود، لازم است به محدودیت‌های محیط بیرونی نیز توجه شود که این مقوله در ذیل بحث استراتژی می‌گنجد.

۳. استراتژی امنیت ملی

مرحله تدوین استراتژی را می‌توان پیچیده‌ترین و در عین حال، مهمترین مرحله تدوین سند امنیتی هر کشور دانست؛ زیرا در این مرحله، هم اهداف و امکانات کشور در کنار محدودیت‌ها با یکدیگر تلفیق می‌شوند و از بطن آنها استراتژی شکل می‌گیرد و هم این مرحله، آغازی برای مراحل اجرایی بعدی است.

در واقع، هرچند استراتژی امنیت ملی طرحی عملیاتی است که اغلب ناظر بر تهدیدات محیط بیرونی است، اما این فرایند بدون ایجاد ارتباط میان اهداف و امکانات شکل نمی‌گیرد. بدین ترتیب، استراتژی هم مکمل دکترین و سیاست است و اصول ترسیم شده در آنها را عملیاتی می‌کند و هم بخش مهمی از فرایند تدوین سند امنیتی است. بنابراین، همچنانکه در دکترین و سیاست امنیت ملی بایستی به تهدیدات محیط بیرونی در کنار آسیب‌های داخلی توجه شود، در این مرحله نیز لازم است از یکسو به آسیب‌ها و تهدیدها در کنار یکدیگر پرداخته شود و از سوی دیگر، در مطابقت با دکترین و سیاست، به تمامی ابعاد امنیت (ابعاد هشت‌گانه) توجه شود و در مقابل آسیب‌ها و تهدیدات مذکور و مابهای از دکترین و سیاست مربوط به هر حوزه، استراتژی آن حوزه نیز به شکل زیر تدوین گردد.



همچنانکه مشاهده می‌شود، استراتژی امنیت ملی حاصل جمع استراتژی بخش‌های مختلف است. در استراتژی امنیت ملی، در واقع، تمامی عناصر قدرت ملی برای تأمین بنیان‌های حیاتی ملی (دکترین) و سیاست‌های کلان ملی به کار گرفته می‌شوند و هدف نهایی آن، ارتقای جایگاه امنیتی کشور است. بنابراین، هم استراتژی و هم دکترین و سیاست، هدف و غایتی جز امنیت ندارند و منطبق با ابعاد امنیت هستند.

نتیجه‌گیری

هدف این نوشتار، سنجش نسبت میان دکترین، سیاست و استراتژی بود. بر اساس بررسی‌های نظری و مفهومی صورت گرفته در خلال مطالب مطرح شده، اکنون با وضوح و دقت بیشتری می‌توان نسبت میان مقولات مذکور را مشخص کرد. همچنانکه در بخش اول مقاله عنوان گردید، برای تبیین درست نسبت میان دکترین، سیاست و استراتژی، در گام اول لازم است به درکی مستقل از مفهوم امنیت دست یابیم؛ زیرا بدون دست‌یابی به این درک مستقل و با ادامه ابهام مفهومی امنیت، همچنان گرفتار دیدگاه‌هایی می‌شویم که نسبت درستی در رابطه میان دکترین، سیاست و استراتژی ترسیم نمی‌کنند.

از میان سه دیدگاه نظری مطرح شده، که هر یک تقدم را به یکی از سه مفهوم استراتژی، سیاست و دکترین می‌دهند، دیدگاه نظری سوم، هم به استقلال مفهومی امنیت نزدیک‌تر است و هم درک صحیح‌تری از رابطه این مفاهیم ارائه می‌دهد. بر اساس این دیدگاه، رابطه‌ای سلسله مراتبی میان دکترین، سیاست و استراتژی برقرار است که می‌توان آن را در مفهوم عام (سطح ملی) یا مفاهیم خاص (سطح بخشی) هر سه مقوله یافت. همچنین، رابطه مذکور را بر اساس نسبت‌سنجی مفهومی میان دکترین، سیاست و استراتژی نیز می‌توان دنبال کرد. بر این اساس، دکترین به دلیل اینکه ماهیت هدف‌گذاری دارد و از جنس «کجایی» است، در رأس قرار می‌گیرد. پس از آن سیاست است که بیانگر هدایت امکانات موجود در راستای هدف می‌باشد و از جنس «چیستی» است و در نهایت، استراتژی قرار دارد که «چگونگی» به کارگیری امکانات موجود برای تحقق اهداف را مورد توجه قرار می‌دهد. طبعاً، این نوع روابط را نمی‌توان در ادبیات موجود مطالعات امنیتی جستجو کرد؛ زیرا بخش عمده‌ای از این ادبیات، تحت تأثیر دیدگاه‌هایی

است که یا اعتقادی به تمایز میان دکترین، سیاست و استراتژی ندارند، یا اگر هم چنین اعتقادی دارند، آن را در قالب دیدگاه‌های مبتنی بر تقدم استراتژی و سیاست دنبال می‌کنند. در واقع، نتایج و یافته‌های این مقاله بیش از آنکه چارچوبی برای ادبیات موجود مطالعات امنیتی باشد، طرحی برای اصلاح آن در آینده است.

یادداشت‌ها

۱. بوزان، باری، مردم، دولتها و هراس، پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، ص ۱۶.
2. Wolfers, Arnold, *Discord and Collaboration: Essays on International Politics*, Baltimor: John Hopkins University Press, 1962, p. 147.
۳. مردم، دولتها و هراس، پیشین، ص ۲۹.
۴. ابهام‌زدایی از مفهوم امنیت و تمایزبخشی به مطالعات امنیتی، پیش از این نیز در مقالات زیر مورد توجه نگارنده بوده است:
 - خلیلی، رضا، «امنیت، سیاست و استراتژی؛ تقارن تحول تاریخی - گفتگویی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال هشتم، شماره ۳۰، زمستان ۱۳۸۴، صص ۷۱۴ - ۷۳۹.
 - خلیلی، رضا، «تبارشناسی مطالعات امنیتی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال نهم، شماره ۳۳، پاییز ۱۳۸۵، صص ۴۹۰ - ۴۶۵.
۵. مردم، دولتها و هراس، پیشین، ص ۱۲.
6. Buchan, Alastair, *War in Modern Society*, London: Collins, 1967, p. 24.
۷. هافندورن، هلگا، «معمای امنیت: نظریه‌پردازی و ایجاد رشته‌ای در زمینه امنیت بین‌المللی»، در: *ارزیابی‌های انتقادی در زمینه امنیت بین‌الملل*، ترجمه و تدوین علیرضا طیب، تهران، نشرنی، ۱۳۸۰، ص ۱۹۱.
۸. تریف، تری و دیگران، *مطالعات امنیتی نوین*، ترجمه علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳، ص ۱۲.
9. Baldwin, David, "The Concept of Security", *Review of International Studies*, Vol. 23, No.1, January 1997, pp. 5 – 26.
10. Mouritzen, Hans, *Finlandization: Towards a General Theory of Adaptive Politics*, Aldershot: Avebury, 1988.
11. Macdonald, Hugh, "The Place of Strategy and the Idea of Security", *Millennium*, Vol. 10, No.3, 1987.
12. Jervis, Robert, *Perception and Misperception in International Politics*, Princeton: Princeton University Press, 1976.
۱۳. مردم، دولتها و هراس، پیشین، صص ۱۸ - ۱۷.

.۱۵ همان، ص ۱۴.

15. Buzan, Barry and et.al, *Security: A New Framework For Analysis*, Boulder: Lynne Rienner, 1998.
16. See: Waever, Ole, *Concepts of Security*, Copenhagen ph.D Dissertation, University of Copenhagen, Institute for Political Science. Waever, Ole, *Security: A Coceptual History For International Relations*, New Orlean: ISA Conference, 2002.
17. Kolodzij, Edward A., "What is a Security and Security Stuedies", *Arms Control*, Vol. 13, No. 1, 1992, pp. 1 – 31.
18. Freedman, Lawrence, "The Professional and Political Context of Security Studies", *Arms Control*, Vol. 14, No.2, 1993, pp. 198 – 205.
19. Walt, Stephen M., "The Renaissance of Security Studies", *International Studies Quarterly*, 1991, Vol. 35, No.1.
۲۰. ویور، الی، «امنیتی کردن و غیرامنیتی کردن»، ترجمه مراد علی صدوqi، *فصلنامه فرهنگ اندیشه*، سال اول، شماره سوم و چهارم، ۱۳۸۰، ص ۱۶۸.
21. Jervis, Robert, "Models and Cases in the Study of international Conflict", in: Rothstein, Robert L.(ed), *The Evolution of Theory in Interntional Relations*, Columbia: University of Carolina Press, 1991, 78 – 81.
22. Mann, Michael, "Authoritarian and Liberal Militarism: A Contribution From Comparative and Historical Sociology", in: Steve Smith and et.al (eds), *International Theory: Positivism and Beyond*, Cambridge: Cambridge University Press, 1996, p. 221.
۲۳. هانتینگتون، ساموئل، *استراتژی نظامی آمریکا*، ترجمه جمشید سرمستانی، تهران، دوره عالی جنگ، ۱۳۸۲، ص ۲۵.
۲۴. برای مطالعه بیشتر در این زمینه ر.ک: «امنیت، سیاست و استراتژی؛ تقارن تحول تاریخی – گفتمانی»، پیشین، ص ۷۵۰.
25. Clausewitz, Carl Von, *On War*, M. Howard and P.paret (ed and Trans), Princeton: Princeton University Press, 1976, p. 149 – 26.
26. Ibid, p. 191.
۲۷. عبدالله خانی، علی، *نظریه‌های امنیت: مقدمه‌ای بر طرح‌ریزی دکترین امنیت ملی*، تهران: مؤسسه ابرار معاصر، تهران، ۱۳۸۳، صص ۳۲ – ۳۳.
28. Benner, Erica, "Is There a Core National Doctrin?", *National and Nationalism*, Vol. 7, No.2, 2001, pp 155 – 174.
۲۹. برای مطالعه بیشتر در این زمینه ر.ک: - ویرتن، جیمز، «دریچه‌ای جدید بر مسائل امنیتی و استراتژی»، در: جان بیلیس و دیگران، *استراتژی در جهان معاصر*، ترجمه کابک خبیری، تهران، مؤسسه ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۳، صص ۳۹۲.
- Jones, Richard Wyn, *Security, Strategy & Critical Theory*, London: Lynne Reinner Publisher, 1999, pp. 132 – 135.

۳۰. برودی، برنارد، «استراتژی»، *گزیده مقالات سیاسی - امنیتی*، جلد اول، چاپ دوم، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، ص ۳۷.
۳۱. کوهن، الیوت و ریچارد وین جونز، «رویکرد استراتژیک»، در: *مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی، گردآوری و ترجمه اصغر افتخاری*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱، ص ۲۷۳.
۳۲. گارنت، جان، «مطالعات استراتژیک و فرضیات آن»، در: *جان بیلیس و دیگران، استراتژی معاصر: نظریات و خطمشی‌ها*، ترجمه هوشمند میرخراپی، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۶۹، ص ۵.
۳۳. همان، ص ۶.
۳۴. ر.ک: «امنیت، سیاست و استراتژی: تقارن تحول تاریخی - گفتمانی»، پیشین، صص ۷۵۴ - ۷۵۱.
۳۵. مورگتا، هانس جی، *سیاست میان ملتها*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۴، ص ۷۹.
36. Liddel Hart, B.H., *Sttategy: The Indirect Approach*, London: Faber, 1967, p. 334.
۳۷. ر.ک: لطفیان، سعیده، *استراتژی و روشهای برنامه‌ریزی استراتژیک*، چاپ دوم، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۱، ص ۱۲۴ - ۱۲۳.
۳۸. دانشگاه امام حسین، *اصول و مبانی استراتژی*، تهران، دانشگاه امام حسین، ۱۳۷۶، ص ۱۹.
۳۹. هرچند قدرت مفهومی اساسی در سیاست است، اما تقلیل سیاست به قدرت موضوعی است که مورد پذیرش همگان نیست. تعریف سیاست به حکومت یا هرگونه رهبری در عمل، نمونه‌هایی از تعاریفی است که در آثار زیر می‌توان آنها را یافت:
- عالم، عبدالرحمن، *بنیادهای علم سیاست*، چاپ هشتم، تهران، نشر نی، ۱۳۸۰، صص ۳۱ - ۲۶.
 - تانسی، استیون، *مقدمات سیاست*، ترجمه هرمز همایون‌پور، تهران، نشر نی، ۱۳۸۱، صص ۴۲ - ۳۸.
 - Heywood, Andrew, *Politics*, New York: Palgrave, 2002, pp. 12 - 15.
۴۰. امروزه دیگر رابطه میان اینزار نظامی و اهداف نظامی محدود به استراتژی نظامی است؛ هرچند همین رابطه را در سطح استراتژی نظامی نیز بسیاری تقلیل گرایانه می‌دانند. برای مطالعه بیشتر در مورد رابطه استراتژی نظامی و استراتژی ملی و تفاوت‌هایشان ر.ک:
- کالیزن، جان ام. *استراتژی بزرگ: اصول و رویه‌ها*، ترجمه کورش بایندر، چاپ سوم، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۳، صص ۴۷ - ۴۶.
 - ثقیل عامری، ناصر، «استراتژی در فرایند تحول»، در: سیدعلی قادری، *مجموعه مقالات اولین سمینار بررسی تحول مفاهیم*، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۰، صص ۲۲۴ - ۲۱۵.
 - Gray, Colin S., *Modern Sttategy*, Oxford: Oxford University Press, 1999, pp. 38 - 45.
۴۱. نظریه‌های امنیت: مقدمه‌ای بر طرح ریزی دکترین امنیت ملی، پیشین، ص ۳۳.
42. Skolovsky, V.D. (ed), *Military Strategy: Soviet Doctrine and Concepts*, London: Pall Mall Press, 1983, pp. 5 - 12.

43. See: Kraus, Keith and Michael Williams (eds), *Critical Security Studies*, Minneapois: University of Minnesota Press, 1997.
44. Cox, Robert w., "Social Forces, States and World Orders: Beyond International Relations Theory", *Millennium: Journal of International Studies*, Vol. 10. No.2, 1987, p. 130.
45. See: Jones, Richard Wyn, "Theory and Praxis in Critical Security Studies", *Contemporary Security Policy*, Vol. 16, No. 3, 1995, pp. 299 – 319.

۴۶. ر.ک: لاریجانی، محمدجواد، *مفهوم امنیتی در استراتژی ملی*، تهران، مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۹، صص ۵۷

۵۵.-

۴۷. برای مطالعه بیشتر در این زمینه ر.ک:

- گرامشی، آنتونیو، *دولت و جامعه مدنی*، ترجمه عباس میلانی، تهران، جاجرمی، ۱۳۷۷، صص ۷۰ - ۵۳.

- وینست، اندره، *ایدئولوژی‌های مدرن سیاسی*، ترجمه مرتضی ناقبفر، تهران، فقنوس، ۱۳۷۸، ص ۱۹ - ۱۲.

.۴۸. پشلر، ژان، *ایدئولوژی چیست؟*، ترجمه علی اسدی، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۰، ص ۸.

۴۹. ر.ک: خلیلی، رضا، «عوامل و مراحل تعیین و تدوین استراتژی امنیت ملی»، *فصلنامه راهبرد*، شماره ۲۸، تابستان ۱۳۸۲، صص ۴۶۲ - ۴۳۳.

۵۰. برای مطالعه بیشتر در خصوص تفاوت سیاست و خط مشی ر.ک: جهانبگلو، رامین، *کلازویتس و نظریه جنگ*، تهران، هرمس، ۱۳۷۸، صص ۲۴ - ۲۳.

تد رابت‌گر و روش نوین مطالعه جنبش‌های قومی^۱

محمدعلی قاسمی*

چکیده

تد رابت‌گر از محققان بر جسته مطالعات قومی است که برخلاف محققان مدرنیست فقط از عامل یا فاكتور واحدی در تبیین معضلات و تنازعات قومی استفاده نمی‌کند، بلکه آن را پدیداری ذووجه و ذوابعاد می‌داند. در مقاله حاضر، پس از بررسی اصلی‌ترین مفاهیم مسایل قومی و نگرش‌های مختلف به آن، از انواع گروههای قومی در دیدگاه گر بحث می‌شود و سپس عوامل اصلی دخیل در شکل‌گیری منازعات قومی یعنی بر جستگی و اهمیت هویت قومی - فرهنگی، انگیزه‌های اقدام قومی - سیاسی (نارضایتی از گذشته، ترس از آینده و امید به کسب امتیازات)، ظرفیت اقدام قومی - سیاسی و گرینه‌ها و فرصت‌ها (ساختار فرصت)، مورد تحلیل و مطالعه تفصیلی قرار می‌گیرد.

کلیدواژه‌ها: گروههای قومی، تبعیض، تد رابت‌گر، اقلیت‌ها، مسایل قومی، دموکراتیزاسیون

* دکتر قاسمی، دارای دکرای اندیشه سیاسی از دانشگاه تربیت مدرس، عضو هیأت علمی و محقق گروه مطالعات پایه و روش‌شناسی در پژوهشکده مطالعات راهبردی می‌باشد.

مقدمه

رابرت گر، از دهه ۱۹۶۰، درباره جنبش‌های اجتماعی و نظریه‌های انقلاب تحقیق کرده و کتاب وی با عنوان «چرا انسانها شورش می‌کنند»، یکی از نظریات مهم و مطرح این عرصه را تبیین می‌کند.^(۱) گر از اوایل دهه ۱۹۹۰ و پایان جنگ سرد، به همراه همکارانش از نقاط مختلف جهان، پژوهش‌های را برای بررسی روندها و جریان‌های قومی و فراز و فرودهای جنبش‌های قومی و اقلیت‌ها، آغاز کرده است. بخش اول پژوهش در کتابی موسوم به «اقلیت‌های در خطر»، در سال ۱۹۹۳ منتشر شد^(۲) و قسمت بعدی آن تحت عنوان «تقابل دولت‌ها و خلق‌ها»، در سال ۲۰۰۰ انتشار یافت.^(۳) رابت گر و همکارانش در این پژوهش^(۴)، ضمن جمع‌آوری اطلاعات مربوط به بیش از ۲۷۰ گروه قومی و اقلیت، کوشیده‌اند تا روش جدیدی برای مطالعه ظهور جنبش‌های قومی و تحول و تطور آنها مطرح سازند. الگوی آنها ضمن تبیین و توضیح علل بروز اعتراضات / شورش‌های قومی / اقلیتی، برای پیش‌بینی بروز حوادث مشابه در آینده هم مفید است. در نوشتار حاضر، ابتدا به تعریف و توضیح مفاهیم اصلی آرای تد رابت گر و همکارانش و همین‌طور ذکر مفاهیم پایه‌ای آنها می‌پردازیم و سپس مدل توضیح و پیش‌بینی فعالیت قومی آنها را تشریح می‌کنیم.

در تحقیق حاضر، منظور از روش جدید، روشنی است که به تحلیل و تعلیل حوادث قومی با یک علت نمی‌پردازد و یا به آن از جنبه‌ای خاص و منحصر بفرد نمی‌نگرد و هر حادثه‌ای را محصول اجتماعی می‌بیند که ذوچوچه و ذوابعاد است. در حالی که محققان مدرنیست عموماً هویت‌های قومی و محلی را امور گذران و موقت می‌دیدند و ظهور جنبش‌ها و یا اعتراضات قومی را قابل تحلیل با یکی از ابعاد سیاسی، اقتصادی و یا فرهنگی می‌دانستند، محققان جدید علت واحد را رد کرده و بررسی چندمتغیری را پیشنهاد می‌کنند. محققان مدرنیست عموماً نگرشی ابزاری به هویت داشتند و آن را مقوله‌ای می‌دانستند که به خاطر منافع نخبگان دستکاری و تحریف می‌شود؛ اما محققان جدیدتر به قصورها و نقایص مدرنیته و نگرش‌های پوزیتیویستی وقوف داشته و محدودیت‌های آن را در نظر می‌گیرند.

البته عنوان نگرش جدید کلی است و بسیاری از آراء مطرحه در این عرصه، هنوز به شکل منظم و مرتب و سیستماتیک در نیامده‌اند.

الف. نظریه رابرت‌گر؛ مفاهیم و مبانی

تدریجی رابرت‌گر، «گروه قومی» را گروهی از مردم می‌داند که با هويت جمعی متمایز، پایدار و مشترکی تعریف می‌شوند. هويت مشترک می‌تواند بر تبار و تجارب مشترک و یا ویژگی‌های فرهنگ استوار باشد. هويت را با یکی از عناصر فوق که خود شامل رفتار و لباس سنتی، عقاید مذهبی، زبان، خصوصیات جسمانی (ثزاد)، محل سکونت، مشاغل سنتی و تاریخ مشترک پر از رنج و درد می‌شوند، می‌توان تعریف کرد و یا چند عنصر از عناصر فوق می‌توانند در تعریف هويت هر گروه دخیل شوند. رابرت‌گر «گروه‌های هويتی» و «گروه‌های جماعتی»^۱ را به عنوان متراff گروه‌های قومی به کار می‌برد.

به زعم رابرت‌گر، سه دیدگاه درباره سرشت و ماهیت هويت قومی وجود دارد: دیدگاه «ازلی انگار»^۲ که هويت قومی را اساسی‌تر و ماورای هويت‌های دیگر می‌داند و معتقد است که هويت قومی بیش از تجمعات بشری و حتی دولت می‌پاید.

دیدگاه ابزارانگار^۳ که قومیت را یکی از چند پایه ممکن و محتمل برای هويت می‌داند و معتقد است که قومیت زمانی اهمیت می‌یابد که فعالان سیاسی با تحریک و تحریف سمبول‌های قومی به فرصت‌ها و تهدیدات موجود پاسخ می‌دهند و از آنها برای کسب منافع بهره می‌گیرند. گر دیدگاه مختار خود را «کانستراکتیویسم» می‌خواند. این دیدگاه، در عین تأکید بر پایداری و دوام هويت‌های قومی، آنها را محصول و مصنوع اجتماع می‌داند. هويت‌های قومی با وجود آنکه با شرایط تطبیق می‌یابند و متحول می‌شوند، اما شکل‌پذیر مطلق نیستند و از هزاران تجربه اجتماعی، خاطرات جمعی و هنجره‌های مشترک شکل گرفته‌اند.^(۵)

وجود تنوع هويتی، به خودی خود، عاملی برای تعارض و اختلاف نیست. سؤال این است که چه چیزی موجب می‌شود تا اختلاف قومی بروز کند؟ به عبارت دیگر، چه چیزی عامل اهمیت‌یافتن هويت قومی شده و آن را به پایداری قومی - سیاسی^۴ بدل می‌کند؟ جوهره و خلاصه جواب این است: «قومیت زمانی اهمیت می‌یابد که تعلق به گروهی مشخص، باعث

1 . Communal

2 . Primordial

3 . Instrumental

4 . Ethnopolitical

تغییر در امنیت، شان، رفاه اقتصادی یا دسترسی به قدرت آن گروه شده و اعضای گروه نسبت به اعضای گروههای دیگر دچار محرومیت شوند». به بیان دیگر، اگر تعلق به هر گروه موجب رفتار متفاوت دولت و گروههای دیگر با گروه مزبور شود، هویت قومی آن گروه برجستگی^۱ و اهمیت می‌یابد.^(۶) به طور خلاصه، اگر با گروهی به صورتی متفاوت، مثبت یا منفی برخورد شود، اعضای آن از پیوندها و علایق مشترک آگاهتر می‌شوند و کاهش تفاوت در برخورد، باعث کاهش اهمیت و برجستگی هویت قومی می‌گردد.

هرگاه هویت قومی برجسته شود، این هویت می‌تواند اساس بسیج و اقدام سیاسی^۲ شود. گروههایی که هویت خود را پایه فعالیت سیاسی خویش قرار می‌دهند. گروههای «قومی - سیاسی» خوانده می‌شوند. این نکته با ایده‌ای که گر درباره کانستراکتیویسم مطرح ساخته بود، سازگار و هماهنگ است.

ب. انواع گروههای قومی - سیاسی

گروههای قومی - سیاسی که موضوع پژوهش تد را برتر گر را تشکیل می‌دهند، به چند دسته قابل تقسیم‌اند.

هرگاه گروهی حائز دو شرط باشد، آن را می‌توان گروه قومی - سیاسی نامید. این دو شرط از نظر گر عبارتند از: ۱. با گروه به صورت سیستماتیک رفتاری متفاوت صورت گیرد (از سوی دولت یا گروههای دیگر) خواه به نفع گروه و خواه به زیان آن؛ ۲. گروه پایه و اساس فعالیت و بسیج سیاسی برای دفاع از منافع گروه و یا پیشبرد آن قرار گیرد.

البته اغلب گروهها، علاوه بر نکات فوق، نوعی احساس مظلومیت تاریخی و فاجعه منتخب^۳ هم دارند و با آن به گروه انسجام می‌بخشند. در نقطه مقابل، برخی ملت‌ها نیز به برتری ذاتی قوم خویش قائلند و این «غورو گروهی» می‌تواند به کار انسجام و بسیج گروهی بیاید. به زعم گر، ۲۷۵ گروه حائز شرایط مذکور در پروژه اقلیت‌های درخطرند. موازین گزینش برای مطالعه در این پروژه به شرح زیر می‌باشند:^(۷)

1 . Salience

2 . Political Action

3 . Chosen trauma

۱. جمعیت کشور بیش از نیم میلیون نفر باشد.
۲. جمعیت گروه بیش از یکصد هزار تن یا حداقل یک درصد جمعیت باشد.
۳. اقوامی که در چند کشور زندگی می‌کنند، به صورت چند گروه مجزا محاسبه می‌شوند.
(برای مثال لرگی‌ها در روسیه و جمهوری آذربایجان و یا کردها در چند کشور خاورمیانه،
گروههای جداگانه به حساب آمدند.)
۴. اقلیت بهره‌مند^۱ مانند سنهای تکریتی عراق (در دوره صدام) و چینیان ساکن اندونزی نیز
چون در معرض انتقام جویی و مخاطره‌اند، در فهرست اقلیت‌های در خطر قرار می‌گیرند. به
هر حال، اقلیت‌های بهره‌مند جزو اکثریت بهره‌مند محسوب نمی‌شوند؛ زیرا گروهی
کوچکتر از ۵۰ درصد جمعیت می‌باشند.
۵. اعضای گروهی که در سراسر کشور پراکنده‌اند (مانند هیسپاتیک‌ها یا لاتینوها^۲ در ایالات
متّحده)، به صورت یک گروه محاسبه می‌شوند.
۶. اعضای گروه با موسوعه‌ترین تعریف دموگرافیک محاسبه می‌شوند. گرچه در خصوص تخمین
تعداد اعضای گروههای قومی، همواره بین حکومت‌ها و فعالان قومی اختلاف نظر وجود
دارد، اما گر همه اعضای اسمی را در جمعیت گروه می‌گنجاند.
با عنایت به ویژگی‌های فوق، گروههای قومی - سیاسی سراسر جهان را می‌توان به دو
دسته بزرگ تقسیم کرد، که هر کدام زیرگروههای مهمی دارند: (۸)
- یک. گروههای ملی^۳: گروههایی که دارای تمرکز منطقه‌ای بوده و استقلال خویش را از
دست داده‌اند، اما هنوز برخی از تمایزات فرهنگی و زبانی خویش را حفظ کرده‌اند. این قبیل
گروهها اغلب به دنبال احیای موجودیت سیاسی سابق و یا برگرداندن میزانی از آن استقلال‌اند.
رابرتگر گروههای ملی را به سه دسته تقسیم می‌کند:
 ۱. ناسیونالیست‌های قومی^۴: مردمانی با تمرکز منطقه‌ای که در گذشته خودگردانی و
استقلال سیاسی داشتند و دارای دولت، حاکم سنتی و یا حکومت منطقه‌ای بودند و از ۱۹۴۵

1 . advantaged

2 . Latino

3 . National Peoples

4 . Ethnonationalists

بدین سوی، برای کسب خودگردانی، دست به جنبش سیاسی زده‌اند (مانند تبی‌ها در چین و گاگاوزوها در مولداباوی).

۲. اقلیت‌های ملی: قسمتی از مردمی که زمانی استقلال سیاسی داشتند و اینک خویشاوندان آنها، در کشوری هم‌جوار، دولتی مستقل دارند. قسمتی از گروه مزبور در کشور مجاور، گروه اقلیت به حساب می‌آید (مجارهای اسلواکی و روس‌های اکراین).

۳. خلق‌های بومی: اهالی مناطقی که منطقه‌شان به تصرف مهاجمان درآمده و آنان همچنان با رسوم اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی سنتی شان زندگی می‌کنند. (بومیان اکوادور و بولیوی در این مقوله قرار می‌گیرند).

دو. گروههای اقلیت^۱: گروههایی که به لحاظ فرهنگی یا قومی و یا اجتماعی - اقتصادی، از اکثریت جامعه متمايزند و دارای شأن سیاسی مشخصی‌اند و هویت‌شان بر ترکیبی از نژاد، قومیت، مهاجرت، نقش‌های اقتصادی و دین مبنی است و می‌کوشند آن شأن را حفظ کرده یا بهبود بخشنند. وجه تمایز عمده گروههای اقلیت از گروههای ملی، در آن است که گروههای ملی معمولاً به دنبال جدایی و یا کسب حقوق در داخل دولتند ولی گروههای اقلیت، حقوق بیشتر یا اختیارات و قدرت بیشتر طلب می‌کنند. گروههای اقلیت خود سه دسته‌اند:

۱. قوم - طبقه‌ها^۲: گروههای دارای تمایز فرهنگی یا قومی که اغلب نسبشان به مهاجرین و یا برده‌گان می‌رسد و قشر اجتماعی متمایز یا جایگاه اقتصادی متفاوتی دارند (ترک‌های مهاجر در آلمان و برزیلی‌های آفریقایی تبار).

۲. فعالان جماعتی^۳: مردمان قبایل یا کلان‌هایی که به لحاظ فرهنگی متمایز بوده و در جامعه‌ای نامتجانس زندگی و سهمی از قدرت دولتی را طلب می‌کنند.

فعالان جماعتی خود به سه دسته تقسیم می‌شوند:

۱-۲. برخورداران: فعالان جماعتی که نسبت به دیگر گروههای اجتماع از امتیازات سیاسی برخوردارند (مانند قبایل کالنجین و ماسایی در کنیا).

1 . Minority peoples

2 . Ethnoclass

3 . Communal Contenders

۲-۲. محرومان^۱: فعالان جماعتی که میزانی از تبعیض سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بر آنها اعمال می‌شود و هیچ راه جبرانی برای محرومیت‌شان ندارند (مانند هوتوها در رواندا و چینی‌ها در مالزی که محدودیت‌های دولتی در عرصه‌های سیاسی و فرهنگی دارند؛ اما به لحاظ اقتصادی برخوردارند).

۲-۳. مسلطها^۲: فعالان جماعتی که هم به لحاظ سیاسی و هم به لحاظ قدرت اقتصادی در موقعیت برتر قرار دارند (مانند توتسی‌ها در رواندا و اعراب سنی در عراق عصر صدام).

۳. فرقه‌های مذهبی: گروههای قومی که تفاوت اصلی‌شان با دیگران در عقاید دینی و اعمال فرهنگی مرتبط با آن است. این گروههای شأن و جایگاه سیاسی و فعالیت‌هایشان حول دفاع از عقایدشان مرکز است (مانند قبطیان مصر و مسلمانان هندوستان).

ج. ابعاد منازعه قومی

گروههای قومی پس از آنکه بسیج شدند، برای بیان مطالبات خویش راههای مختلفی را انتخاب می‌کنند. راههای بیان مطالبات توسط گروههای قومی – سیاسی را می‌توان به دو دسته عمده تقسیم کرد: استراتژی‌های سیاسی متعارف (سیاست انتخاباتی، لابی‌گری یا به دسته گرفتن حکومت‌های محلی و منطقه‌ای) یا استراتژی‌های سیاسی غیرمعارف (اعتراض و شورش). مرکز تحقیق را برتگر و جستجوی علایق خارج از چارچوب‌های نهادین دولت و به اصطلاح اقدام^۳ سیاسی است.^(۹) دو استراتژی کلی اقدام سیاسی عبارتند از اعتراض و شورش. اعتراض عبارت است از بسیج برای ابراز حمایت، تا مقامات را وادار به اتخاذ اقدامی که مورد نظر گروه است، بکند. اقداماتی چون راهپیمایی، تظاهرات و مسدود کردن راهها و نظایر آن، در این مقوله قرار می‌گیرند.

شورش^۴ نیز عبارت است از بسیج مقداری کافی از قدرت اجبارآمیز برای واداشتن حکومت به جنگیدن یا مذاکره و ایجاد آشوب و بی‌نظمی کافی برای مجبور ساختن حکومت

1 . Disadvantaged

2 . Dominant

3 . Action

4 . rebellion

به قبول مطالبات گروه. در واقع، معارضین و تظاهرکنندگان نیز به اعتراضات خشونتبار متولّ می‌شوند. بنابراین تفکیک اعتراض و شورش مطلق نیست و همواره امکان‌پذیر نمی‌باشد (اعتراض‌های بومیان در اکوادر، نمونه بارز اعتراض و شورش چچن‌ها، نمونه‌ای از شورش است).

به زعم راپرت‌گر، هر شورش قومی معمولاً پس از دورانی از سیاست متعارف و اعتراض رخ می‌دهد و شورش در مواردی که شرایط جغرافیایی و ژئوپلیتیک اجازه دهد، می‌تواند مقاومت کند (نواحی کوهستانی، جنگلی، همسایگی با کشورهای حامی یا دارای حاکمیت ضعیف).

د. شکل‌گیری منازعه قومی

یکی از اصلی‌ترین مباحث، در هر بررسی از مسایل قومی، آن است که گروههای دارای ویژگی‌های قومی، از چه زمانی و به چه دلیلی و یا دلایلی هویت قومی را مؤلفه اصلی هویت خویش قرار می‌دهند؟ به عبارت دیگر، چرا گروههای قومی از موازین و ملاک‌های قومی برای بیان، ابراز و تعریف هویت خود بهره می‌برند و به چه دلیل یا دلایلی حول هویت مزبور بسیج شده و دست به اقدام می‌زنند؟ تدرابرت‌گر، چهار دسته عامل را در شکل‌گیری هویت قومی و فعال‌شدن آن در عرصه سیاسی ذکر می‌کند. این فاکتورها که کمابیش از نظریه محرومیت نسبی (تدرابرت‌گر) و نظریه بسیج منابع (چارلز تیلی) استخراج شده‌اند، بر انگیزه‌های متنوعی برای فعالیت سیاسی گروههای قومی تأکید می‌گذارند (۱۰) (محرومیت، احساسات، همبستگی، جاهطلبی و محاسبه). وی معتقد است که برترشمردن یک انگیزه و علت و در حاشیه نهادن مابقی صحیح نیست. عواملی که باعث تقویت هویت قومی و تبدیل آن به امری سیاسی می‌شوند، به قرار زیرند: (۱۱)

۱. بر جستگی و اهمیت هویت قومی - فرهنگی^۱

هرچه هویت قومی - فرهنگی گروهی که دارای تبار، ویژگی‌های فرهنگی و تجارب تاریخی است، بر جسته‌تر و متمايزتر باشد، احتمال تعریف منافع و علایق آن با موازین و ملاک‌های قومی بیشتر است و رهبرانش آسانتر می‌توانند اعضای گروه را برای اقدام سیاسی بسیج کنند. پیش از این اشاره شد که هویت قومی چند بعدی^۲ است و تصور یک بنیان برای آن می‌تواند مشکل‌ساز باشد. همچنانکه بنیان قومیت نیز بر حسب جامعه مورد نظر ممکن است متغیر باشد (برای مثال در هندوستان عنصر مذهب و در جوامع چند زادی مانند آمریکا و برزیل، خصوصیات ظاهری و جسمانی، عامل تفکیک هویت می‌باشند). همچنین، برخلاف تصور مارکسیست‌ها، هویت را همواره نمی‌توان با منافع مادی توجیه کرد و تبدل و تغییر آن را توضیح داد. گر سه گزاره را راجع به اهمیت هویت بیان می‌کند:

یک. هرچه تفاوت‌های یک گروه با گروه‌هایی که مداوم با آنها در تعامل است، بیشتر باشد، احتمال بر جستگی و اهمیت هویتشان بیشتر می‌شود (مانند تفاوت‌های بومیان آمریکا با اهالی ایالات متحده و آمریکای لاتین).

دو. هویت قومی - فرهنگی، زمانی اهمیت می‌باید که به لحاظ روانی، احساس محرومیت و یا عکس آن، برخورداری و برتری را در گروه به وجود آورد. گروهها در جوامع متنوع دست به قیاس می‌زنند و این قیاس‌ها برگرفته از تجارب و اساطیر مشترک است. گروهها به این نتیجه می‌رسند که برتر از دیگرانند (مثلاً مالایی‌ها خود را «فرزندان خاک» و صاحبان اصلی مالزی می‌دانند) و یا نسبت به گروه‌های دیگر در وضع محرومتری قرار دارند. در هر دو حال، هویت قومی اهمیت می‌باید.

سه. منازعه آشکار با دولت و گروه‌های رقیب موجب بر جستگی هویت می‌شود. به همین دلیل بسیاری از رهبران قومی - سیاسی می‌کوشند با توسل به خاطرات و حوادث تاریخی، سمبول‌های محرومیت و قربانی‌شدن و فجایع تاریخی، هویت گروهی را تقویت کنند (برای مثال در جنگ‌های بالکان، موارد زیادی از ارجاع به درگیری‌های گذشته با عثمانی‌ها و یا

1 . Ethnocultural
2 . Multidimensional

کروات‌ها در بین صرب‌ها دیده می‌شد). درگیری‌های سابق باعث ایجاد خاطراتی تلخ می‌شود که به کار تهییج می‌آید. درگیری‌های معاصر و جدید هم می‌توانند اثرات عاطفی و روانی مشابه و اغلب جدی‌تری داشته باشند.

۲. انگیزه‌های اقدام قومی - سیاسی

هرچه انگیزه‌های مشترک بین اعضای گروه هویتی قومی - فرهنگی بیشتر باشد، احتمال حمایت آنها از اقدام قومی - سیاسی و مشارکت‌شان در آن بیشتر می‌شود. منظور از کنش یا اقدام قومی - سیاسی، هر نوع فعالیت سازمان‌یافته برای پیگیری اهداف گروه است که با بسیج یعنی جریان جذب و استخدام افراد در جنبش آغاز می‌شود. شکل اقدامات به محیط سیاسی و تصمیمات تاکتیکی یا استراتژیک رهبران بستگی دارد. اقدامات از سیاست متعارف تا اقدامات جمعی (اعتصابات، تظاهرات اقدامات غیرخشونت‌آمیز) و شورش را دربرمی‌گیرد. به طور کلی، انگیزه‌های اقدامات سیاسی را می‌توان در سه مقوله جای داد (این نکته در مورد عموم جنبش‌های اجتماعی و سیاسی هم می‌تواند صادق باشد):

- یک. خشم و نارضایتی از لطمات و زیان‌های گذشته؛
- دو. ترس از لطمات و ضررها؛ آتی؛
- سه. امید به کسب دستاوردهای نسبی.

اهمیت نسبی هر یک از عوامل فوق به موضع متحول و متغیر گروه نسبت به دیگر گروهها و دولت بستگی دارد. نکات فوق، هم در ایده محرومیت نسبی را برتر گریشه دارند و هم با ایده منافع جمعی و بسیج منابع مرتبط‌اند. در عین حال، گر تأکید می‌کند که وی صرفاً به انگیزه منافع توجه ندارد؛ بلکه در اقدامات سیاسی - قومی، بعد عاطفی را هم دخیل و مهم می‌داند. مطالعات موردنی و تطبیقی گر، نشان می‌دهند که در چهار وضعیت عمومی، انگیزه قومی برای فعالیت قومی به وجود می‌آید. البته منشأ همه این چهار وضعیت، همان محرومیت نسبی است.

(الف) هرچه محرومیت‌های (در گذشته و حال) گروه بیشتر باشد (در قیاس با وضع گروههای دیگر)، انگیزه اقدام سیاسی - قومی آن بیشتر می‌شود. منظور از محرومیت، نابرابری‌های ناشی از اجتماع در مسائلی چون رفاه مادی و دسترسی به قدرت سیاسی یا شأن

فرهنگی نسبت به دیگر گروههای است. نابرابری انگیزه جبران را ایجاد می‌کند. محرومیت و همراه با آن سیاست تبعیض‌آمیز آشکار، موجب تمرکز خشم و نارضایتی روی عواملی می‌شود که عامل تبعیض شمرده می‌شوند.

ب) از دست دادن خودگردانی و استقلال، انگیزه عمدۀ دیگری است. اکثر گروههای ناسیونالیست قومی، بومیان و اقلیت‌های ملی، زمانی استقلال داشتند و یا به موجودیت سیاسی دیگری متعلق بودند. به هر حال، هرچه میزان استقلال / خودگردانی از دست رفته، بیشتر باشد و هرچه این اتفاق متأخرتر باشد، تأثیر آن بر اقدام سیاسی - قومی بیشتر خواهد بود.

ج) سرکوب؛ کنترل سرکوبگرانه گروه قومی از انگیزه‌های مهم برای فعالیت سیاسی - قومی است. اصل کلی و گزاره اساسی مربوط به سرکوب چنین است: استفاده از زور علیه مردمی که آن را ناعادلانه می‌دانند، اگرچه در کوتاه مدت موجب وحشت و احتیاط می‌شود، اما خشم آنان را برمی‌انگیزد و انگیزه‌های پایداری را برای مقاومت و انتقام به وجود می‌آورد.

د) وجود چارچوب‌ها برای اقدام قومی - سیاسی: منظور از چارچوب^۱ ایده‌های توامندساز راجع به حقوق جمعی، حق تعیین سرنوشت و نظایر آن است که اقدامات قومی - سیاسی را معنادار ساخته و توجیه می‌کند. هر جنبش سیاسی و یا اجتماعی، محتاج آن است که شکایت و نارضایت خود را در چارچوبی کلی بیان کند و در آن چارچوب، بی‌عدالتی‌ها را مشخص کرده و مسئولیت آن را متوجه دیگران یعنی مخالفان سازد و راه حل‌هایی را برای رفع نقایص و عیوب و معضلات ارائه دهد. به عبارت دیگر، چارچوب، به هر فعال قومی - سیاسی قطب‌نمایی می‌دهد که با آن جهت خود را بازمی‌شناسد، علت اعتراض خود را می‌داند، شیوه اعتراض را (کمایش) می‌شناسد و مطالبات خود را بیان می‌کند. مؤثرترین چارچوب‌ها برای گروههای هویتی، آنهایی‌اند که با زمینه فرهنگی گروه انطباق دارند و با بستر اجتماعی و فرهنگی آن ارتباط بیشتری برقرار می‌کنند (به بیانی خلاصه‌تر، چارچوب همان نقشی را برای گروههای قومی ایفا می‌کند که ایدئولوژی برای احزاب).

به زعم تدریجی را برتگر، در چارچوبهای معاصر، از سه دکترین بیشترین استفاده شده

است:

یک. حق تعیین سرنوشت ملی؛ که از اصلی‌ترین مفاهیم الهام‌بخش ناسیونالیسم بوده و تحت لوای آن امواج متعدد تجزیه امپراتوری‌ها و ملت‌سازی‌های فراوانی در قرن بیستم رخ داد. گروههای ناسیونالیست قومی و اقلیت‌های ملی، بیشتر به این دکترین متولی می‌شوند.

دو. حقوق بومیان: تلاش‌های بومیان برای کسب حقوق بر سرزمین‌ها و مناطق اجدادی خویش، در دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۷۰ به اوج رسید و در اثر آن، حقوقی در برخی کشورها برای این گروهها به رسمیت شناخته شد و سازمان ملل متحد نیز در این خصوص بیانیه‌ها و کنوانسیون‌های متعددی را به تصویب رسانده است.

سه. حقوق اقلیت‌ها: در این عرصه، تلاش‌های متعددی از قرون قبل آغاز شده است. در سال‌های اخیر، کنوانسیون‌ها و بیانیه‌های سازمان‌های بین‌المللی و از جمله سازمان ملل متحد، شورای اروپا و سازمان امنیت و همکاری اروپا، قواعد و اصولی را برای حراست از حقوق گروههای اقلیت مذهبی / قومی به تصویب رسانده‌اند. یونسکو اصولی را نیز برای حراست از تنوع فرهنگی تصویب کرده است.

البته روشن است که این نوع دکترین‌ها و آراء، برای توده‌های مردم چندان جذاب و حتی مفهوم نیستند؛ بلکه عمدتاً روشنفکران و نخبگان‌اند که با چارچوبه‌سازی، این آرا را به صورتی قابل فهم و ساده‌شده در اختیار توده مردم قرار می‌دهند.

۳. ظرفیت اقدام قومی - سیاسی

سومین عامل مهم در شکل‌گیری هویت قومی - سیاسی و فعال‌شدن آن، قابلیت گروه و توانایی آن برای اقدام سیاسی است. گزاره کلی در این خصوص آن است که هرچه انسجام و بسیج گروه هویتی قومی - فرهنگی بیشتر باشد، مشارکت آن در اقدام سیاسی مکررتر و پایدارتر است و احتمالاً کسب امتیازات و دسترسی‌اش به قدرت سیاسی، آسانتر می‌شود. گروههای منسجم، گروههایی هستند که شبکه‌های متراکم ارتباطی و تعامل، آنها را در کنار هم نگه می‌دارد. درباره بسیج نیز باید به دو معنای آن توجه داشت. بسیج به مثابه فرآیند، اشاره به طرق عضوگیری و انگیزش اعضای سازمان‌های سیاسی - قومی دارد؛ اما بسیج به مثابه متغیر

دلالت بر میزان تعهد اعضای گروه برای صرف انرژی و منابع خویش برای اقدام جمعی و در جهت وصول به منافع و علایق جمعی دارد.

به زعم تدریب و روش، شش عامل بر ظرفیت و قابلیت گروه قومی - سیاسی برای اقدام سیاسی مؤثر است:

۱- هويت مشترک و آگاهی از منافع و علایق مشترک، از پیش شرطهای ضروری و لازم انسجام و بسیج می‌باشدند. یکی از رایج‌ترین استراتژی‌های فعالان سیاسی - قومی و سازمان‌های قومی، ایجاد برداشت و درک مشترکی از منافع و علایق مشترک، از طریق چارچوب‌هایی است که سمبول‌های هویت مشترک و شکایات و نارضایی‌ها را در خود متجلی می‌سازند. حس هویت مشترک و تعهد به تعقیب اهداف قومی - سیاسی را نمی‌توان از عدم ایجاد کرد و اگر هویت و انگیزه اقدام جمعی ضعیف باشد، رهبران هم نمی‌توانند به سهولت اقدام به بسیج کنند؛ اما ترکیب و تلاقی انگیزه‌های مشترک و هویت گروهی قومی (نظیر وضع شیعیان در عراق عصر صدام) ماده اشتعال‌زایی به وجود می‌آورد که در فرصت‌های پیش‌آمده می‌تواند آنَا و دفعتاً مشتعل شود.

۲- انگیزه‌های مشترک برای فعالیت قومی - سیاسی: که منظور از آن شباهت مطالبات و وجود انگیزه لازم برای فعالیت‌های قومی - سیاسی است.

۳- تراکم جغرافیایی: شورش‌های قومی در مورد گروههایی میسر است که پایگاه سرزمینی و جغرافیایی دارند و گروههای پراکنده و شهرنشین به سهولت نمی‌توانند به چنین کاری اقدام کنند. برخی محققان، سقوط شوروی و تجزیه یوگسلاوی را تا حدودی ناشی از وضع جغرافیایی محل سکونت اقوام آنها می‌دانند. ضربه اول به شورشیان قومی، در جاهایی که گروه متمرکر و یا در منطقه‌ای محصور^۱ قرار دارد، مؤثرتر است. برخی محققان نیز احتمال جنگ قومی را در نقاطی که محل سکونت مختلط است، بیشتر می‌دانند. طبق یک بررسی، از میان هفتاد جنگ داخلی قومی، حدود ۸۸ درصد آنها، در میان گروههای با مرکز جمعیتی بالا رخ داده است.

۳ - ۴. سازماندهی از قبل موجود: انسجام گروه قومی به میزان تعامل میان اعضای آن بستگی دارد. داشتن زبان و ناحیه مشترک، بر تعاملات می‌افزاید و سازمان‌های از قبل موجود نظیر دین و تشکیلات دینی مشترک، شغل و حرفه مشترک یا جایگاه و شأن سیاسی غالب (برای مثال هائوسا - فولانی‌ها در نیجریه عمدۀ افسران ارتش را تشکیل می‌دهند) و همین طور داشتن حکومت محلی، می‌تواند به انحصار مختلف بر انسجام گروه قومی / هویتی اثر بگذارد:

* چنین نهادهایی، منسجم‌تر و پایدارتر از جنبش‌های جدید خواهد بود و اعضا را آسان‌تر و با هزینه‌ای کمتر بسیج می‌کنند.

* به دلیل وجود تعاملات و معاشرت مداوم بین اعضای گروه و در نتیجه وجود میزانی از انسجام، ایجاد جنبش‌های قومی - سیاسی سهل‌تر می‌شود.

* تعامل موجب افزایش انگیزه‌ها شده (آگاهی از انگیزه‌های دیگران) و هزینه سازماندهی اقدام جمعی را نیز کاهش می‌دهد.

۳ - ۵. غلبه بر دسته‌جات و گروه‌ها و /یجاد ائتلافات: غلبه بر وفاداری‌های کوچک و محدود طبقاتی، قبیلگی و نظایر آن، بسیار در قابلیت اقدام سیاسی قومیت‌ها مهم است؛ زیرا در غیر این صورت، بخش مهمی از انرژی گروه، صرف مبارزات و اختلافات داخلی شده و امکان مداخله بازیگران بیرون از گروه و تشویق آنها علیه یکدیگر وجود خواهد داشت. نمونه جالب توجهی از پراکنده‌گی گروه‌های قومی را می‌توان در گروه‌های کرد شمال عراق دید که تا همکاری با صدام به منظور نابودی گروه رقیب پیش رفتند؛ اما ائتلاف آنها در دوران پس از صدام باعث کسب امتیازات فراوانی شد و بقای امتیازات و جایگاه ممتاز کردها در حکومت آینده عراق نیز بستگی تام به غلبه بر اختلافات و تفاوت‌ها و تداوم ائتلاف دارد.

۳ - ۶. اصالت رهبری: نقش رهبری در سازماندهی و جریان بسیج و غلبه بر اختلافات بسیار حیاتی است. بی‌شک، رهبری و ویژگی‌های آن در هر جامعه‌ای بستگی به محیط و بستر اجتماعی - فرهنگی همان جامعه دارد و قاعده و فرمولی کلی برای رهبری کارآمد نمی‌توان عرضه کرد. منظور از رهبر اصلی^۱، کسی است که اصلی‌ترین و اساسی‌ترین ارزش‌ها و آمال گروه را در خود متبلور ساخته و اعضای گروه، اعمال وی را در جهت منافع مشترک همگان به

حساب آورند. در این معنا، اصالت چیزی معادل مشروعیت در نظام‌های سیاسی است. اصالت، دارای درجات است و می‌تواند کسب شود و یا از دست برود. رهبران جاافتاده و پذیرفته شده معمولاً دارای اصالت می‌باشند، اما رهبران نوظهور و جدید باید آن را کسب کنند. رهبران پذیرفته شده، از منابع و وفاداری‌های موجود برخوردار بوده و مبین هویت گروه و منافع و مطالبات مشترک به حساب می‌آیند و بنابراین، در برقراری ائتلافات قدرت بیشتری دارند؛ اما اشتباها علی و کلامی می‌تواند از اصالت آنها بکاهد. در مقابل، رهبران جدید و ماجراجو می‌کوشند از اشتباها و احتمالاً محافظه‌کاری رهبران موجود استفاده کنند؛ اما اغلب منابع چندانی ندارند و بر مهارت‌های سمبولیک و اسوه انسانی متکی‌اند. این نوع رهبران، بیشتر به عرضه و طرح چارچوب مبادرت می‌ورزند و بیشتر به ریسک و اقدامات شخصی مخاطره‌آمیز و دراماتیک دست می‌زنند. به هر حال، رهبران هرچه باشند، نمی‌توانند از عدم، جنبش قومی مستحکمی ایجاد کنند و یا آن را به میزان زیادی از اهداف و اعمال مقبول اعضا گروههای قومی دور کنند؛ ولی می‌توانند با تعقیب اهداف یک بخش از اعضای گروه، انسجام آن را از هم پاشند.

۴. فرصت‌ها و گزینه‌ها (ساختار فرصت)

هویت‌ها، انگیزه‌ها و قابلیت‌های گروههای قومی، در بستری سیاسی و فرهنگی، به اقدامی قومی - سیاسی ترجمه می‌شوند. با آنکه برخی اقدامات قومی - سیاسی حالتی آنی و ناگهانی دارند و در پاسخ به اعمال تحریک‌آمیز رخ می‌دهند، اما اقدامات قومی - سیاسی مداوم و طولانی بر اساس محاسبات استراتژیک و تصمیمات تاکتیکی رهبران و فعالان گروههای قومی میسر می‌شوند. منظور از ساختار فرصت، عوامل دخیل در اقدامات گروههای است که خارج از کنترل گروهند و بر تصمیمات رهبران تأثیر می‌گذارند. فرصت‌ها را از یک منظر می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

یک. فرصت گذران: تغییراتی است که در ساختار محیط سیاسی گروه رخ می‌دهند؛ مانند جابه‌جایی نخبگان، تغییرات در خط‌مشی‌های حکومت، ظهور متحدین سیاسی جدید و نظایر آنها. چنین عواملی می‌توانند به گروهها روحیه و امکان بسیج داده، اعتبار رهبران و

چارچوب‌های آنها را افزایش دهنده و حتی باعث تغییر در دعاوی و استراتژی‌های گروه شوند. اهداف و زمانبندی اقدامات گروه هم از فرصت‌های مزبور اثر می‌پذیرند.

دو. فرصت پایدار: به سرشت سیاسی دولت و منابع آن و اتحادهای بلندمدت گروه قومی با گروههای دیگر صحنه سیاسی و یا عدم اتحاد آن مربوط می‌شود. این عوامل پایدار را می‌توان ساختارهای فرصت نامید. این فرصت‌ها، طرق سازماندهی گروه را معین کرده و بر گزینه‌های استراتژیک و بلندمدت آن اثر می‌گذارند.

از زاویه‌ای دیگر، فرصت‌های گروه قومی - سیاسی را می‌توان به دو دسته داخلی و خارجی تقسیم کرد:

سه. فرصت‌های داخلی: نهادها و توانایی‌های سیاسی دولت بر گزینه‌ها و گزینش‌های گروههای قومی تأثیر می‌گذارد. در این زمینه دو عامل بسیار مهم وجود دارد:

۱. قدرت و قابلیت دولت و استفاده از آن: قدرت دولتی یکی از عوامل پایدار فرصت است. دولت‌های قدرتمند، یعنی صاحب منابع و توانایی اداری و سیاسی، می‌توانند فعالیت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی بسیاری را هدایت کرده و به اجرا درآورند. استراتژی‌های دولت می‌توانند متوجه مطیع‌سازی و یکسان‌سازی شود که به صورت اعمال محدودیت اداری و دولتی، تغییر سبک زندگی و طرد یا انکار فرهنگ‌های سنتی بروز کرده و باعث نارضایتی و خشم می‌شود. از طرف دیگر، مقابله گروههای قومی با دولت‌های قوی چندان آسان نیست و هزینه‌های سنگینی دارد. دولت‌های قوی و غنی می‌توانند از هر دو استراتژی سرکوب و تطمیع برای خرید وفاداری‌ها استفاده کنند؛ اما دولت‌های ضعیفتر و فقیرتر، بیشتر به سرکوب متولّ می‌شوند که خود مشکلات جدیدی را ایجاد می‌کند. طبق بررسی محققان پروژه اقلیت‌های در خطر، تجزیه و یا کسب خودگردانی، فقط در دولت‌های نسبتاً قوی و بسیار ضعیف اتفاق افتاده و در دولت‌های نسبتاً قوی بدون خونریزی بوده است. در واقع، دولت‌هایی که از منابع و امکانات کافی برای نبرد قومی نسبتاً طولانی مدت برخوردار بوده‌اند، از آن اباء نکرده‌اند (عراق، ترکیه و سریلانکا).

۲. دموکراسی و گشودگی سیستم سیاسی: نهادها و نخبگان دموکراتیک نیز از فرصت‌های پایدار به حساب می‌آیند و بر محاسبات فعالان قومی تأثیر مهمی می‌گذارند. به زعم رابت گر،

مدیریت منازعات قومی - سیاسی در دموکراسی‌های نهادینه، به میزان زیادی بر دو اصل متکی است: اول اعمال و اجرای قواعد و هنجارهای حقوق و فرصت‌های برابر برای همه شهروندان و از جمله طبقات قومی؛ و دوم، موافقت با خواسته‌های گروههای محلی و بومی برای داشتن شأن و وضع^۱ جمعی جداگانه. رابت‌گر معتقد است که به رغم آنکه اجرای این اصول نسبتاً جدید و ناقص است، اما اثرات آن شایان توجه می‌باشد. به زعم وی، گشودگی سیستم بر گزینه‌های پیش روی فعالان قومی تأثیرگذاشته و آنها را بیشتر به سمت تاکتیک اعتراض سوق می‌دهد تا شورش؛ زیرا اولاً هزینه این قبیل فعالیت‌ها کمتر است و ثانیاً توسل فعالان قومی به خشونت و تروریسم، موجب از دست رفتن حمایت عمومی و نفرت از سران گروه می‌شود.

در خصوص دموکراسی، نکته حائز اهمیت دیگری هم وجود دارد و آن مسأله گذار به حکومت دموکراتیک و دموکراتیزاسیون است. فرایند گذار اغلب باعث بروز عدم اطمینان‌های تهدیدگونه می‌شود و فرصت‌های سیاسی گذراش برای فعالان قومی به وجود می‌آورد و نگرانی برخی گروهها از آینده، موجب نگرانی و اقدامات خارج از کنترل می‌شود. دموکراتیزاسیون و ورود نهادهای دموکراتیک به جامعه‌ای که آنکه از رقابت‌های قومی است، بیش از آنکه راه توافق‌ها و موافقت‌های دموکراتیک را باز کند، فرصت‌ها و انگیزه‌های جنگیدن را افزایش می‌دهد. نمونه‌های زیادی از اثرات فرایند مزبور را در دوران پس از سقوط حکومت‌های کمونیستی اروپای شرقی و بخصوص یوگسلاوی می‌توان دید. بنابراین، می‌توان دو نکته را به طور خلاصه گفت:

اول آنکه در دموکراسی‌های مستقر، فرصت‌های بسیج قومی و امکان کسب دستاوردهای وجود دارد؛ زیرا گروههای منسجم بر تاکتیک‌های غیرخشونت‌بار متکی‌اند. بنابراین، دموکراسی نهادینه، اقدامات سیاسی - قومی غیرخشونت‌بار را تسهیل و از شورش قومی ممانعت می‌کند.

دوم آنکه، گروههای قومی / اقلیت در کشورهای در حال گذار به دموکراسی، با احساس عدم اطمینان و امنیت، و فرصت‌های بسیج و اقدام مواجهند و چون دموکراسی‌های جدید فاقد منابع و ابزارهای تشکیلاتی برای ایجاد توافق و جلب نظر اقشار و گروهها می‌باشند، در فرایند دموکراتیزاسیون و بالاخص مراحل اولیه آن، اعتراض و شورش قومی تسهیل و در بدترین

حالت، یعنی رد سازش از سوی یک یا چند گروه، جنگ داخلی و بازگشت حکومت غیردموکراتیک سابق محتمل می‌شود.

سوم آنکه، فرصت‌های بین‌المللی یا بستر بین‌المللی اقدام قومی - سیاسی نیز یکی از دههای عامل مؤثر بر منازعات و مناقشات قومی - سیاسی است. این عوامل می‌توانند باعث افزایش یا کاهش مدت منازعه، شکل‌گیری فرصت‌ها، استراتژی‌ها و تاکتیک‌های حکومت و گروههای قومی شوند. تأثیرات عوامل بین‌المللی را می‌توان در چند مورد زیر خلاصه کرد:

۱. حمایت خارجی از فعالان: حامیان خارجی و گروهها و دولت‌هایی که به فعالان سمتپاتی و با آنها هم‌فکری دارند، یا تقویت آنها را به نفع خویش می‌دانند، می‌توانند با حمایت‌های مادی، سیاسی و معنوی باعث تقویت گروهها و بسیج و انسجام بیشتر آنها شوند. البته حالت معکوس آن هم متصور است، یعنی بسیاری از دولت‌های ضعیف، به ویژه در آفریقا، در مبارزه با شورش گروههای قومی، کوشیده‌اند از حمایت قدرت‌های خارجی برخوردار شوند. گاهی هم وضعیت به گونه‌ای می‌شود که کشورهای رقیب، از گروههای شورشی در کشور دیگر حمایت می‌کنند و باعث خلق تراژدی‌های انسانی می‌شوند. رقابت‌های کشورهای مختلف و حمایت آنها از گروههای متفاوت در افغانستان، مواضع کشورهای خاورمیانه در قبال مسئله کردها، و جنگ‌های بی‌شمار از جمله جنگ یونیتا علیه حکومت تحت حمایت کوبا در آنگولا، نمونه‌ای از این حمایت بین‌المللی‌اند. به طور خلاصه، حمایت مالی و نظامی از فعالان قومی به ویژه در جنگ‌های قومی، توانایی و فرصت‌های آنها را برای اقدام افزایش می‌دهد، اما باعث تطويل، لایحل و مرگبارشدن منازعات و اختلافات می‌شود؛ زیرا در آن حالت، عنصر امنیتی نیرومندی دخیل می‌شود که تمامیت دولت را تهدید می‌کند.

۲. سریز بین‌المللی منازعه قومی: نمونه‌های موفق اقدام سیاسی و به طور خاص اقدامات سیاسی موفق، باعث افزایش انگیز، توان و فرصت‌های گروههای فعال شده و در نواحی مجاور گسترش می‌یابد. رابرتر گر از این فرایند با اصطلاحات سرایت و ارتباط یاد می‌کند و آن را فرایندی می‌داند که از طریق آن، اقدامات یک گروه، منبع الهام، جهت‌گیری و راهیابی استراتژیک و تاکتیکی گروههای دیگر می‌شود. این سرایت، زمانی بیشتر است که بین گروههای قومی مشابه، نوعی شبکه ارتباطی وجود داشته باشد. حالت دیگر سرایت تأثیرات

اقدامات قومی، به آرا و چارچوب‌های توانمندساز و امیدبخشی بر می‌گردد که پیشتر از آنها بحث شد. وضعیت دیگر سرریز منازعات قومی، اشاعه^۱ است که منظور از آن گستردگی منازعه به صورت بی‌واسطه از منطقه‌ای به منطقه دیگر می‌باشد؛ خواه منطقه دوم در داخل همان کشور باشد و خواه در کشوری مجاور سرایت به صورت غیرمستقیم است و اشاعه به صورت مستقیم.

هنگامی که گروه قومی، خویشاوندانی در کشور مجاور دارد و خویشاوندانش از امتیازات و اختیاراتی برخوردارند، اعضای گروه اغلب می‌توانند از کمک سیاسی، دیپلماتیک و گاه نظامی آنها هم استفاده کنند. حمایت ارمنستان از ارمنه قره‌باغ از این دست است. مسلمانان مورو در فیلیپین و در دهه ۱۹۷۰، از حمایت مالزی در مبارزه علیه حکومت مارکوس سود می‌بردند.

به طور خلاصه، اولاً انگیزه‌های اقدام سیاسی گروههای قومی - سیاسی با نمونه بسیج و اقدام گروههای قومی دیگر افزایش می‌یابد. بیشترین تأثیر در مورد گروههایی است که شباهت‌های بیشتری با گروه موفق دارند و شبکه‌های ارتباطی نیز به این توفیق کمک می‌کنند. ثانیاً کمک‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی بخش‌های دیگر و خویشاوند گروه قومی و یا دولت دیگر باعث افزایش توان گروه قومی می‌شود؛ اما مخاطراتی هم دارد.

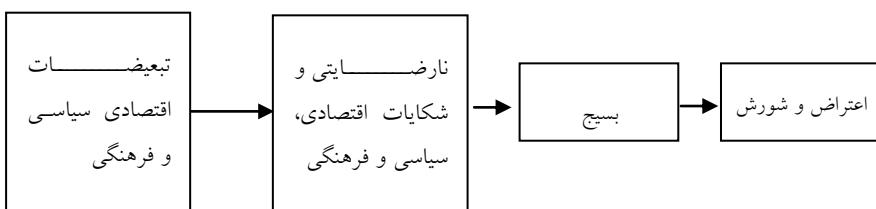
ثالثاً فرصت شورش گروهها با تعداد قسمت‌های^۲ گروههای مشابه در کشورهای همجوار و احتمال جنگ داخلی آنها با دولت مرکزی، افزایش می‌یابد.

ه. محرومیت نسبی و تأثیر آن بر بسیج قومی

تا اینجا از انواع گروههای قومی - سیاسی و عوامل دخیل در شکل‌گیری منازعه قومی - سیاسی از دیدگاه تدریجی بحث شد. در واقع، بحث از عوامل مؤثر بر بسیج گروههای قومی و انواع فعالیت‌های آنها پس از بسیج بود. در مدل رابرت گر، بسیج منابع با محرومیت نسبی ترکیب می‌شود و بر اساس حکم کلی آن، تبعیض (یعنی احساس وجود محرومیت در یک گروه نسبت به گروههای دیگر) موجب طرح شکایات و نارضایتی‌ها از حکومت (یا

1 . Diffusion
2 . Segments

احتمالاً گروههای دیگر و رقیب) و نارضایتی موجب بسیج و نهایتاً اعتراض و یا شورش می‌شود. الگوی کلی مدل مزبور را به شکل زیر می‌توان ترسیم کرد(۱۲):



بنابراین، لازم است به شکایات، نارضایتی‌ها و تبعیضات گوناگون، هم به عنوان انگیزه و هم به عنوان منشأ بسیج گروههای قومی توجه شود. تد رابرت گر از سه نوع یا سه دسته تبعیض سیاسی، اقتصادی و فرهنگی نام می‌برد. البته به نظر می‌رسد که، به گونه‌ای مستدل، می‌توان از تبعیض‌های اجتماعی هم بحث کرد؛ نظری تبعیض‌هایی که نسبت به سیاهان در غرب و ایالات متحده در قرن نوزدهم و در آفریقای جنوبی تا یک دهه قبل وجود داشت؛ یعنی از ورود آنها به برخی اماکن ممانعت به عمل می‌آمد، تحکیر می‌شدند، کلیشه‌های منفی و ناپسند علیه‌شان ترویج می‌شد و نظایر آنها. شاید تصور گر آن بوده که این تبعیض در ذیل موارد دیگر می‌گنجد یا موضوعیت آنها کم شده و یا امکان دسته‌بندی و شاخص‌سازی برای آنها را چندان زیاد نمی‌دیده است.

به هر حال و همانطور که پیش‌تر آمد، تبعیض به معنای برخورداری یک گروه (یا فردی متعلق به یک گروه) در مقابل محرومیت و بی‌بهرجگی گروه (یا فرد) دیگر است. یعنی تبعیض همواره حالت نسبی و مقایسه‌ای دارد. از سوی دیگر، تبعیض می‌تواند عامدانه یا نتیجه پراتیک اجتماعی شکل‌گرفته طی سالیان و دهه‌ها باشد. تبعیض‌های عمدى و عامدانه، حاصل نوعی برنامه‌ریزی آگاهانه هستند و با اهدافی کم‌ویش مشخص اعمال می‌شوند. اهداف می‌تواند یکسان‌سازی و تضعیف و یا تحت کنترل درآوردن گروه باشد.

رابرت گر برای مطالعه هر یک از تبعیض‌ها، دو مقیاس (بجز تبعیض فرهنگی) در نظر می‌گیرد و بر اساس آن میزان تبعیض را می‌سنجد (۱۳):

- دامنه^۱: منظور گسترهٔ دخالت دولت در اعمال تبعیض است.
- شدت^۲: منظور از آن میزان تفاوت وضعیت گروه تحت تبعیض با دیگر گروههای جامعه است.

حال، با این دو مقیاس، می‌توان شاخص‌هایی برای هر یک از اقسام تبعیض مشخص کرد و در هر سه مورد به کار بست: (۱۴)

۱. تبعیض اقتصادی

زمانی است که اعضای یک گروه، به صورتی سیستماتیک و مشخص، نسبت به اعضای گروههای دیگر فقیرتر بوده و محدودیت‌های رسمی بر فعالیت اقتصادی آنها وضع شده است. تبعیض‌های اقتصادی را از لحاظ گسترهٔ می‌توان به شرح زیر بیان کرد:

۱. گروه به لحاظ اقتصادی برخوردار است و هدف سیاست‌گذاری دولتی بهبود وضع اقتصادی نسبی دیگر گروهها می‌باشد.
۲. گروه قومی، به دلیل غفلت، حاشیه‌نشینی و یا محدودیت‌های تاریخی، فقر چشمگیر و حضور اندکی^۳ دارد. سیاست‌گذاری‌های دولتی با هدف بهبود وضع رفاهی و مادی گروه صورت می‌گیرد.
۳. گروه قومی، به دلیل غفلت، حاشیه‌نشینی و یا محدودیت‌های تاریخی، فقر چشمگیر و حضور اندکی دارد. به لحاظ اجتماعی، رویه عامدانه‌ای برای طرد گروه وجود ندارد. دولت سیاستی برای بهبود وضع رفاهی و مادی گروه ندارد و یا سیاست‌های کم‌اثر و جزئی را دنبال می‌کند.
۴. به دلیل رویه (پراتیک) اجتماعی شایع گروههای مسلط (یعنی طرد و ممانعت آنها)، گروه فقر چشمگیر و حضوری اندک دارد. سیاست‌های دولتی در قبال گروه، بی‌طرف و خشن است و یا در صورت مثبت بودن، برای جبران تبعیض فعالانه و گسترده، کافی نیست.

1 . Extent

2 . Severity

3 . Underrepresentation

۵. سیاست‌های دولتی (طرد و یا سرکوب مکرر رسمی)، فرصت‌های اقتصادی گروه در قیاس با دیگر گروهها را محدود می‌سازد.

(البته در برخی تحقیقات که بر اساس دیدگاه گروه پژوهه اقلیت‌ها در خطر صورت گرفته، تفاوت‌های جزئی، مثلاً حذف شماره یک و مربوط به گروه برخوردار به چشم می‌خورد و یا عدم وجود تبعیض کنار گذاشته می‌شود، مانند تحقیق فاکس).

در خصوص شدت تبعیض اقتصادی نیز می‌توان، حالت‌های زیر را در نظر گرفت:

۱. گروه محرومیت‌اندکی دارد، یعنی محرومیتی بیشتر از متوسط جامعه.

۲. محرومیت گروه در قیاس با گروههای دیگر مطلق است.

۳. محرومیت اقتصادی گروه بسیار شدید بوده و گروه، محرومترین گروه جامعه است. از مجموع شدت و دامنه تبعیض می‌توان به اندازه تبعیض اقتصادی رسید که می‌تواند به صورت شاخص برای محرومیت اقتصادی در نظر گرفته شود.

۲. تبعیض سیاسی

متغیر تبعیض سیاسی، اشاره به وضعیتی دارد که در آن اعضای گروه نمی‌توانند به مناصب سیاسی دسترسی داشته باشند و یا برای کسب حقوق خویش بسیج شوند. شدت تبعیض سیاسی را به شکل زیر مطرح می‌کنند:

۱. برای هیچ عضوی از گروه محدودیت معناداری دیده نمی‌شود.

۲. فعالیت سیاسی اغلب یا همه اعضای گروه، اندکی محدود است و یا فعالیت عده‌ای از اعضا به شدت محدود می‌باشد.

۳. فعالیت سیاسی بیشتر اعضای گروه یا همه آنها ممنوع یا به شدت محدود است.

در خصوص دامنه تبعیض، گروه همکارانش فهرستی از تبعیض‌های احتمالی را مشخص می‌کنند که با شدت تبعیض ترکیب می‌شوند:

- محدودیت‌های آزادی بیان.

- محدودیت در نقل و انتقال و انتخاب محل سکونت.

- محدودیت در امور قضایی و حق رجوع به محاکم صالحه.

- محدودیت‌های تشكل و سازماندهی سیاسی به اعضای گروه.
- محدودیت‌هایی در اعمال و اجرای حق رأی.
- محدودیت‌های برخورداری از خدمات دولتی.
- محدودیت رسیدن به مناصب عالی.
- و انواع محدودیت‌های دیگر.

ترکیب این محدودیت‌ها و شدت آنها می‌تواند بین ۱ تا ۱۸ متغیر باشد.

۳. تبعیض فرهنگی

منظور از تبعیض فرهنگی، محدودیت‌ها و موانع بر سر راه پیگیری علائق فرهنگی و یا بیان، حفظ و اشاعه رسوم و ارزش‌های فرهنگی یک گروه، در قیاس با گروههای دیگر است. شدت تبعیض‌های فرهنگی را می‌توان به شرح زیر مقیاس‌بندی کرد:

۱. هیچ تبعیضی بر هیچ‌یک از اعضای گروه اعمال نمی‌شود.
 ۲. فعالیت‌های فرهنگی بر سر رویه اجتماعی رایج و به صورت غیررسمی محدود می‌شود.
 ۳. فعالیت گروه در عرصه فرهنگی، «تا حدودی» محدود شده است.
 ۴. فعالیت گروه در زمینه فرهنگی، «به شدت» محدود شده است.
- محدودیت‌هایی که شدت تبعیض درباره آنها مد نظر است، به قرار زیرند:
- محدودیت‌ها در رعایت شوون مذهبی و اجرای مناسک.
 - محدودیت‌های تکلم یا نشر به زبان یا لهجه گروه.
 - محدودیت‌های آموزش و تعلیم به زبان گروه.
 - محدودیت‌های بزرگداشت اعیاد، مراسم‌ها و مناسبات‌های فرهنگی گروه.
 - محدودیت‌های لباس و پوشش، ظواهر و رفتار.
 - محدودیت‌های ازدواج و حیات خانوادگی.
 - محدودیت‌های سازمان‌هایی که به پیشبرد علائق و منافع فرهنگی می‌پردازن.
 - دیگر اقسام محدودیت‌ها.

از کدگذاری و جمع‌بندی موارد فوق، شاخصی به دست می‌آید که بین ۰ تا ۱۲ متغیر است و می‌تواند به همراه شاخص‌های فوق در پیش‌بینی اعتراضات و شورش‌های قومی به کار آید. (البته در تحقیقات متفاوت، بر اساس پژوهه اقلیت‌های در خطر، نمره‌دهی به هر یک از شاخص‌ها قدری متفاوت است. برای مثال، فاکس همه شاخص‌ها را بین ۰ تا ۱۵ می‌گیرد.) پیشتر اشاره شد که تبعیضات مختلف به بروز نارضایتی‌ها و شکایت‌های قومی منجر می‌شود. نارضایتی‌ها و شکایت‌ها با شاخص‌های فوق سنجیده می‌شوند، متغیر واسطه بین تبعیض و بسیج به حساب می‌آیند. بنابراین، با مشخص کردن شاخص‌هایی برای بسیج (اعتراض و شورش)، می‌توان به پیش‌بینی آن پرداخت.

۴. شاخص‌های بسیج

نتیجه بسیج بر دو گونه است: اعتراض و شورش.

اعتراض بر اساس شاخص‌های زیر کدگذاری می‌شود:

۱. مخالفت شفاهی (نامه‌های سرگشاده، طومارها، پوسترها، نشریات، تحریکات و مانند آنها
۲. اقدامات پراکنده و مقاومت سمبیلیک (تحصن‌ها، ایجاد راه‌بندان، خرابکاری و یا تخریب سمبیلیک اموال).

۳. سازماندهی سیاسی به مقیاس وسیع.

۴. چند مورد تظاهرات، راهپیمایی، اعتصابات و یا آشوب‌ها، مشارکت کمتر از ده هزار تن.

۵. تظاهرات، راهپیمایی، اعتصابات و / یا آشوب‌ها، مشارکت حدوداً بین ده هزار تا یکصد هزار تن.

۶. تظاهرات، راهپیمایی، اعتصابات و / یا آشوب با مشارکت بیش از یکصد هزار تن.

شورش نیز بر اساس شاخص‌های زیر کدگذاری می‌شود:

۱. راهزنی (با هدف) سیاسی و / یا ترویریسم پراکنده.
۲. فعالیت‌های ترویریستی.

۳. شورش‌های محلی.

۴. فعالیت چریکی در مقیاس کوچک.

۵. فعالیت چریکی در مقیاس متوسط.

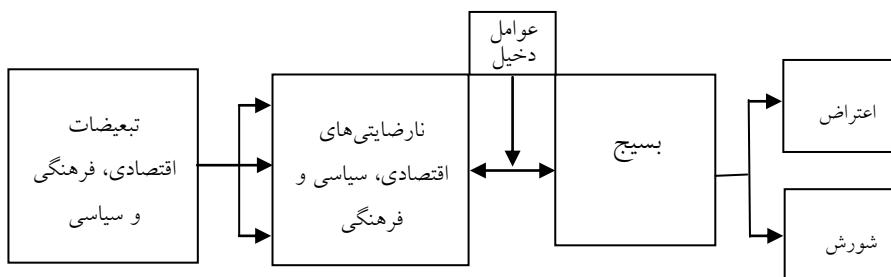
۶. فعالیت چریکی در مقیاس وسیع.

۷. جنگ داخلی طولانی با گروههای نظامی شورشی دارای پایگاه در برخی نواحی.

البته همانطور که پیشتر بحث شد، شدت شورش همواره مرتبط با محرومیت نیست، بلکه

گاه عوامل خارجی هم در این خصوص دخیلند.

به طور خلاصه، از دیدگاه تدریجی گر و همکارانش در پژوهه اقلیت‌های در خطر، عامل اصلی بروز بسیج قومی (شورش و اعتراض)، وجود تبعیض است؛ اما برای آنکه تبعیض‌ها به شورش و یا اعتراض ترجمه شوند، متغیر واسطه شکایات و نارضایتی وارد جریان می‌شود. همچنین بستر داخلی، بین‌المللی، ویژگی‌های قومی و هویتی، وضع جغرافیایی و ژئوپلیتیک محل سکونت قوم و رهبری نیز در شکل‌گیری بسیج قومی اهمیت حیاتی دارند و تبدیل تبعیض به بسیج، بدون این عوامل، محتمل به نظر نمی‌رسد. بنابراین، شاید بتوان نمودار پیشین را به صورت زیر تکمیل کرد:



نتیجه‌گیری؛ ارزیابی روش مطالعاتی تدریجی

روش گر از چند لحاظ بر روشنای موجود برتری دارد:

اولاً به وجود علت واحد و محرك یگانه در شکل‌گیری مسایل و مناقشات قومی قائل نیست و آن را پدیداری چندبعدی می‌داند که از جهات مختلف و از عناصر متنوعی متاثر می‌شود (بستر فرهنگی، عوامل داخلی و بین‌المللی وغیره).

ثانیاً می کوشد با مشخص ساختن شاخص های کمی و قابل سنجش، امکان بررسی عینی تر و بی طرفانه تر مسایل و مناقشات قومی را فراهم آورد.

ثالثاً با مطالعه مسایل قومی در مقیاس جهانی، امکان مقایسه مسایل قومی در کشورهای متنوع (به لحاظ ایدئولوژی، شکل حکومت و غیره) را فراهم می کند. گرچه شاید بتوان برخی نتیجه گیری های وی را، در این باب، غرب مدار و غرب محور توصیف کرد (مثلاً در بحث از نسبت دموکراسی و کاهش خشونت قومی)، اما در مجموع، تصویری کمایش بی طرفانه از وضع تحولات قومی در جهان ارائه می دهد.

با این وجود، به نظر می رسد که وی به چند نکته مهم توجه کافی نداشته است:

اول آنکه توجه به بستر و تفاوت های فرهنگی، صرفاً به بر جستگی هویت فرهنگی و تفاوت آن با گروههای اکثریت مربوط نمی شود. بلکه بستر فرهنگی اساساً در درک و فهم انواع تبعیض ها و همین طور عکس العمل نسبت به تبعیض ها نیز حائز اهمیت است. به عبارت دیگر، برخی اختلافات و تفاوت ها را تبعیض دیدن و یا ندیدن، راههایی که برای رفع تبعیضات مذکور به نظر می رسد، فرهنگ سازمان دهی و کار جمعی سیاسی (که در همه فرهنگ ها نیست و یا ضعیف و قوی است)، همگی بر فعالیت های قومی مؤثرند ولی در مدل تدریب رت گر مورد ملاحظه قرار نگرفته اند. (گرچه گر به مسئله چارچوبه سازی توجه کرده، ولی چارچوبه هایی که مطرح می کند، تنها موارد ممکن نیستند و بلکه در برخی جوامع که تفاوت های مذهبی وجود دارند، عنصر مذهب هم می تواند چارچوبه ای عرضه کند. مورد مسلمانان کشمیر یکی از این نمونه هاست).

دوم آنکه، تدبیرت گر به عنصر دولت و ایدئولوژی آن اشاراتی دارد، اما به مسئله پراتیک اجتماعی و اهمیت عنصر فرهنگ در این خصوص کمتر توجه می کند. برای مثال، تساهل یا عدم تساهل افراد جامعه در قبال تفاوت ها (مذهبی، فرهنگی و غیره)، نکته ای نیست که با تخمین های کمی به سهولت قابل محاسبه باشد؛ اما در بروز مناقشات قومی و امکان حل و فصل سهل و یا دشوار آنها مؤثر است.

سوم آنکه به نظر می رسد رابرت گر به تفاوت های ملت سازی در شرق و غرب، یا اروپای مدرن و جهان سوم کمتر توجه دارد. بحث وی از دموکراتیزاسیون، تصویری تک خطی از تاریخ

را به تصویر می‌کشد. نکته‌ای که باید بدان توجه داشت، فرایند اشاعه مفاهیم غربی به کلام غیرغربی و طرز تلقی غیرغربیان از این گونه مفاهیم است. برای مثال، تعریف غربی از دولت، ملت، آزادی، دموکراسی و انتخابات، در دیگر نقاط جهان با زمینه فرهنگی آنها ترکیب و آمیخته شده و عنصر ثالثی ایجاد می‌شود که لزوماً نسبتی جز اشتراک لفظی با مفهوم غربی آن ندارد. از این‌رو، از قومیت و مفاهیم مشابه آن هم برداشت‌های متفاوتی صورت می‌گیرد. بنابراین، در غرب، قومیت به آن اندازه که در شرق موضوعی مرتبط با امنیت ملی است، موضوعی امنیتی نمی‌شود.^(۱۵) این نکته به تفاوت دو جهان (یا در واقع جهان‌های اندیشگی و فرهنگی) شرق و غرب بر می‌گردد. با این حال، روش تدریجی روش برداشت‌گر و همکارانش نکات مفید فراوانی برای مطالعات قومی و حتی پیش‌بینی حوادث و مناقشات قومی در آینده، در خود نهفته دارد و از سوی دیگر، تنوع و تعدد عناصر و اجزای مورد بحث آن نشان می‌دهد که پدیدار قومیت تا چه حد چندبعدی و ذوق‌جوه است و تحلیل‌های ساده‌سازانه و ساده‌انگارانه از آن تا چه حد می‌توانند موجب برداشت‌ها و فهم‌های نادرست و به تبع آن سیاست‌گذاری‌های ناقص و معیوب شوند. در عین حال، همانطور که گفته شد، در کنار توجه به زمینه‌های داخلی و خارجی، فرهنگی، اقتصادی و سیاسی، باید به عنصر تفاوت فرهنگی جهان غیرغرب و غرب، توجهی عمیق‌تر و جدی‌تر نشان داد.

۱. این مقاله بخشی از کتاب روش‌های نوین در مطالعات قومی است که به زودی از سوی پژوهشکده مطالعات راهبردی به چاپ خواهد رسید.

یادداشت‌ها

۱. همانطور که خواهد آمد، نظریه وی درباره مسایل قومی نیز ریشه در کتاب مذکور و نظریه محرومیت نسبی آن دارد. به ویژه فصل سوم کتاب در نظریه قومی - سیاسی وی حفظ شده است: تد رابرت‌گر، *چرا انسانها شورش می‌کنند*، ترجمه: علی مرشدی‌زاد، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۷. صص ۱۴۱ - ۱۰۳.
2. Ted Robert Gurr, *Minorities at Risk: A Global View of Ethnopolitical Conflicts*, Washington: United States Institute of Peace Press, 1993.
3. Ted Robert Gurr, *Peoples Versus States: Minorities at Risk in the New Century*, Washington: United States Institute of Peace Press, 2000.
۴. آدرس سایت و محل دسترسی به اطلاعات پژوهه و اطلاعات مربوط به گروههای قومی از این قرار است:
<http://www.Bsos.Umd.Edu/cidem/mar>.
5. *Peoples Versus State*, op. cit, ch. 1. pp. 1 – 2.
6. Ibid, pp. 3- 4.
7. Ibid. pp. 6-10.
8. Ibid, pp. 16-20.
9. Ibid, chap. 2 and also: Ted Robert Gurr & Monty G. Marshall, *Peace and Conflict 2005: A Global Survey of Armed Conflicts, Self – determination Movements and Democracy*, Center for International development & Conflict Management, University of Maryland, 2005 p. 40 ff; available online at: <http://www.cidcm.umd.edu/inscr/Pco5.print.Pdf>.
10. Jonathan Fox, "Patterns of Discrimination, Grievances and Political activity among Europe's Roma: A Cross – Sectional Analysis", p. 6.; available online at: http://www.Ecni.Ede/Jemie/download/focus_11-2001 fox.Pdf.
11. *Peoples Versus States*, op.cit, Chap. 3.
12. "Patterns of Discrimination...", op.cit, P5.
13. *Popes Versus States*, op.cit, chap. 4. pp. 105 – 130.
همچنین ر.ک به محمدعلی قاسمی، «درآمدی بر پیدایش مسایل قومی در جهان سوم»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، شماره ۱۵ بهار ۱۳۸۱، صص ۸ - ۱۲۷.
۱۴. علاوه بر متن کتاب رابرت‌گر، دو منع زیر هم از این شاخص‌ها، البته در چارچوب دیدگاه پژوهه اقلیت‌های در خطر، بحث کرده‌اند:
Jonathan Fox, op.cit, pp. 9 – 10; "The minorities at risk variables", available online at: <http://www.Political studies.Org/pdf/append:x-51-3.pdf>. Pp 1-5.

۴۷۹ تد را برتگر و روشن نوین مطالعه جنبش‌های قومی

۱۵. برای بحثی تفصیلی از تفاوت‌های شرق و غرب در مسایل قومی ر. ک به محمدعلی قاسمی، «گفتمان‌های حقوق تنوع فرهنگی و قومی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، ش. ۲۹. صص ۶۳۳ - ۶۱۴.

جغرافیای انتخابات

* مراد کاویانی راد

چکیده

جغرافیای انتخابات یکی از جستارهای نسبتاً دیرپایی دانش جغرافیای سیاسی است که به واکاوی تعامل فضایی، مکانی، فرایندهای انتخاباتی، تنوع تصمیمات و نتایج آراء رأی‌دهندگان نواحی مختلف، اثرگذاری تفاوت‌های فضایی در رفتار سیاسی و شکل‌گیری حوزه‌های انتخاباتی می‌پردازد.

پیش‌نیاز انتخابات و تعیین نمایندگان مردم، تقسیم سرزمین به حوزه‌های انتخاباتی با مرزهای مشخص و مناسب با ویژگی‌های جغرافیایی، پذیرش عمومی و قوانین انتخاباتی است. این محدوده‌های جغرافیایی در مقام بسته برای انتخاب نمایندگان در سطوح مختلف محلی، ناحیه‌ای و ملی، تأثیر قطعی بر ترکیب و کارکرد نهادهای سیاسی حکومت دارد. از این‌رو، ناحیه‌بندی سرزمین به حوزه‌های انتخاباتی، بر پایه شماری از شناسه‌های جمعیتی، فرهنگی، سرزمینی و بهره‌گیری از سامانه اطلاعات جغرافیایی، کانون توجه جغرافیای انتخابات است.

کلیدواژه‌ها دموکراسی، جغرافیای انتخابات، مشارکت، حوزه انتخاباتی

* دکتر کاویانی راد دارای دکترای جغرافیای سیاسی از دانشگاه تربیت مدرس و محقق گروه مطالعات ایران در پژوهشکده مطالعات راهبردی می‌باشد.

مقدمه

دموکراسی به معنای نظام سیاسی‌ای است که در آن مردم حکومت می‌کنند. درباره هر واژه این گزاره یعنی حکومت، حکومت به وسیله و مردم، پرسش‌های بی‌شماری مطرح است^(۱). تا کنون رشته‌های متعددی به تحلیل و تفسیر پرسش‌ها و پاسخ‌های مرتبط با این مفاهیم در گستره دموکراسی پرداخته‌اند. رواداری گفتار دموکراسی در جغرافیا، به نقش‌آفرینی محیطی و سرزمینی آن باز می‌گردد. بر این اساس، انتخاب نمایندگان مردم در حوزه‌های انتخاباتی جدا از هم (یا نواحی سیاسی)، نظام سیاسی را در محیط به وجود می‌آورد که در آن، مجموعه‌ای از حوزه‌های انتخاباتی، نقشه سیاسی کشور را تکمیل می‌کنند. در این فرایند حوزه‌های انتخاباتی، نواحی سیاسی‌ای به شمار می‌روند که در مقام واحدهای جغرافیای سیاسی، نقش‌آفرینی دارند. دموکراسی و انتخابات از آن روی در پیوند با جستارهای جغرافیای سیاسی قرار می‌گیرند که به سه عنصر جدایی‌ناپذیر ملت، حکومت و سرزمین مربوط می‌شوند. جدایی‌ناپذیری این مثلث، برایند رابطه‌ای است که اراده ملت را به حکومت منتقل می‌کند. به عبارت دیگر، دموکراسی و انتخابات، بهترین ابزار عملی‌سازی اثرگذاری اراده ملت بر شیوه حکومت در اداره سرزمین است. بر این اساس، دموکراسی جغرافیایی نوع حکومت است^(۲). پیت و جانستون در مقاله‌ای که برای دایره‌المعارف جغرافیای انسانی تهیه کرده‌اند، جغرافیای انتخابات را زیر مجموعه جغرافیای سیاسی دانسته‌اند که به واکاوی تعامل فضای مکان و فرایندهای انتخاباتی می‌پردازد و در عین حال با انتخابات‌شناسی^۱ و علوم اجتماعی نیز در ارتباط است^(۳).

الف. جستارهای جغرافیایی

کانون مباحث جغرافیایی، واقعیات عینی حاوی بعد فضایی است که می‌توان آنها را نظام فضایی یا نظام جغرافیایی نامید؛ به این معنی که عینیت و داشتن بعد فضایی، بنیاد پژوهش موضوعات جغرافیایی است. بنابراین، جغرافیا دانش مطالعه پدیدارهای سطح کره زمین است. پدیدارها نیز به آن دسته از اشیا و مواردی اطلاق می‌گردد که دارای بعد فضایی بوده و توان به

1. psephology

نقشه درآمدن را داشته باشند. مطالعه توزیع فضایی پدیده‌ها، الگوها و قوانین حاکم بر این الگوها به منظور تبیین، آینده‌نگری، سازماندهی و بهزیستی، فرجام (غايت) دانش جغرافیاست. مطالعه توزیع فضایی پدیده‌ها در قالب برنامه‌ریزی به منظور تقسیم‌بندی و سهمیه‌بندی، اساس بهزیستی همگانی به شمار می‌رود. در این فرایند، تعیین اختلاف در محتوای فضایی سطح زمین و تحلیل روابط فضایی، پایه مطالعات جغرافیایی است که در آن پراکنش، فشردگی، تقسیم‌بندی و سهمیه‌بندی پدیده‌ها، که به نوعی بیانگر نظام مدیریت فضاست، بازتاب ساختار اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی حاکم بر جامعه می‌باشد. از چنین منظری است که می‌توان گفت جغرافیا پراکندگی، افتراء و بازساخت مکانی - فضایی پدیده‌ها را در ارتباط با ساختار اجتماعی - اقتصادی تبیین می‌کند(۴).

ب. جغرافیای سیاسی

کلیدی‌ترین مفهوم دانش جغرافیا، مکان است. در علوم جغرافیایی، مکان در پیوند با طبیعت، تاریخ، اقتصاد، جامعه، اکولوژی فرهنگی و سیاست قابلیت تفسیر می‌یابد. در این میان، پژوهش‌های جغرافیای سیاسی به دنبال یافتن بستگی‌ها و پیوندهای روانی و عاطفی میان افراد و فضاهایی است که در آن زندگی روزمره‌شان برقرار است. جغرافیای سیاسی، به عنوان یکی از رشته‌های علوم جغرافیایی، به مطالعه الگوهای فضایی ستیزش و همکاری میان بازیگران سیاسی در همه سطوح می‌پردازد. کشمکش بازیگران بر سر تصاحب قلمرو و منابع، تأثیر هویت‌های ملی در برپایی دولت، استفاده از نمادهای سرزمنی و ذهنی یا همان نمادنگاری^۱ و تحلیل کیفیت رفتار بازیگران و کنش‌گران متأثر از پدیده‌های جغرافیایی، در گستره مطالعاتی آن قرار می‌گیرد. در واقع، جغرافیای سیاسی به تحلیل آن دسته از عوامل و پدیده‌های سیاسی می‌پردازد که دارای بعد فضایی‌اند.

از این‌رو، اگر جغرافیای سیاسی را مطالعه تمایزات جغرافیایی مرتبط با روندهای سیاسی نواحی بدانیم، جغرافیای انتخابات، به عنوان زیرمجموعه این دانش، به مطالعه و واکاوی

1. Iconography

اثرگذاری تفاوت‌های فضایی در رفتار سیاسی می‌پردازد. هرچند برخی نیز جغرافیای انتخابات را صرفاً مطالعه تنوع تصمیمات و نتایج آراء رأی دهنده‌گان نواحی مختلف دانسته‌اند^(۵). از هنگام طرح دانش جغرافیای سیاسی توسط فردریک راتزل^۱ (۱۸۹۷) تا به امروز، این دانش فراز و فرودهای بسیار داشته است. در روند این تحول، چندین گرایش در آن جلوه بارزتری داشته‌اند که در آن میان، جغرافیای انتخابات شکوفایی و رونق آشکاری داشته است. پیشینه جغرافیای انتخابات، به عنوان یکی از گرایش‌های جغرافیای سیاسی، به آندره زیگفرید^(۶) (۱۹۱۳) فرانسوی - پدر جغرافیای انتخابات - بازمی‌گردد^(۶). وی با تلفیق نقشه‌های تطبیقی حمایت حزبی به همراه مشخصات جغرافیای طبیعی، اجتماعی و اقتصادی، به ترسیم نقشه رفتار رأی گیری پرداخت^(۷).

عمده مطالعات نخستین در گستره ادبیات جغرافیای انتخابات، متأثر از رویکرد جبرگرایی محیطی بودند. تا دهه ۱۹۸۰، مطالعات جغرافیای انتخابات به سه زمینه سنتی آن یعنی ماهیت رأی گیری، عوامل مؤثر بر رأی گیری و الگوی نمایندگی محدود می‌شد؛ اما با انتشار کتاب ارشر و تایلور (۱۹۸۱)، زمینه جدیدی با عنوان پویایی‌شناسی انتخاباتی و تغییرات تاریخی در جغرافیای انتخابات به ادبیات این حوزه اضافه شد^(۸).

کانون مطالعاتی جغرافیای انتخابات، حوزه‌های انتخاباتی است. این محدوده‌های جغرافیایی، در مقام بستری به منظور انتخاب نمایندگان در سطوح مختلف محلی، ناحیه‌ای و ملی، تأثیر قطعی بر ترکیب و کارکرد نهادهای سیاسی حکومت دارد. از این‌رو، محدوده‌های جغرافیای سیاسی و شناسه‌های مرتبط با دموکراسی نمایندگی، در کانون توجه جغرافیای انتخابات قرار می‌گیرند^(۹). بر پایه مطالب پیش‌گفته، جغرافیای انتخابات آن دسته از واحدهای سیاسی را مورد مطالعه و واکاوی قرار می‌دهد که دارای نظام‌های دموکراتیک باشند. به دیگر سخن، جاهایی را مدنظر قرار می‌دهد که: ۱- تصدی و احراز مناصب، سمت‌ها و کرسی‌های حکومتی رقابتی باشند، ۲- انتخابات منصفانه و به دور از اجبار- بی‌آنکه گروهی در جامعه

1. Friedrich Ratzel
2. Andre Siegfried

حذف یا محروم گردد - که در دوره‌های زمانی مشخص برگزار شود و ۳- آزادی‌های مدنی و سیاسی برقرار باشد تا صحت و انسجام مشارکت در رقابت سیاسی تضمین گردد.

ج. مشارکت، بنیاد نظام دموکراتیک

مشارکت مهم‌ترین گرایش در اداره امور است. کانون محوری مقوله انتخابات بر مشارکت سیاسی نهاده شده است. مفهوم مشارکت سیاسی، درگیری فرد در سطوح مختلف فعالیت در نظام سیاسی از عدم درگیری تا داشتن مقام سیاسی است. فرض بر آن است که چنین مشارکتی، دگرگونی در ساخت قدرت سیاسی و عقلانی کردن شیوه زندگی مردم را به دنبال دارد(۱۰). به دیگر سخن، پیونددادن شکاف میان خواست‌ها و کارکردها، چالش فرایند مشارکت است. در این فرایند، سه بعد از مشارکت سیاسی یعنی شیوه مشارکت، شدت و کیفیت آن مورد تحلیل قرار می‌گیرد. شیوه مشارکت بر اساس فرصت، میزان علاقه، منابع در دسترس فرد و نگرش‌های رایج نسبت به مشارکت در جامعه متفاوت است. منظور از شدت، سنجش شمار افرادی است که در فعالیت سیاسی معین شرکت می‌کنند و نیز تعداد دفعات مشارکت آنهاست که چه بسا بر اساس فرصت‌ها و منابع، متفاوت باشند. کیفیت به میزان اثربخشی که در نتیجه مشارکت به دست می‌آید و سنجش تأثیر آن بر کسانی که قدرت را اعمال می‌کنند و به سیاست‌گذاری، مربوط می‌شود. این امر نیز بر پایه فرصت‌ها و منابع، در جوامع مختلف، متفاوت است(۱۱).

رأی‌دادن را می‌توان شکل حداقلی مشارکت سیاسی در نظر گرفت؛ چون نیازمند کمترین تعهد است و به محض اینکه رأی به صندوق انداخته شد، ممکن است به پایان برسد. شواهد زیادی وجود دارد که مشارکت سیاسی، در همه سطوح، بر اساس پایگاه اجتماعی - اقتصادی، تحصیلات، سن، شغل، جنسیت، مذهب، قومیت، ناحیه، محل سکونت، شخصیت و محیط سیاسی یا سرمین‌هایی که در آن مشارکت صورت می‌گیرد، ناهمانند است. همبستگی آماری بالایی میان میزان مشارکت سیاسی و میزان آنچه به «اثربخشی سیاسی» معروف است، وجود دارد.(۱۲)

بنیاد مشروعيت نظام‌های سیاسی، مشارکت ملی افراد جامعه در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی و غیره است. مشروعيت نظام سیاسی، رابطه مستقيمي با دموکراسی دارد^(۱۳) و اعمال حکومت، زمانی مشروع قلمداد می‌گردد که بازتاب اراده عمومی باشد. هنگامی که در جامعه‌ای، گروه‌هایی اعم از اقلیت‌ها و اقشار پایین از حقوق سیاسی برخوردار نباشند، نمی‌توان با معیارهای دموکراسی قائل به مشروعيت نظام سیاسی بود. نظام‌های سیاسی را بر اساس جایگاه نقش‌آفرینی افراد و انواع سازمان‌های مردم‌نهاد^۱، در گستره مدیریت امور ملی و محلی، در میانه طيفی از اقتدارگرا تا مردم‌سالار تقسيم‌بندی می‌کنند. اساس مردم‌سالاری بر انتخابات است و تعیین اکثریت و اقلیت نیز تنها از همین رهگذر ممکن می‌شود. انتخابات در نظام‌های دموکراتیک، سه کارکرد اساسی دارد که عبارتند از تعیین حکومت‌گران، تعیین سیاست کلی حکومت و گرایش‌های سیاسی و سرانجام، اعطای سلب مشروعيت از قدرت عمومی یعنی حکومت است^(۱۴).

شرط رسیدن به مردم‌سالاری، مشارکت گسترده مردم در شکل‌گیری قدرت است به گونه‌ای که ورود به مناصب سیاسی برای همگان مهیا باشد. بنابراین، نهاد انتخابات همگانی در هر کشوری، پیش‌زمینه تحقق مردم‌سالاری است. انتخابات دربرگیرنده مجموعه عملیات پیش‌بینی شده در قوانین یا آیین‌نامه‌های اجرایی کشورها در راستای گزینش حکومت‌گران به منظور مهار قدرت است که در این میان، احزاب به نظرگاه‌های پراکنده انتخاب‌کنندگان و در نهایت سامان‌دهی اهداف انتخابات کمک می‌نمایند. به عبارت دیگر، حزب به جریان‌های سیاسی پراکنده و غیر متمرکز، جهت می‌دهد و آن را از چهره سیاست خرد خارج کرده و به آن سیمای سیاست کلان می‌بخشد. فرد با خارج شدن از قدرت متمرکز و متشكل دولت و پیوستن به حزب، که خود سازمانی متشكل است، نیرو گرفته و خواهد توانست با پشتیبانی حزب و در چارچوب انتخابات، اولویت‌های دموکراتیک خویش را خواستار شود. به همین سبب، توسعه و گسترش احزاب سیاسی می‌تواند تحولات و دگرگونی‌های ژرفی را در روابط میان نهادها و بنیادهای اجتماعی به وجود آورد تا حدی که در عصر کنونی، تغییر زمامداران، بدون دگرگونی در احزاب سیاسی میسر نیست^(۱۵).

امروزه، پیروی از اصول دموکراسی ارزشی فرآگیر و جهان‌شمول یافته است؛ به گونه‌ای که کمابیش همه حکومت‌ها بیان می‌دارند که تصمیمات، قوانین و سیاست‌گذاری‌های جاریشان، برایند خواست مردم است(۱۶). گسترش مردم‌سالاری، حق رأی و انتخابات در دو سده گذشته، فراز و فرودهای بسیار داشته است. در حالی که در سال ۱۹۷۰، بیشینه (اکثریت) قاطع حکومت‌های سراسر جهان، نظام‌های اقتدارگرا داشته‌اند، تا سال ۱۹۹۵، نظام حاکم در ۱۴۰ کشور از مجموع ۱۹۱ کشور جهان، از سه شرط دموکراسی که پیشتر عنوان شد، دارا بودند(۱۷).

انتخابات یکی از شاخص‌های توسعه سیاسی و مفسر نقش مردم در حکومت است. قوانین انتخاباتی، اجرای آن و میزان مشارکت مردم در انتخابات، نشانگر رابطه حکومت و مردم و وضعیت اجتماعی آنان می‌باشد(۱۸). در واقع، انتخابات ابزار عملیاتی سازی حکومت مردم است. در جوامع متکثر امروزی، انتخابات یگانه راه کسب مشروعیت و حقانیت نظام‌های سیاسی است؛ اما همواره چنین نیست که برگزاری انتخابات نشانگر حکومت مردم باشد. آن هنگام انتخابات سیمایی مردمی خواهد یافت که در چارچوب آزادی کامل، گزینه‌های مختلف و برخاسته از مردم و بر اساس قانون مردمی برگزار شود. بر این پایه، انتخاباتی مردمی است که دارای ویژگی‌های زیر باشد:

یک. حاکمیت مردم: هنگامی انتخابات مردمی است که بر رضایت و خواست مردم استوار باشد. از این رو، پیش‌زمینه آن وجود قانون انتخاباتی است که ابعاد مختلف آن را مردم مشخص و تصویب کرده باشند.

دو. باتاب اراده اکثریت: در انتخابات مردمی، خواست و مطالبه اکثریت مردم، معیار و میزان و نتیجه انتخابات انگاشته می‌شود.

سه. حق اقلیت: با پذیرش این حقیقت که خواست و مطالبه اکثریت، میزان انتخابات مردمی است، باید حقوق اقلیت به طور کامل رعایت شود و در غیر این صورت، مردمی نخواهد بود. هر چند اقلیت ناچار به پذیرش نظر اکثریت باشد.

چهار. آزادی انتخابات: آحاد جامعه باید در چارچوب قانون برای انتخاب شدن و انتخاب کردن آزاد باشند. به دیگر سخن، هر کس مجاز باشد خود یا فرد مورد نظر خود را نامزد کند و هر شخصی آزاد و مجاز است به هر نامزد یا نظری که گرایش دارد، رأی دهد.

پنج. برابری همه شهروندان: اگر همه شهروندان در انتخابات، همسان و برابر قلمداد شوند، آنگاه انتخابات می‌تواند آزاد یا مردمی باشد. برابری باید در نامزدشدن و نیز ارزش آراء همه شهروندان اعمال شود.

شش. کثرت گرایی: انتخابات مردمی، انتخاباتی است که همه دیدگاههای جامعه بتوانند، در قالب قانون مردمی، در آن شرکت کنند.

هفت. مشارکت عامه: انتخابات مردمی باید به گونه‌ای تنظیم شود که همه افراد بالغ جامعه مجاز به شرکت در آن باشند. از سوی دیگر، باید شمار رأی دهنده‌گان زیاد باشد و سهم حضور یابندگان در پای صندوق‌های رأی، از کل جامعه نیز بالا باشد(۱۹).

در این میان، جغرافی دانان سیاسی نیز به مطالعه مکان انتخابات در گستره سرزمینی (محلي، ناحیه‌ای و ملي) می‌پردازنند. تا همین اواخر، وجود داده‌های آماری انتخابات و نتایج رأی‌گیری‌ها و انعکاس آنها بر روی نقشه (به عنوان ابزار مهم جغرافی دانان)، جغرافی دانان را سخت به خود مشغول نگه داشته بود. با توجه به این موضوعات، مطالعه انتخابات، بخش جدایی‌ناپذیر جغرافیای سیاسی دولت است. جغرافیای انتخابات را مطالعه توزیع فضایی پدیده سیاسی رأی‌گیری تعریف کرده‌اند. پدیده‌های سیاسی شامل همه فعالیت‌ها و واکنش‌های انسانی است که ماهیتی سیاسی دارند. تصمیم فرد برای شرکت در انتخابات، واکنشی سیاسی است. زمانی که انتخابات برگزار و نتایج مشخص گردید، جغرافی دانان به واکاوی جغرافیایی نتایج انتخابات با بهره‌گیری از داده‌های اجتماعی، اقتصادی و جمعیتی می‌پردازنند. چنین تحلیلی ممکن است متأثر از رویکرد ناحیه‌ای یا ستی باشد. برای نمونه، ام.کی. سریواستاوا^۱ آمیزه‌ای از رویکردهای ساختاری و ناحیه‌ای را در مطالعه ساختارهای حمایتی کنگره (هند) به کار برد که در آن، تأثیرات اجتماعی، اقتصادی و جمعیت‌شناسنامه ناحیه‌ای، که نتایج انتخابات (نقشه‌های رأی‌گیری) را متأثر کرده‌اند، لحاظ شده‌اند(۲۰). همچنین در طول دو دهه گذشته، از

1. M.K.Srivastava

رویکرد رفتار فضایی در مطالعات رفتار انتخاباتی افراد یا گروه‌های انتخابگر، به گونه‌ای فزاینده، استفاده شده است.

انتخابات، سنجه (معیار) شناخت نگرش‌ها، ادراک، تنگناها و مشکلات جامعه است.

بنابراین، توزیع نتایج رأی‌گیری بر روی نقشه، نشانگر تفاوت‌های رفتاری مکان‌های مختلف می‌باشد. ریچارد مویر^۱ بر این باور است که در جغرافیای سیاسی، آن بخش از داده‌ای آماری مرتبط با انتخابات معتبر است که در بعد فضایی بر رفتار انتخاباتی افراد تمرکز نماید؛ زیرا عموماً فرض بر این است که گزینش کاندیداها بر اساس منافع رأی‌دهندگان می‌باشد و این گزینش از پایگاه اجتماعی، اقتصادی و قومی افراد تأثیر می‌پذیرد. از این رو، جغرافی دانان، تأثیر عامل محیطی را در انتخاب گزینش‌گر مهم می‌دانند و جغرافیای سیاسی به مطالعه آن بخش از انتخابات می‌پردازد که نشانگر اثرگذاری محیط بر رفتار انتخاباتی باشد(۲۱).

د. تأثیر جغرافیا بر رفتار رأی‌گیری

ترسیم نقشه رفتار رأی‌گیری، یکی از دیرپاترین جستارهای جغرافیای انتخابات است. از بعد فضایی، الگوی رأی‌گیری متنوع است؛ به گونه‌ای که میان این پراکنش فضایی وجود بندگاهها و واحدهای اقتصادی و اجتماعی، همبستگی برقرار می‌باشد. در دموکراسی‌های پیشرفته، نظام حزبی بر شکاف‌های اجتماعی، تاریخی، فرهنگی یا اقتصادی استوار است. برای نمونه، میان طبقه، مذهب و گروه قومی و دلیستگی آنان به تمرکز اجتماعی، نوعی رابطه وجود دارد. در مطالعه تأثیر جغرافیا بر رفتار رأی‌گیری، دو شیوه آمریکایی و انگلیسی مورد توجه است. شیوه آمریکایی، عمدتاً مبنی بر گونه‌ای محلی‌گرایی^۲ است که در آن شمار جمعیت محدوده‌های انتخاباتی اهمیت فراوانی دارد. در شیوه انگلیسی، شکاف طبقاتی^۳ بر اساس تمایز و تنوع طبقه (تحصیلات، کیفیت زندگی و فرهنگ) اهمیت می‌یابد. یکی از دلایل طرح چنین شیوه‌ای در انگلستان، کاهش تأثیر هویت‌های ناحیه‌ای است. بر اساس هر دو شیوه، احزاب مرتبط با آنها، از نظر فضایی، تنوع پایگاه خواهند داشت.(۲۲)

1. Richard muir

2. Localism

3. Class cleavage

برای مثال، احزاب سوسیال دموکرات که بر بنیاد طبقه کارگر برپا گشته‌اند، از نظر تاریخی، عمدتاً از سوی نواحی شهری کارگرنشین پشتیبانی می‌شوند. در مقابل، احزاب محافظه‌کار حامی کارفرمایان، پشتیبانی خود را از حومه‌نشینان طبقه متوسط و محدوده‌های روستایی به دست می‌آورند. همچنین، گرایش سیاهان آمریکایی در رأی دادن به دموکرات‌ها در انطباق میان الگوهای رأی‌گیری و ترکیب نژادی، در شهرهایی چون نیویورک و لس‌آنجلس بازتاب دارد. هنگامی که پراکنش فضایی طبقه یا گروه قومی در گذار زمان دگرگون شود، جغرافیایی برآمده از رأی‌گیری نیز متتحول می‌گردد. برای نمونه، مهاجرت طبقه متوسط از شهرهای بریتانیا به حومه‌ها و نواحی روستایی در طول سال‌های دهه ۱۹۶۰ و ۷۰، به افزایش قطبی شدن^۱ الگوی رأی‌گیری شهری- روستایی منجر گردید که تکرار این وضعیت، به ویژه تحولات اقتصادی دهه ۱۹۸۰، از انسجام طبقه کارگر شهری کاست. الگوی جغرافیای رأی‌گیری، بازتابی از تمایزات و خواست گروههای اجتماعی - اقتصادی است. بر همین پایه، عوامل جغرافیایی می‌توانند بنیادهای اجتماعی مؤثر در رأی‌گیری را متأثر کنند. تجربه نشان داده است که بر بنیاد جستارِ تأثیر همسایگی^۲، عمدۀ افراد همانند هم عمل می‌کنند، به این مفهوم که حتی اگر شرایط اجتماعی- اقتصادی شان در پیوند با جای دیگر باشد، به هنگام رأی دادن، مشابه هم به همسایگانشان رأی می‌دهند.^(۲۳).

ه. حوزه انتخاباتی^۳

پیش‌زمینه برگزاری انتخابات، ناحیه‌بندی کشور زیر عنوان حوزه‌های انتخاباتی است. عموماً، از عامل جمعیت به عنوان سنجه ایجاد حوزه‌های انتخاباتی استفاده می‌شود. هر حوزه انتخاباتی نوعی واحد اداری کامل یا ترکیبی از بخش‌های به هم پیوسته از این واحدها در سطوح کلان (ملی) و خرد (محلی) است. برای نمونه، در کشور هند - همانند بسیاری از کشورها، وسعت حوزه انتخاباتی بر پایه ثبت نام شمار رأی‌دهندگان تعیین می‌شود. بر همین اساس، جمعیت برابر، همندازگی و همشکلی حوزه‌های انتخاباتی، به منظور رقابت و مبارزات

1. Polarization

2. The neighbourhood effect

3. Constituency

انتخاباتی منصفانه ضروری است؛ زیرا شکل نامنظم، سوءظن مرزبندی جانبدارانه^۱ را در ذهن متبدار می‌سازد.(۲۴)

عملیاتی کردن انتخابات و تعیین نمایندگان مردم، نیازمند تقسیم کشور به حوزه‌های انتخاباتی است. حوزه انتخاباتی، عبارت است از محلوده جغرافیای شناخته شده قانونی با مرزهای مشخص و تعداد معین نماینده که به آن تعلق می‌گیرد. این حوزه‌ها، اجزای قلمرو انتخابات کشور را شکل می‌دهد(۲۵). ناحیه‌بندی(حوزه‌های انتخاباتی) مطلوب آن است که با ویژگی‌های جغرافیایی، پذیرش عمومی، قوانین انتخاباتی، قوانین گذشته و قانون اساسی کشور هماهنگ باشد(۲۶). برای نمونه، در قانون اساسی استرالیا، در خصوص کیفیت محدوده بندی یا تقسیمات حوزه‌های انتخاباتی نمایندگان، پنج عامل بررسی می‌شود:

۱. منافع و نیازهای اقتصادی اجتماعی باشندگان داخل محدوده حوزه انتخاباتی.
۲. روند تحولات جمعیتی.

۳. وسائل مسافرتی، جابه‌جایی و زیرساخت‌های ارتباطاتی محدوده انتخاباتی پیشنهادشده.

۴. ویژگی‌های طبیعی و منطقه‌ای در محدوده انتخاباتی پیشنهادشده.

۵. مرز محدوده‌های موجود انتخاباتی.

پیچیدگی امور مربوط به محلوده بندی حوزه‌های انتخاباتی، به تنوع معیارهای آن بستگی دارد(۲۷). این تنوع، در قالب یک مثال قابل تشریح است. فرض کنید ۱۰ حوزه انتخاباتی در داخل یک ایالت ترسیم شده‌اند و جمعیت رأی‌دهنده این ایالت، یک میلیون نفر است. ۶۰٪ این جمعیت در داخل ۱۰ مرکز شهری ساکن‌اند که این ۱۰ مرکز، تقریباً از نظر جمعیتی با هم برابرنده. مابقی جمعیت رأی‌دهنده نیز در نواحی کشاورزی و پیرامونی پراکنده شده‌اند. بر پایه اصل تعداد برابر نمایندگان هر حوزه، هر کدام از این محدوده‌ها باید ۱۰۰۰۰۰ نفر جمعیت داشته باشد. با ترسیم مرزهای انتخاباتی کمایش مساوی میان مراکز شهری، رضایت حاصل می‌گردد؛ به نحوی که شمار جمعیت شهری و روستایی هر محدوده با هم برابرنده. چنین ترسیمی، ممکن است مطابق فهم جغرافیای مردم حوزه انتخاباتی باشد؛ اما این وضعیت برای نامزدهای روستایی و پیرامونی، در مقابل حوزه انتخاباتی شهری، ناعادلانه به نظر می‌رسد. بر

¹ Gerrymandering

اساس عدالت، از هر ۱۰ نماینده، ۴ نفر باید نماینده منافع روستاییان باشند ولی آنها صرفاً منافع نواحی شهری را مد نظر دارند.

رویکرد پیش‌گفته - تعیین محدوده حوزه‌های انتخاباتی - به نواحی روستایی، که ممکن است دارای بخش‌های پراکنده، مناطق کوهستانی و رودهای خروشان باشند، نقشه‌ای با خطوط مرز طبیعی و مصنوعی پدید می‌آورد که چه بسا فرضیه مرزبندی جانب‌دارانه را به ذهن متبار کند(۲۸). در ادامه به بررسی ویژگی‌های حوزه‌های انتخاباتی می‌پردازیم.

۱. برابری تعداد نماینده‌گان

در تعیین تعداد نماینده‌گان حوزه انتخاباتی، میانگین جمعیت مهم است. برابری جمعیت حوزه‌های انتخاباتی، اساس تعداد نماینده‌گان حوزه‌هاست. با این وجود، انحراف از این اصل (سهمیه‌بندی)، با توجه به تفاوت‌های مکانی، فضایی و جمعیتی تا حدودی پذیرفتی می‌نماید. بر اساس حکم دیوان عالی ایالات متحده، اصل تساوی جمعیت در محدوده‌ها، بر پایه ارزش یکسان آراست. با این همه، انحراف از این اصل بر اساس استانداردهای جمعیتی، ملاحظات قانونی و نیز ویژگی‌های هر ایالت، قانوناً امکان‌پذیر است. مقوله انحراف از اصل، سیاستی ایالتی بود که بعدها سبب شد دادگاه اصل «تساوی مطلق» را لغو کند. در کشورهای چندحزبی، طرح سهمیه‌بندی نواحی و پذیرش تفاوت در تعداد نماینده‌گان رو به گسترش است. گرچه نظام تک عضوی در حوزه‌های انتخاباتی تکنفره، دارای کاستی‌هایی است، اما با توجه به تنوع در مقیاس سکونت‌گاه‌ها در ایجاد رابطه میان حوزه‌های انتخاباتی، انعطاف‌پذیری بیشتری دارد. به دلیل آنکه هدف، تناسب تعداد نماینده‌گان با شمار جمعیت حوزه‌های انتخاباتی است، در مجالس فدرال، اصل تساوی در دو مرحله اعمال می‌گردد. نخست برآورده مجموع کرسی‌های مجلس در میان ایالات و سپس ناحیه‌بندی خود ایالات.

۲. جمعیت

منظور از جمعیت، شمار باشندگان دارای حق رأی یا مجموع ساکنان حوزه انتخاباتی برای تعیین تعداد نماینده‌گان است. برای نمونه در استرالیا، جمعیت ملاک تعیین مسئولان کشوری،

واگذاری کرسی‌های مجلس، برآورده شمار رأی‌دهندگان و تعیین محدوده‌های انتخاباتی است. در این باره، باید پیچیدگی‌های سیاسی برنامه ناحیه‌بندی را با توجه به بی‌قاعدگی و بسیار نظمی جمعیت‌شناسی، همچون تمرکز بالای تعداد رأی‌دهندگان بدون فرزند، کسانی که رأی نمی‌دهند؛ نظیر غیر شهر و ندان یا فرزندان جوان خانواده‌ها مورد توجه قرار داد. بر همین اساس، ویژگی‌های جمعیت‌شناسنخانی حوزه‌های انتخاباتی و گرایش‌های متنوع سیاسی نقش مهمی ایفا می‌کنند. برای مثال، در برخی نواحی ایالات متحده، جمعیت سیال، غیر ساکن و خارجی فراوانی وجود دارد که در سرشماری جمعیت لحاظ نمی‌شود. بنابراین، موارد فوق در رقابت‌های سیاسی و تعیین تعداد نمایندگان مؤثرند.

۳. جغرافیای طبیعی

بنیادهای زیستی و شرایط زیست‌محیطی، همواره در برپایی الگوی سکونت‌گاهی و شیوه معیشت باشندگان ناحیه نقش‌آفرین بوده‌اند. از این رو، تعیین مرز حوزه‌های انتخاباتی با توجه به همین شرایط، در مشروعتی‌بخشی به سیاست ناحیه‌بندی و تأمین خواست ساکنان حوزه بسیار مؤثر است.

۴. دسترسی، ترابری و ارتباطات

الگوی تحرک و کیفیت ارتباطات در پیوند با منافع باشندگان حوزه انتخاباتی، کارایی بالای دارد. در حفظ و تداوم این الگو، زیرساخت‌های ارتباطاتی، به گونه‌ای مستقیم و غیر مستقیم، در تعیین مقوله دسترسی به محدوده‌های جغرافیایی نقش‌آفرینی می‌کنند.

۵. ناحیه

تعیین گستره محدوده حوزه انتخاباتی در نواحی‌ای که سکونت‌گاه‌ها و به تبع آن جمعیت، پراکنده است، ناگزیر پهناور می‌باشد. برای نمونه، حوزه انتخاباتی کالگورلی^۱ در استرالیا،

¹. Kalgoorlie

پهنه‌ای به وسعت ۲۶۵۰۵۰ کیلومتر مربع دارد که از اروپای باختری گسترده‌تر می‌نماید. غالباً در چنین مواردی، جمعیت محدوده کمتر از اصل «برابری میانگین جمعیتی» است. در چنین مواردی نباید تعامل میان حوزه انتخاباتی و نمایندگان آن دشوار باشد. این موارد توجیه‌گر سهمیه‌بندی ناعادلانه^۱ است. هرچند گذر زمان و به تبع آن بهبود و پیشرفت وسائل جابه‌جایی، مسافرتی و ارتباطی، اهمیت چنین منطق توجیه‌ی را کم‌اثر می‌سازد.

۶. ژئومتری

در تعیین معیارهای ناحیه‌بندی، خصوصیات شکلی(نقشه) حوزه‌های انتخاباتی نظری چسبندگی^۲ و فشردگی^۳، اهمیت زیادی می‌یابد. به دیگر سخن، معیارهای ژئومتریک (چسبندگی و فشردگی) در برابر ترفندهای مرتبط با مرزبندی جانب‌دارانه، از ضمانت پایدارتری برخورداراند. هرچند تجربه نشان داده که چنین ضمانت‌هایی نیز چالش‌پذیرند.

و. ملاک‌های سیاسی در شکل‌گیری حوزه‌های انتخاباتی

در شکل‌گیری حوزه‌های انتخاباتی، سنجه و معیارهای سیاسی همچون جایگاه و نقش‌آفرینی احزاب، تشکل‌ها و جریان‌های همسو، نقش مهمی ایفا می‌کنند که در ادامه به شماری از آنها اشاره می‌شود.

۱. بی‌طرفی^۴

پیش‌نیاز برگزاری انتخابات بزرگ مقیاس (گستره ملی) و نقش‌آفرینی سالم احزاب، رعایت اصل بی‌طرفی سیاسی از سوی (مجموعه) حاکمیت است که در آن، امکان و فرصت تناسب آرا با تعداد کرسی‌ها، برای همه احزاب (ملی و محلی) فراهم باشد. بی‌طرفی عمدتاً در سیستم

1. Malapportionment

2. Cohesion

3. Compactness

4. Neutrality

^۱ (نمایندگی تناسبی) مفهوم می‌یابد. در واقع، محرک اصلی در تقسیمات PR طراحی الگوی جغرافیایی- سیاسی است که در آن، تقسیمات و محدوده‌های زبانی و مذهبی مشخص گردد. در نمایندگی تناسبی، کرسی‌های مجلس به تناسب میزان آراء احزاب توزیع می‌گردد. برای مثال، نظام رأی‌گیری فردی قابل انتقال (STV)^۲، در کشورهایی نظیر ایرلند و همچنین کشورهایی برقرار است که دارای سیستم فهرستی‌اند.

در کشورهای با نظام دو حزبی، یک حزب باید بیش از نیمی از مجموع آرا را کسب کند. این در حالی است که سامانه PR نظام‌ها، با احزاب اقلیت و گروه‌های قومی، وضعیت پیچیده‌تری به نمایش می‌گذارند. در ایالات متحده، بحث بر سر این بود که برنامه‌ای که ناحیه‌بندی و نمایندگی چنین گروه‌هایی را نیز مدنظر قرار دهد، هنوز در جریان است. در مقابل، در کشورهایی مانند زلاندنو و تایوان، کرسی‌هایی را به نمایندگی گروه‌های قومی نامتجانس اختصاص داده‌اند.

۲. رقابتی بودن^۳

نوع رویکرد احزاب به برنامه ناحیه‌بندی و توزیع مکرر حوزه انتخاباتی - با توجه به مناطق کمرأی و پررأی - به ویژه در ایالات متحده، در علایق و منافع آنان در خصوص برنده‌شدن بسیار مؤثر است. این جاست که اصل بی‌طرفی حاکمیت در توزیع حوزه‌های انتخاباتی برای همه احزاب معنا می‌یابد. توزیع یکسان زمینه‌های رقابت، مستلزم برقراری تعادل‌های سیاسی از سوی حاکمیت است.

۳. استمرار در طول زمان

تغییر و دگرگونی دائم مرز حوزه‌های انتخاباتی، پیوند و پیوستگی میان شهروندان را با نمایندگان سیاسی آنها آشفته می‌کند. این در حالی است که شهروندان و نمایندگان، به

1. Proportional Representation

2. STV. Single Transferable Voting

3. Competitiveness

بازساخت حوزه انتخاباتی شان نیاز دارند. از سوی دیگر، اختلاف دیدگاه‌ها و تغییر شخصیت‌های سیاسی در نواحی کم یا پر اهمیت از جهت میزان آراء انتخاباتی، می‌تواند سبب انشعاب در احزاب شود. بروز و تداوم چنین تحولات و دگرگونی‌هایی، کیفیت نقش آفرینی کارگزاران سیاسی، توسعه تجربیات قانونگذاری و توسعه فرصت‌ها را، که همچون تزریق خون تازه در مجلس است، پیچیده و نابسامان می‌گرداند^(۲۹).

ز. تحریف حوزه‌های انتخاباتی

ناآشنازی رأی‌دهندگان با حقوق شهروندی و ارزش آرا خود و وجود گریزگاه‌های قانونی، زمینه‌ساز پیدایش انواع سوء مدیریت‌ها در گستره دموکراسی بوده است. هنگامی که حاکمیت بر فرایند شکل‌گیری حوزه‌های انتخاباتی نظارتی نداشته باشد، دائمًاً تخلفاتی در اصول ناحیه‌بندی حوزه‌های انتخاباتی بروز می‌کند. سهمیه‌بندی ناعادلانه^۱ و مرزبندی جانبدارانه^۲، دو شکل عمدۀ تخلف در فرایند ایجاد حوزه‌های انتخاباتی در نظام‌های انتخاباتی تک‌عضوی^۳ هستند.

الگوهای مختلف ناحیه‌بندی حوزه‌های انتخاباتی، نتایج انتخاباتی مختلفی به بار می‌آورد. برای شناخت بهتر مفهوم سهمیه‌بندی ناعادلانه، مثالی در قالب جدول شماره ۱ آورده می‌شود. جدول مذکور، الگوی ساده پیکارهای انتخاباتی دو حزب سیاسی قرمز (R) و آبی (B) است. در نتیجه انتخابات، طبیعی است که یک حزب نسبت به دیگری سر باشد. این سامانه به گونه‌ای است که هر کس بیشترین رأی را کسب کند، انتخاب می‌شود. هر حزب در یک حوزه انتخاباتی آراء بیشتری کسب می‌کند. در این جدول، در مقام مقایسه، حتی اگر یک حزب به میزان آراء حزب رقیب رأی جمع کند، ماهیت حوزه انتخاباتی به گونه‌ای است که نتیجه ۳ به ۱ به نفع حزب آبی می‌شود. این پدیده، به سهمیه‌بندی ناعادلانه معروف است که علت بروز آن، عدم توازن آرا در حوزه‌های انتخاباتی است.

1. Malapportionment

2. Gerrymandering

3. Single Member electoral System

R _{۶۰}	R _{۴۰}
B _{۶۰}	B _{۴۰}

جدول ۱ - دو سیستم حوزه انتخاباتی (۳۰)

در جدول شماره ۲، ۴ حوزه انتخاباتی وجود دارد که حوزه انتخاباتی باختり دارای ۱۰۰ رأی و سه ناحیه خاوری دیگر، جمعاً ۱۰۰ رأی دارند. این مثال، شاهدی بر سهمیه‌بندی ناعادلانه است که توانسته پیروزی انتخاباتی را برای یک حزب فراهم آورد؛ حتی اگر آن حزب موفق به کسب اکثریت مجموع آرا نشده باشد. به بیان دیگر، حزب حاکم از طریق اعمال نفوذ توانسته ضمن فشرده‌ساختن اکثریت مخالف در یک حوزه، و ایجاد سه ناحیه اقلیت موافق، اکثریت حوزه‌ها را با خود همراه سازد.

R _{۱۳}	R _{۱۳}
B _{۲۰}	B _{۲۰}
R _{۱۳}	R _{۱۳}
B _{۲۰}	B _{۲۰}
R _{۱۴}	R _{۱۴}

جدول ۲ - ۴ چهار نظام حوزه انتخاباتی

در سال ۱۹۶۲، دیوان عالی ایالات متحده، سهمیه‌بندی ناعادلانه را یکی از مسائل مبتلا به دادگاه‌ها دانست و حکم کرد که برابری جمعیت، ملاک ایجاد حوزه‌های انتخاباتی در انتخابات مجلس و مجلس نمایندگان است(۳۱). در واقع، سهمیه‌بندی ناعادلانه، انحراف از اصل جمعیت برابر در مسیر دلخواه می‌باشد. در مثال پیش‌گفته، مشاهده گردید که با اعمال نفوذ حزب حاکم، محدوده‌های کم جمعیت ولی طرفدار حزب ایجاد گردید و در عین حال، کوشیدند حوزه‌های پر جمعیت مخالف حزب حاکم را در یک حوزه محدود کنند. منافع و

قدرت سیاسی حزب حاکم، اساس پیدایش سهمیه‌بندی ناعادلانه است. تا دهه ۱۹۶۰، در ایالات متحده، شیوه مذکور ابزاری برای بیش از حد جلوه‌دادن آراء مناطق روستایی بود.^{۳۲} در بسیاری از موارد، شمار نمایندگان نواحی روستایی، به واسطه بالابودن تعداد روستاها، از نمایندگان نقاط شهری بیشتر بود. این در حالی است که باورها، گرایش‌ها و نیازهای اکثریت شهرنشین با آنها متفاوت بود. برای نمونه، در کوینزلند^۱ استرالیا، اکثریت نمایندگان در درون چنین سامانه انتخاباتی ظاهر شده‌اند. به علت (سوء) استفاده حزب حاکم ناحیه و سپس حزب ملی^۲، نظام سهمیه‌بندی ناعادلانه در کوینزلند ثبت شد و دلیلی نداشت به دنبال تغییر این وضعیت باشند. در این نظام، آنها تنها به ۳۶ درصد آرا نیاز داشتند تا در قدرت بمانند. این در حالی بود که نواحی کلان‌شهری^۳ از نظر جمعیتی فزونی داشته، ولی شمار نمایندگانشان افزایش نیافته بود. در سال ۱۹۸۹، این سیستم به علت رسوایی مالی^۴ لغو شد.^{۳۳}.

ح. مرزبندی جانبدارانه^۵

در ایالات متحده، برای تشریح وضعیت سامان‌دهی مجدد مرزهای انتخاباتی کنگره، به منظور متأثرساختن عمدی نتایج انتخابات، نوعی مرزبندی جانبدارانه تعریف کردند که در چارچوب دو وضعیت محدودسازی^۶ و تنکسازی^۷ نمود می‌یابد. محدودسازی، متمرکزساختن متمرکزساختن آراء حزب مخالف در داخل چند حوزه انتخاباتی، به منظور در اختیار گرفتن کرسی‌های بیشتر در درون حوزه‌هایی است که برآن مسلط هستند و تنکسازی، پراکندن توان حزب مخالف در میان چند محدوده را می‌گویند.^{۳۴}

پیدایش دو وضعیت پیش‌گفتہ، نتیجه سرشماری ده‌سالانه ملی در آمریکا می‌باشد؛ به این مفهوم که هر ده سال یکبار، به نسبت سرشماری ده‌سالانه، به مجالس ایالتی ایالات متحده،

1. Queensland

2. National Party

3. Metropolitan

4. Bribery

5. Gerrymandering

6. Packing

7. Dilution

اعلام می‌گردد که آن ایالت چند نماینده به مجلس نمایندگان^۱ خواهد فرستاد. تعداد نمایندگان مبتنی بر جمعیت ایالت است. در مجموع، مجلس نمایندگان ۴۳۵ کرسی دارد. هنگامی که برخی ایالات، بنا به دلایلی، سهمیه نمایندگی خود را از دست بدھند، دیگر ایالات آن را در اختیار می‌گیرند.

در اینجا مسئولیت مجلس ایالتی ناحیه‌بندی مجدد^۲ ایالت به حوزه‌های انتخاباتی به تعداد مناسب است. این شرایط (ناحیه‌بندی مجدد) بهترین فرصت را در اختیار حزبی که مجلس ایالتی را کنترل می‌کند، قرار می‌دهد تا محدوده‌بندی حوزه‌های انتخاباتی ایالت را به گونه‌ای تنظیم کند که بیشتر کرسی‌های کنگره را نسبت به حزب مخالف تصاحب نماید. دستکاری در مرز حوزه‌های انتخاباتی به مرزبندی جانبدارانه یا جری ماندرینگ معروف است. هرچند این عمل غیر قانونی است، اما به طور کلی مرزبندی جانبدارانه فرایند تغییر مرز حوزه‌های انتخاباتی به سود حزب حاکم است.

اصطلاح جری ماندرینگ از البریج جری^۳ (۱۸۱۴-۱۷۴۴) فرماندار ایالت ماساچوست^۴ (۱۸۱۰-۱۸۱۲) گرفته شد. وی لایحه‌ای امضا کرد که بر مبنای آن این ایالت کاملاً به سود حزب متبع اش - حزب جمهوری خواه - محدوده‌بندی می‌شد. در برابر این اقدام، حزب مخالف یعنی حزب فدرالیست - یکی از دو حزب ایالت متحده در زمان استقلال این کشور - کاملاً سر در گم شد؛ به گونه‌ای که یکی از حوزه‌های انتخاباتی مربوط به انتخابات کنگره، به طرز عجیبی ترسیم شده بود. به دنبال این کار، یکی از فدرالیست‌ها این حوزه انتخاباتی را شبیه سمندر دانست. فدرالیست دیگری، این شکل را شبیه خود البریج جری خواند. هفته‌نامه بوستن، اصطلاح جری مندر را به صورت رویه عمومی متدائل ساخت و به دنبال آن سرمقاله طنزآمیزی نوشت که محدوده این حوزه انتخاباتی را به شکل سر، بازوها و دم یک دیو نشان می‌داد، سپس آن را جری مندر نامید.

1 House of Representatives

2 Redistricting

3 Elbridge Gerry

4 Massachusetts



تصویر طنزآمیز هفته‌نامه بوستن درباره حوزه انتخاباتی ماساچوست در سال ۱۸۱۱

شیوه مرزبندی جانبدارانه، پیش از اینکه به جری ماندرینگ معروف شود، دهها سال بود که وجود داشت. این شیوه، بارها دادگاه‌های فدرال را به چالش کشیده بود؛ زیرا از یک سو، این گونه اقدامات غیرقانونی بود و از سوی دیگر، قوانین مورد نیاز ناحیه‌بندی حوزه‌ای انتخاباتی کنگره نارسا می‌نمود. در سال ۱۹۶۲، دیوان عالی ایالات متحده، حکم کرد که ناحیه‌بندی حوزه‌های انتخاباتی باید از اصل «یک نفر یک رأی» پیروی کند و محدوده حوزه انتخاباتی باید معین و ترکیب جمعیتی مناسب داشته باشد. همچنین، در سال ۱۹۸۵، دیوان عالی ایالات متحده حکم کرد که دستکاری^۱ مرز حوزه، به گونه‌ای که برای احزاب امتیاز ویژه‌ای قائل شود، غیرقانونی است.

عمل جریمندرینگ، در بیشتر کشورهایی که الگوی حوزه انتخاباتی تک‌نمايندگی برقرار است، به گونه‌ای اعمال می‌گردد. مرزبندی جانبدارانه حوزه‌های انتخاباتی، اشکال مختلفی دارد که در ادامه به چند گونه ترفندها در شکل‌گیری این مقوله اشاره خواهد شد. این ترفندها به

1. Manipulating

دنبال ایجاد نواحی‌ای هستند که در صد معینی از رأی‌دهندگان به یک حزب سیاسی را متأثر کنند. این ترفندها عبارتند از:

یک. ترفندهای اضافه^۱: این ترفندهای دنبال محدود ساختن قدرت رأی‌گیری حزب مخالف در

چند محدوده و تضعیف قدرت آن در بیرون از این محدوده‌هاست. باید توجه داشت که اکثریت قاطع رأی‌دهندگان، مخالف حزب حاکم و آراء آنها به سود حزب مخالف است.

دو. ترفندهای تلفشده^۲: هدف، تضعیف توان کسب رأی حزب مخالف در میان بسیاری از

محدوده‌هاست. در این وضعیت، حزب حاکم بر آن است تا از پیروزی حزب مخالف از رهگذر کسب اکثریت آرا در بسیاری از محدوده‌ها، تا آنجا که امکان‌پذیر باشد، جلوگیری

نماید.

سه. ترفندهای انتخاباتی^۳: در راستای تثبیت تمرکز قدرت حزب حاکم، مرز حوزه‌های انتخاباتی به شکل نامأتوسی ترسیم می‌گردد؛ به این مفهوم که محدوده حوزه‌های گستته (نواحی فاصله‌دار^۴) انتخاباتی طرفدار حزب حاکم، به هم پیوند داده می‌شوند (۳۵).

چهار. ترفندهای فاصله: در برخی کشورهای بظاهر دموکراتیک، معرفی نامزد از جناح مخالف

ممنوع است؛ ولی اگر حزب حاکم زیر فشار وادر به پذیرش تنوع کاندیدا شود، جایگاه صندوق رأی‌گیری در نواحی طرفدار جناح مخالف، به گونه‌ای تعیین می‌شود که برای

رأی‌دهندگان به حزب مخالف، ایجاد مشکل نماید و یا صندوق اخذ رأی گذاشته

نمی‌شود (۳۶).

نتیجه‌گیری

دموکراسی، فلسفه اجتماعی و جغرافیایی ترین شکل حکومت است که در آن مردم دارنده قدرت نهایی تصمیم‌گیری درباره مسائل سیاست عمومی‌اند. در چنین حکومتی، پذیرش باورها

1. Excess Vote

2. Wasted Vote

3. Stacked

4. Distant Areas

و پندرهاری گوناگون و چرخش نخبگان در سامانه قدرت سیاسی، به شیوه‌های مسالمت‌آمیز به ویژه انتخابات انجام می‌پذیرد.

جغرافیای انتخابات، یکی از جستارهای نسبتاً دیرپایی دانش جغرافیای سیاسی است که به واکاوی تعامل فضایی، مکان، فرایندهای انتخاباتی، تنوع تصمیمات و نتایج آراء رأی‌دهندگان نواحی مختلف و نیز اثرگذاری تفاوت‌های فضایی در رفتار سیاسی می‌پردازد. از بنیادی‌ترین مفاهیم در گستره ادبیات کاربردی جغرافیای انتخابات، حوزه‌های انتخاباتی و تعیین مرز و درونمایه آن است. شمار جمعیت، ویژگی‌های سکونت‌گاهی، فرهنگی، نسبت شهری و روستایی و مانند آنها، از جمله شاخصه‌های ایجاد حوزه‌های انتخاباتی بوده‌اند. بر اساس تعریف نظام انتخاباتی در گستره قوانین موضوعه و اساسی، ترکیب موارد پیش‌گفته، ناهمگون می‌نماید. اینکه نظام انتخاباتی بر اساس محلی‌گری (شیوه آمریکایی) یا طبقه (شیوه انگلیسی) تعریف شده باشد، در نوع آمیزش درونمایه حوزه انتخاباتی مؤثر است.

احزاب، مجموعه حاکمیت، جریان‌های همسو و گروه‌های فشار، از پویاترین کنش‌گران در گستره ترسیم مرزهای انتخاباتی‌اند. منافع نیروهای مذکور، همواره در ترسیم مرزهای جانبدارانه حوزه‌های انتخاباتی اثرگذار بوده است. بروز چنین رویدادهایی در بیشتر کشورهای جهان، از مهمترین چالش‌های فراغیری مردم‌سالاری راستین است. در این میان، جغرافیای انتخابات، با درهم آمیزی فنون نقشه‌برداری، خلاقیت و فرهنگ با ابعاد فضایی قوی، می‌تواند در مدیریت چنین چالش‌هایی در مقوله کارایی حوزه‌های انتخاباتی، به عنوان خاستگاه نمایندگان راستین مردم، یاری رساند. رویکرد آمیزه‌ای و به دور از یکجانبه‌گرایی (صرف جمعیت) در جغرافیای انتخابات، نتایج ارزشمندی به دست خواهد داد که لازمه آن توجه به مقولات متعدد و فراوانی همانند جغرافیای تاریخی، فرهنگی، اقتصادی، رفتاری، جمعیت و بهره‌گیری از سامانه اطلاعات جغرافیایی¹ و فناوری‌های مرتبط با سنجش از راه دور، به ویژه در مبحث تعیین حوزه‌های انتخاباتی است. در پایان این مقاله، به نظر می‌رسد می‌توان به ایده‌ای در مورد کشورمان نیز دست یافت.

1. Geographic Information System (GIS).

ایران کشوری متشکل از نواحی و خرده نواحی فرهنگی است. یکی از پیامدهای چنین نوع ناحیه‌ای در مقوله انتخابات، نمود آشکار پیشوند «هم» است. به این مفهوم که این پیشوند در قالب واژگانی چون همشهری، هم‌طایفه، هم‌زبان، هم‌استانی و مانند آن بسیار اثرگذار می‌باشد. چنین شناسه‌ای را می‌توان در جستار تأثیر همسایگی بهتر واکاوی کرد. دور نخست نهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، آشکارا بیانگر چنین رویکردی در فرهنگ سیاسی رأی دهنده‌گان ایرانی بود. وجود این شناسه فرهنگی، به ویژه در شهرهای کوچک و سنتی تر، سبب می‌گردد تا نهادهای انتخابی نظام، شاهد برآمدن برخی نماینده‌گان باشند که نه بر پایه کارایی، کارامدی و کارданی، بلکه به یاری طایفه و خویشان پرشمار و گسترشان برگزیده شده‌اند که نتیجه نهایی آن ناکارامدی مردم‌سالاری است. به دیگر سخن، فرهنگ سیاسی جامعه، شاخصه‌ای پیشامدرن و سنتی دارد و افراد هنوز نتوانسته‌اند میان منافع خاص گروهی و ملی پیوند برقرار کنند. از دیگر سو، ضعف کارکردی احزاب سیاسی مزید بر علت گردیده است. به دیگر سخن، اگر مطرح شدن افراد در نامزدی برای انتخابات از رهگذار احزاب سیاسی کارامد صورت پذیرد، حزب مسئول کارامدی و ناکارامدی افراد شناخته خواهد شد و در نتیجه آن، احزاب سعی خواهد کرد از نخبگانی با وجهه محلی استفاده نماید.

میان عدالت جغرافیایی و مشارکت سیاسی نواحی مختلف، همبستگی بالایی برقرار است. از این رو، در کشور پهناور ایران، تعیین حوزه‌های انتخاباتی بر بنیاد صرف جمعیت، نمی‌تواند تأمین‌گر امنیت و عدالت در سطوح مختلف باشد. شاخصه فضایی حوزه‌های انتخاباتی در ایران، به گونه‌ای است که به هر میزان از باخته به خاور و از شمال به جنوب حرکت کنیم، پهنه حوزه گسترشده‌تر می‌نماید. بنابراین، مردم حوزه‌های کوچک‌تر در روند توسعه و مشارکت ملی، دخالت کم‌رنگ‌تری خواهند داشت. از این رو، آمیزه‌ای از شیوه‌های انتخاباتی انگلستان و ایالات متحده و توجه به شاخصه‌ای فرهنگی، جغرافیایی و معیشتی باشندگان، بهتر می‌تواند برآورنده واقعیت فضایی کشور ایران باشد.

یاداشت‌ها

۱. گیدنر، آنتونی، جامعه شناسی، ترجمه منوچهر صبوری، نشر نی، چاپ سوم، ۱۳۷۶، ص ۳۲۹
۲. مجتبه‌زاده، پیروز، ایده‌های ژئوپولیتیک و واقعیات ایرانی، نشر نی، ۱۳۷۹
3. Johnston, Ron, & Pattie, Charles. *Electoral Geography* (ms. No. 770). 2006/P: 2
۴. برای مطالعه بیشتر، به مقاله «نسبت عدالت جغرافیایی و امنیت ملی»، اثر نگارنده در *فصلنامه مطالعات راهبردی*، شماره ۳۲، تابستان ۱۳۸۵، مراجعه شود.
5. Estes ,Todd, Where the Votes Are: The Electoral Geography of the Coming Democratic Majority, Oakland University. From: <http://www.bepress.com/forum/vol3/iss4/art4/>
6. Dikshit, Ramesh, *Political Geography*, published by Tata-MCGRAW-HILL, New Delhi, 1995.242.
- 7.Jones, Martin& Jones, Rhys. *An introduction to Political Geography*. Rutledge Press.2004
۸. شارما، جی سی و چاند، رامش، «سطوح ثبات در الگوی انتخاباتی مجلس هیماشال پاراداش (۱۹۹۸-۱۹۹۷)»، مترجم نگارنده، منتشرنشده.
9. M.Horn, *GIS and Geography of politics*, 1999. P: 939.
۱۰. توسلی، غلامعباس، مشارکت اجتماعی در شرایط جامعه آنومیک، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۸۲، ص ۶۳
۱۱. راش، مایکل، جامعه و سیاست، برگردان منوچهر صبوری، انتشارات سمت، ۱۳۷۷، ص ۱۲۴
۱۲. نقیب‌زاده، احمد، حکومت در اروپا، انتشارات سمت، ۱۳۷۳، ص ۱۲
۱۳. پیشین، ص ۲۱
۱۴. همانجا.
۱۵. غفوری، محمد، «نظام‌های حزبی و نظام‌های انتخاباتی»، مجموعه مقالات تحزب و توسعه سیاسی، گردآورنده دفتر مطالعات و تحقیقات وزارت کشور، انتشارات همشهری، ۱۳۷۸، ص ۱۴۸
16. AGnew, "John, Democracy and human rights after cold war". from: *Geographies of Global Change*. Edit by R.J.Johnston and others. PUB:BLAACKWELL.1996.P86
۱۷. دایره المعارف دموکراتی، زیر نظر سیمور مارتین لیپست، چاپ دوم، انتشارات وزارت امور خارجه، ۱۳۸۳، ص چهارده.
۱۸. سائلی کرده‌ده، مجید، سیر تحول قوانین انتخاباتی مجلس در ایران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۱۵

۱۹. عزتی، مرتضی، مباحثی در انتخابات آزاد، پژوهشکده اقتصاد دانشگاه تربیت مدرس ، ۱۳۸۴، ص.۳.
20. Manorama ,Sinha, *Electoral Geography of India*. New Delhi, Adhyayan Pub., p316.2007,
۲۱. مویر، ریچارد، درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی، برگدان دره میر حیدر، انتشارات سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح . ۱۳۷۹.
22. Pattie, Charles & Johnston, Ron: Positional issues, valence issues and the economic geography of voting in British elections. *Journal of Economic Geography Advance*, Access published online on October 9, 2007 from: <http://joeg.oxfordjournals.org/cgi/content/abstract/lbm032v1>
23. Flint, Colin, "The Political Geography of the Nazi Party's Electoral Support: The NSDAP as Regional Milieuparteien and National Sammlungsbewegung". *The Arab World Geographer*, 1998 Vol. 1, pp. 79- 100.
۲۴. حقیقی، محمد صادق، انتخابات، تعاریف و اصطلاحات، چاپ صحافی دفتر انتخابات وزارت کشور، ۱۳۷۰، ص.۶.
25. M. Horn."GIS and the geography of politics". from *Geographical Information Systems: Principles, Techniques, Management and Applications*, Pb: WILLY.P940.1999
26. Ibid,p.941
27. Ibid,p.942
28. Ibid,p.944.
29. Pattie, Charles, *Political Talk and Voting, Environment and Planing*, Bristol, England, 2002.
30. Hagerty, Michael, *The effects of quality of life on national election*, Kluwer Academic Publishers. Printed in the Netherlands.2000.
31. *GIS and Geography of Politics*, op.cit, p: 943.1999
32. Renine- Short, John, *An Introduction To Political Geography*, London and Newyourk, p: 124.1993.
33. Pattie, Charles, "Talk as political context", *Electoral studies*, Vol 20,N.201.
34. O'Loughlin,John. Geography and Democracy: The Spatial Diffusion of Political and Civil Rights. Institute of Behavioral Science and Department of Geography.2004 from: <Http://geography.about.com.2002>.
۳۵. کات، پرس، گرایش‌های تازه در جغرافیای سیاسی، برگدان دره میر حیدر، انتشارات سمت، ۱۳۵۲.
۳۶. حافظنیا، محمدرضا، کاویانی راد، مراد، افق‌های جدید در جغرافیای سیاسی، انتشارات سمت، ۱۳۸۳.

مفهوم انسجام اسلامی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

* داود غرایاق زندی

چکیده

این مقاله در صدد طرح راهبرد انسجام اسلامی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال کشورهای اسلامی است. تجربه عملی سیاست خارجی جمهوری اسلامی، در سه دهه گذشته، این رویکرد را کارآمدتر از راهبرد وحدت اسلامی و تئوری ام القرای اسلامی ساخته است. در این راهبرد، ضمن توجه به موضوعات عادی و غیرتحریکآمیز، سعی در تقویت و ارتقاء عظمت جهان اسلام دارد. رسیدن به این وضعیت نیازمند درک جایگاه خود و دیگر کشورها در جهان و تلاش فعالانه، همسو و توافقی برای پیشرفت و توسعه قدرت و ثروت کشورهای اسلامی است.

کلیدواژه‌ها: انسجام اسلامی، سیاست خارجی جمهوری اسلامی، وحدت اسلامی، دکترین ام القراء، موقعیت اقتصادی، کشورهای اسلامی، جهان اسلام.

* دکتر غرایاق زندی دارای دکترای اندیشه سیاسی از دانشگاه تربیت مدرس، عضو هیأت علمی و مدیر گروه مطالعات روابط بین‌الملل در پژوهشکده مطالعات راهبردی می‌باشد.

مقدمه

نامگذاری سال ۱۳۸۶ به عنوان سال «انسجام اسلامی»، در روابط خارجی جمهوری اسلامی ایران با کشورهای اسلامی، استقبال قابل توجهی را در میان صاحبنظران این حوزه برانگیخته است. یکی از دست‌اندرکاران سابق سیاست خارجی، انتخاب این کلمه را، «انتخاب دقیق»^(۱) عنوان نمود. صاحب‌نظر دیگری معتقد است که گذاردن واژه انسجام به جای وحدت، مشکلات پیشین سیاست خارجی ما را به ویژه در دهه اول انقلاب مرتفع خواهد نمود:

«تجربه تاریخی حدود ۲ قرن اخیر، نشانگر آن است که تراویح وحدت یا اتحاد، تراویح دقیقی نبوده و با اشکالات جدی مواجه است. کمترین اشکال آن است که هیچ‌یک از کشورها حاضر نیستند هویت ملی خود را در مجموعه بزرگتر دیگری نادیده گیرند... اما گزینه «انسجام اسلامی» که به نظر می‌رسد با توجه به ملاحظات فوق در نظر گرفته و اعلام شده از اشکالات مذکور خالی است»^(۲).

نظراتی که در مورد مفهوم انسجام اسلامی مطرح شده است، از سه منظر قابل توجه می‌باشد؛ ابتدا اینکه مفهوم انسجام اسلامی اگرچه مفهومی در تناول با وحدت اسلامی و یا دکترین ام‌القرا در سیاست خارجی سه دهه اخیر ماست؛ اما ضرورتاً در تقابل با رویکردهای پیشین نیست؛ در عین حال که لزوماً نمی‌تواند به عنوان «نوعی دیگر تعریف از وحدت»^(۳) هم مد نظر قرار گیرد. به عبارت دیگر، انسجام اسلامی به دنبال پیوستگی و تعامل فزاینده بین کشورهای اسلامی است که هم می‌تواند زمینه‌ساز وحدت اسلامی یا شکل‌گیری الگوی امت اسلامی باشد و هم می‌تواند با حفظ رویکردهای مشترک و کاهش اختلافات، به تقویت هویت ملی کشورهای اسلامی بیانجامد. دست‌یابی به هریک از این دو هدف مستلزم تعامل، تواافق و تصمیم سیاسی راهبردی مورد پذیرش کشورهای اسلامی است. دوم اینکه، نظراتی که در مورد مفهوم انسجام اسلامی در کشور ما مورد بحث و بررسی قرار گرفته، بیشتر در تداوم مباحث پیشین پیرامون وحدت شیعه و سنتی و یا رویکردهای مجمع جهانی تقرب مذاهب است.

«تقارب مذاهب به معنای نزدیک‌شدن پیروان مذاهب اسلامی با هدف تعارف و شناخت مشترکات یکدیگر و توسعه مشترکات به منظور دست‌یابی به تألف و اخوت دینی بر اساس اصول مسلم و مشترکات اسلامی و نیز معذور کردن همدیگر در نقاط مورد اختلاف است»^(۴).

در عین حال، به نظر می‌رسد رویکرد جدید انسجام اسلامی قدری متفاوت از رویه‌های پیشین است؛ به این معنی که کشورهای اسلامی برای تقریب، نزدیکی و آشنایی بیشتر نسبت به یکدیگر، باید از مرحله مقدماتی گذر نمایند و به سوی وابستگی و پیوند اقتصادی، فنی و حرفه‌ای حرکت نمایند تا دلیل و علت آشنایی با رویکردهای مذهبی و دینی یکدیگر را فراهم سازند. نکته سوم، در تکمیل دو نکته پیشین است. به نظر می‌رسد این نام‌گذاری به مثابه نوعی تاکتیک قلمداد می‌شود. هدف در اینجا این است که نشان دهیم رویکرد انسجام اسلامی^۱ می‌تواند به عنوان «استراتژی» سیاست خارجی جمهوری اسلامی در رابطه با کشورهای اسلامی و همچنین همسو با این کشورها در قبال دیگر نقاط جهان باشد. این استراتژی، نسبت به دو استراتژی وحدت اسلامی و دکترین ام‌القراء، از امکان بیشتری برای عملیاتی شدن برخوردار است؛ زیرا سعی دارد تا از یک سو از مشکلات و مسایلی که رویکردهای واقع‌گرایانه و ملی‌گرایانه در روابط بین کشورهای اسلامی پدید می‌آورد – به واسطه اینکه تمایزی میان کشورهای اسلامی و غیراسلامی قابل نیست – پرهیز نماید و از سوی دیگر، به دلیل آنکه دست‌یابی به آرمان جهانی امت اسلامی به شکل کنونی امکان‌پذیر نیست، راه حل بینایینی فراهم نماید. در این استراتژی، سه دهه تجربه سیاست خارجی می‌تواند بسیار راهگشا باشد.

الف. چارچوب نظری مفهوم انسجام اسلامی

مفهوم «انسجام» و «همبستگی» در روابط بین کشورها، ناظر بر این نکته است که ساختار دولت‌های ملی نه تنها نمی‌تواند به مسایل اصلی اجتماعی و اقتصادی بین کشورها پاسخ دهد، بلکه به واسطه تأکید بر ویژگی‌های سرزمینی و جغرافیایی، مانع از انجام کارکردهای فراملی در بین کشورها می‌شود. به عنوان نمونه، ویژگی‌های زیست‌محیطی، موضوعی است که نمی‌تواند تابع شرایط سرزمینی باشد. در عین حال، دست‌یابی به شرایط حکومت جهانی که توانایی و ظرفیت هدایت مسایل و موضوعات فراملی، منطقه‌ای و جهانی را بر عهده گیرد، مقدور نیست. بر این اساس، کشورها از یک سو، در چارچوب دولت‌های ملی زیست می‌کنند که عمدتاً گرایش‌های حفظ‌محور و واگرایانه در روابط خارجی دارند؛ زیرا «ملی‌گرایی ممکن است در

1 . Islamic Solidarity

قالب‌های نژادی، قومی، زبانی و حتی مذهبی بروز کند و به عنوان یک نیروی واگرا در خلاف مسیر تحقق یک وحدت سیاسی عمل نماید».^(۵) و از سوی دیگر، ناتوانی کشورهای موجود در هدایت نظام بین‌الملل، باعث شده تا بدینی و بدگمانی نسبت به اقدامات وحدت‌بخش و هم‌گرا در عرصه بین‌الملل به شدت افزایش یابد. «تاریخ نشان می‌دهد که در تحقق وحدت سیاسی، کاربرد نیروی نظامی رایج‌تر بوده است، ولی وحدت سیاسی اجباری و قهرآمیز را قطعاً نباید با همگرایی اشتباہ بگیریم».^(۶) بر این اساس، پژوهشگران رویکرد انسجام‌بخش و هم‌گرا را راه حل بینابین و مناسبتری برای پرداختن به مسائل فراملی و حتی حفظ صلح و امنیت فراملی می‌دانند. این راه حل، در عین پذیرش سازوکارهای موجود، می‌تواند نگاهی به آرمان‌های جهانی نیز داشته باشد. بر این اساس، مفروضات اصلی این نظریه این است که ۱) برای ایجاد و همکاری، تعامل، پیوند، انسجام و همبستگی بین کشورها، ابتدا باید از مسائل غیرسیاسی و فنی شروع کرد. این امر به واسطه حساسیت کمتر این نوع تبادلات است. ۲) افزایش میزان تبادلات و همکاری‌ها، باعث آشنایی بیشتر کشورها و تقویت انسجام و همبستگی بین کشورها می‌شود.^(۳) تجربه همکاری در یک زمینه، می‌تواند به زمینه‌های دیگر نیز گسترش یابد. این مسئله باعث می‌شود قبل از هر اقدام یکجانبه در قبال یک رفتار، ابتدا به ارتباطگیری، در موقعی رفع سوء برداشت‌ها و در نهایت، حل و کاهش اختلافات و منازعات پرداخته شود. ۴) پیش‌شرط صلح و همکاری بین‌المللی، رفاه اجتماعی و اقتصادی است.^(۷)

در مورد نظریه‌های همبستگی و انسجام منطقه‌ای، سه رویکرد مهم در نظریات روابط بین‌الملل وجود دارد: رویکرد فرایндی^۱، شرایط^۲، و نتایج^۳. رویکرد فرایندی، متأثر از نظریات کارکردگرایانه است. نظریات کارکردگرایی بر فرایند و روال تعامل بین کشورها تأکید دارند. از آنجایی که روابط بین کشورها عمدتاً فنی است، تداوم آن به واسطه نفع متقابل کشورها افزایش می‌یابد. در این گونه فرایندها، تأسیس سازمان‌های کارکردی (در بخش‌هایی نظیر تولید و توزیع انرژی، کنترل حمل و نقل و ارتباطات، مراقبت‌های پزشکی و بهبود شرایط بهداشتی، معیاربندی و مبادله نیروی کار، و اتحادیه‌های گمرکی) راحت‌تر از ایجاد سازمان‌های سیاسی

1 . Process

2 . Condition

3 . Outcome

بزرگی است که حاکمیت ملی کشورها را تحت تأثیر قرار می‌دهند.^(۸) این گونه سازمان‌ها و مبادلات، به حوزه‌های دیگر روابط بین کشورها کمک می‌کنند و مشارکت را بر منازعه اولویت می‌بخشند. قرابات‌های فرهنگی و اجتماعی در تقویت مبادلات و ایجاد رویه مشترک مؤثر خواهد بود و نفوذ قدرت‌های بین‌المللی را برای کاهش بحران در نظام‌های فرعی کاهش می‌دهد. همچنین، بین منافع ملی و منافع بین‌المللی سازش ایجاد می‌کند. به عبارت دیگر، میل به بقا را در عین مسؤولیت‌پذیری در قبال مسائل فراملی و سرنوشت نوع بشر افزایش می‌دهد. در نهایت، فرایند اقتباس و فراگیری^۱ را در بین کشورها گسترش می‌دهد. این فرایند، کنش‌های دولت‌ها را از کنش‌های معطوف به قدرت، تبدیل به کنش‌های معطوف به رفاه می‌کند.^(۹) در عین حال، کارکردگرایی بر این باور است که رویکرد فرایندی، رویکردنی است که نیاز به صبر و حوصله و تدبیر سیاسی دارد. رهبران این کشورها، منافع ملی را بر ترجیحات و اغراض سیاسی، جناحی و فردی اولویت می‌بخشند. جهان‌بینی برونو گرا و واقع‌بینی در دستور کار ساختار سیاسی قرار دارد و می‌باشد اعتماد متقابل بین متخصصان و سیاستمداران شکل پذیرد. این رویکرد مدیون نگرش‌های دیوید میترانی^۲ و ارنست هاس^۳ می‌باشد.

رویکرد دوم متأثر از اندیشه آمنیتی اتزیونی^۴ است که همبستگی و انسجام بین کشورها را ناشی از وجود یک مرکز تصمیم‌گیری می‌داند که به تخصیص منابع و پاداش‌ها می‌پردازد و کاهش خشونت و کنترل بر وسائل اعمال خشونت را مشخصه شکل‌گیری این شرایط یا وضعیت مبنی بر همبستگی می‌داند.^(۱۰)

در نهایت، رویکرد نتیجه‌محور، هدف از فرایند همبستگی و انسجام را دست‌یابی به همگرایی منطقه‌ای می‌داند. همگرایی یا به شکل فدرالیسم است یا از طریق تأسیس جوامع امنیتی کثرت‌گرا مبنی بر سازگاری ارزش‌های تصمیم‌گیرندگان، پیش‌بینی‌پذیری متقابل رفتار تصمیم‌گیرندگان و پاسخگویی متقابل می‌باشد.^(۱۱) وابستگی متقابل نیز مبنی بر مجاری چندگانه رسمی و غیررسمی، فقدان سلسله‌مراتب مسائلی به ویژه عدم اولویت مسائل امنیتی، و وابستگی متقابل پیچیده بین کشورهای است.^(۱۲) به تعبیر ارنست هاس، همگرایی می‌تواند سه

1 . Leaning Process

2 . David Mitrany

3 . Ernest Haas

4 . Amitai Etzioni

شكل نهاد منطقه‌ای پدید آورد: دولت منطقه‌ای که در آن، نوعی اقتدار متصرف منطقه‌ای به منابع انتظام می‌بخشد؛ شورای منطقه‌ای که در عین وابستگی متقابل فاقد اقتدار کاملاً معین است؛ و همبستگی منطقه‌ای نامتقارن^۱ که در این الگو اقتدار از واحدهای اولیه گرفته می‌شود، ولی به گونه‌ای متناسب و متقارن به مرکز جدیدی تفویض نمی‌شود، بلکه به طور نامتقارن میان چند مرکز توزیع می‌گردد.(۱۳)

بر این اساس، منظور از انسجام اسلامی در وله نخست گسترش روابط فنی و اقتصادی میان کشورهای اسلامی است. پس از آن، روابط فنی و اقتصادی کشورهای اسلامی به حوزه‌های سیاسی و امنیتی منتقل می‌گردد و در نهایت، قرابتهای فرهنگی و اسلامی امکان تسهیل مبادلات بین کشورهای اسلامی را افزایش داده، شناخت بیشتر بین این کشورها را فراهم کرده و زمینه‌های رفع اختلاف و چنددستگی بین کشورهای اسلامی را افزایش می‌دهد. بر این اساس، انسجام اسلامی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ابتدا باید از کشورهای هم‌جوار از نظر جغرافیایی شروع و به دیگر مناطق جهان اسلام گسترش یابد. در این صورت، زمینه کارآمدی بین نهادهای فرامملی اسلامی نظری سازمان کنفرانس اسلامی نیز فراهم می‌شود و با افزایش مبادلات اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی بین کشورهای اسلامی، امکان ایجاد ادغام یا همانندی سیاسی بین آنها امکان‌پذیر می‌گردد. به عبارت دیگر، این فرایند، می‌تواند به شرایط و در نهایت، با خواست کشورهای اسلامی، به نتیجه‌ای که همان وحدت اسلامی یا امت اسلامی است، تبدیل گردد و از سوء تعبیرها و سوء تفاهمات میان کشورهای اسلامی و امکان نفوذ کشورهای غیراسلامی جلوگیری کند. بر این اساس، این رویکرد بدون اینکه شرایط و ساختارهای موجود نظام وستفالیا را در روابط بین‌الملل به چالش بگیرد، از آن برای ایجاد الگوی همبستگی و انسجام اسلامی بهره می‌گیرد. در واقع، در شرایط کنونی و با توجه به تجربه سه دهه سیاست خارجی جمهوری اسلامی، تغییر وضع موجود ممکن نیست، بلکه با بهره‌گیری از این وضع و تعامل با آن می‌توان الگوی بهینه خود را عملیاتی نمود و به نتایج آن امیدوار بود. بر این اساس، با مروری کوتاه بر تاریخچه سیاست خارجی جمهوری اسلامی،

1 . Asymmetrical Regional Overlap

تلاش داریم تا نشان دهیم که این رویکرد در مقایسه با رویکرد وحدت اسلامی و دولت ام القراء، کارآمدتر است.

ب. الگوی وحدت اسلامی و دکترین ام القراء اسلامی

رویکرد ملی گرایی و امت‌گرایی، از ابتدای پیدایش نظام جمهوری اسلامی، دوشادوش هم پیش رفته‌اند و همچنان سعی دارند کارآیی و کارآمدی خود را به اثبات برسانند. این تداوم نشان می‌دهد که نظام جمهوری اسلامی گریزی از این دو ندارد و باید راهی برای سازش و پیوند این دو در نظر بگیرد. هرگاه در تاریخ جمهوری اسلامی یک گفتمان بدون دیگری مد نظر بوده است، مشکلاتی در عرصه داخلی و خارجی پدید آمده است. طرفداران هر دو رویکرد، باید پذیرنند که جمهوری اسلامی، دولت ملی است و همانند دیگر دولتهای ملی، در ساختار وستفالیایی روابط بین‌الملل زیست می‌کند. در عین حال، جمهوری اسلامی برآمده از انقلابی با ویژگی اسلامی خاص خود است. انقلاب اسلامی در ایران، مدیون ایدئولوژی‌های اروپایی نبوده و در شکل‌گیری وامدار قدرت‌های بزرگ نیست. بنیان‌های مذهبی اسلامی در ساخت نظام مؤثر است و نقش حیاتی در انقلاب را مردم ایفا کرده‌اند نه حزبی پیشتاز(۱۴). پیامد این ویژگی‌ها در رفتار نظام جمهوری اسلامی در عرصه بین‌الملل، تلاش برای دست‌یابی به ساخت جدیدی مبتنی بر ایدئولوژی اسلامی، ظلم‌ستیزی و مقابله با بی‌عدالتی قدرت‌های بزرگ، عرضه خالصانه تعالیم آرمانی اسلامی به دیگر کشورهای اسلامی و تمام جهانیان، و گرایش به جنبش‌های مردمی به جای ساخت سیاسی است.

محورها	ساخت کنونی نظام بین‌الملل	ساخت مورد نظر نظام جمهوری اسلامی
شاخص‌ها		
ساخت قدرت	در قبال ساخت دولت ملی موجود میراث وستفالی	دست‌یابی به ساخت سیاسی مناسب با ایدئولوژی اسلامی
مبنا رفتار خارجی	در قبال رویکردهای ظالمانه مبتنی بر خواست قدرت‌های بزرگ	دست‌یابی به روالی عادلانه در عرصه بین‌المللی
مبنا ایدئولوژیک	در قبال باورهای مادی موجود در جهان	باورهای الهی اسلامی
کارگاری	در قبال کارگاری مبتنی بر نخبه‌گرانی صرف	مبتنی بر مردم‌محوری

جدول ۱ - بنیان‌های آرمانی رفتار خارجی جمهوری اسلامی

در کنار این بحث، به دو نکته هم باید توجه کرد. ابتدا اینکه جمهوری اسلامی به دنبال نظامی قابل تحمل تر در روابط کشورهاست و تصور می کند این امر در باورهای اسلامی مورد توجه قرار گرفته است. دوم اینکه در متون روابط بین الملل، کشورهایی که نگاه آرمانی به کل جهان و صلح و امنیت بین المللی دارند، قایل به مفهوم «پیشرفت» به عنوان فرایند گریزناپذیر و جهت دهنده تاریخ(۱۵) هستند. این باور نیز در ذات باورهای اسلامی مورد نظر جمهوری اسلامی وجود دارد. بر این اساس، حدود یک دهه، رفتار خارجی جمهوری اسلامی مبتنی بر استراتژی وحدت اسلامی بوده است. محورهای نظری این استراتژی نیز، سیاست نه شرقی، نه غربی، سیاست عدم تعهد فعل(۱۶)، صدور انقلاب، شالوده شکنی نظام موجود، انقلاب جهانی، رهایی بخشی نیروهای تحت ظلم قدرت های بزرگ شرق و غرب و در نهایت، حمایت در جنبش های آزادی بخش بوده است.(۱۷) اتفاقات مهمی که در منطقه، ناشی از این استراتژی، روی دادند، عبارت بودند از تحرکات شیعیان بحرین و عربستان سعودی، تغییر توجه تهدید زایی اسراییل در خاورمیانه به تهدید بودن ایران، فروش تسليحات نظامی پیشرفته غربی به کشورهای مسلمان همسایه ما، اشغال افغانستان توسط اتحاد جماهیر شوروی و مهمتر از همه، جنگ تحمیلی. رویدادهای مذکور باعث شدند تا این پرسش محوری در ذهن تصمیم گیرندگان کشور ما رخ نماید که اگر پایگاه اصلی صدور باورهای انقلابی - اسلامی تهدید، تضعیف و دچار صدمه شود، چگونه می توان به آرمان های خود جامه عمل پوشاند؟ جنگ باعث افزایش باور به حفظ تمامیت سرزمینی و «حب وطن» شد. به عبارت دیگر، جنگ استراتژی جمهوری اسلامی را از بسط محوری به سوی حفظ محوری (حفظ نظام اوجب واجبات است) سوق داد.(۱۸)

بر این اساس، نظریه ام القرای اسلامی، از درون گفتمان وستفالی موجود در نظام بین الملل پدید نیامد، بلکه تالی و نتیجه منطقی همان منطق وحدت سیاسی مورد نظر جمهوری اسلامی بود. استراتژی جدید بیرون از ساخت قدرت نظام جمهوری اسلامی شکل نگرفت، بلکه دست اندر کاران استراتژی وحدت سیاسی به آن گرایش یافته و اقدام به عملیاتی کردن آن نمودند. بر همین اساس:

«جمهوری اسلامی در برخورد با واقعیت‌های پیچیده جهان امروز به این جمع‌بندی رسیده است که پیاده کردن اهداف و آرمان‌های انقلاب در مدت زمان کوتاه و با توجه به منابع محدود خود واقع‌بینانه نمی‌باشد و بنا براین، در عین ایستادگی روی اصول و آرمان‌ها، با واقعیت‌های موجود نیز کنار آمده و برخورد عملی و جدی با آنها نموده و تعجیلی در رسیدن به آرمان‌های خود در کوتاه‌مدت به کار نبرده است و به همین دلیل بحث حمایت و حراست از ام‌القرای اسلام به تدریج جایگاه ویژه‌ای پیدا کرده و در جدول زمان‌بندی نیل به اهداف انقلاب اسلامی اولویت پیدا کرده است».(۱۹)

نظریه‌ای دیگر بر این باور است که:

«اگر بین مصالح حکومت ام‌القرا و ولایت جهان اسلام تعارض دیده شد، کدام را باید فدایی کدامیک نمود؟ تئوری ام‌القرا در حقیقت برای پاسخ عملی بدین سؤال عرضه شده است. همواره مصالح امت اولویت دارد، مگر هستی ام‌القرا که حفظ آن بر همه امت (ونه تنها مردم ام‌القرا) واجب است».(۲۰)

به واقع، نظریه یا دکترین ام‌القرا در پاسخ به دو مسأله مطرح شد یکی تهدید فزاینده امنیت نظام جمهوری اسلامی و دوم تلاش برای کارآمدی حکومت اسلامی در داخل.(۲۱)

فارغ از مباحث اشاره شده در بالا، این دو نظریه، دو نکته قابل تأمل را در پی داشته است: اول اینکه پیام‌های خالصانه و انسانی جمهوری اسلامی تأثیر عکس بر مخاطبان داشته است. این مسأله نه تنها برای ابرقدرت‌ها، که رویکرد تغییر وضع موجود جمهوری اسلامی را به ضرر خود می‌دیدند، بلکه برای کشورهای اسلامی پیرامونی نیز صادق است. این امر طبیعی می‌نماید، زیرا از یک سو این کشورها در مقابل ابرقدرت‌ها ضعیفترند و از سوی دیگر، تاریخچه نامناسب روابط ایران با این کشورها و تفاوت ساخت قدرت سیاسی‌اش با آنها، همیشه روابط فی‌ما بین را امنیتی نموده است. بر این اساس، جمهوری اسلامی همیشه تلاش داشته تا این باور کشورهای اسلامی را که «ایران رویکرد واقع‌گرایانه به مسائل ندارد»، تصحیح نماید. «قصد جمهوری اسلامی این نیست که با نابودی ابرقدرت‌ها و استکبار، خود جانشین آنها شده و به همان شیوه عمل نماید».(۲۲) و یا «در سیاست خارجی به یک وجب از خاک

دیگران و به کوچکترین مقدار از ثروت آنان چشم طمع نداریم، زیرا اگر چنین شود، خود به دلیل تعدی به حقوق دیگران ظالم بوده و جزء مستکبرین خواهیم بود.»(۲۳) بنابراین، جمهوری اسلامی نه فقط دارالکفر را در قبال دارالاسلام تبدیل به دارالحرب کرده - بدون اینکه زمینه و سازوکار مقابله را داشته باشد -، بلکه کشورهای اسلامی را از خود رنجیده خاطر نموده و در نهایت، توان داخلی و ملی اش نیز رو به تحلیل رفته است.(۲۵) به همین دلیل، دوران بازسازی یکی از مقاطع بسیار حیاتی، از نظر مسئولان جمهوری اسلامی، پس از جنگ تحملی قلمداد می‌شد.

دوم اینکه، بافت فکری و ساخت سیاسی جمهوری اسلامی، همواره در برابر هم فرض شده‌اند. هرگاه بر بافت فکری و ایدئولوژیک تأکید بیشتری شده، خودبه‌خود باورهای ملی‌گرایانه تقویت شده و بالعکس. این نشان از این نکته دارد که جمهوری اسلامی نه می‌تواند با ساخت کنونی نظام بین‌الملل زیست عادی داشته باشد و نه گریزی از آن دارد و حتی در موارد فوق‌العاده، گرایش‌های واقع‌گرایانه را در سیاست خارجی خود دنبال نموده است: «ما خود را مسؤول رفع مشکلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی همه مردم مسلمان و جهان نمی‌دانیم، بلکه برادری خوش‌قلب و مهربان و دلسوز هستیم که حتی‌المقدور مساعدت می‌کنیم». (۲۶) پرسش اساسی این است که آیا راه بنیابین و سومی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران وجود ندارد؟ این مقاله بر آن است که این راه سوم، می‌تواند نظریه یا راهبرد انسجام اسلامی باشد.

ج. جایگاه راهبرد انسجام اسلامی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی

راهبرد انسجام اسلامی - همانطور که اشاره شد - در تناظر با دو نظریه پیش‌گفته است و در عین حال، راه جدیدی پیش روی کشورهای اسلامی قرار می‌دهد. برای درک این مدعای ابتدای لازم است نسبت راهبرد انسجام اسلامی با دو نظریه پیشین مد نظر قرار گیرد. در واقع، راهبرد مذکور با سیاست صدور انقلاب در تناسب کامل قرار دارد؛ اما در شیوه صدور آن با هم قدری تفاوت دارند. «صدر انقلاب در آگاهی دادن به ملت‌ها خلاصه می‌شود. صدور انقلاب به معنای لشگرکشی و تحمل عقیده به جهانیان نیست، بلکه فراهم‌نمودن امکانات وجو

مساعدي است تا ملت‌ها آزادانه بتوانند حقایق زندگی را شناخته، حق را از باطل تمیز داده و راه درست خویش را خود انتخاب نمایند».^(۲۶) به دلیل آنکه هدف از صدور انقلاب، ترویج ارزش‌های اصیل اسلامی است، به نظر می‌رسد که شیوه غیرتحریک‌آمیز با رویکردهای اسلامی تناسب بیشتری دارد. این رویه نه تنها در رابطه با کشورهای اسلامی، حتی در قبال کشورهای غیراسلامی نیز صدق می‌کند؛ زیرا کشورهای غیراسلامی لزوماً دارالحرب نیستند.

دوم اینکه، این راهبرد اشاره به این نکته دارد که مفهوم حاکمیت، که عمدتاً در تلقی تصمیم‌سازان کشور ما مطلق تصور می‌شد، جای خود را به حاکمیت نسی داده است. بر این اساس، ضروری است رویکرد وابستگی متقابل جایگزین نگرش خوداتکایی - که غیرممکن است - شود. «خوداتکایی یعنی تولید کالاهای اساسی مصرفی مورد نیاز مردم و کشور که آنها را کالاهای استراتژیک نیز می‌نامند، اساساً در داخل کشور صورت می‌گیرد، کالاهای واسطه‌ای که فعالیت اقتصادی و ظرفیت تولیدی کشور را تغذیه می‌کنند، عمدتاً در داخل تهیه شود، از نظر مهارت‌های پیچیده و تکنولوژی پیشرفته (دانش فنی) تدریجیاً نیاز به خارج از میان برداشته شود، مواد اولیه صنایع کشور در داخل تأمین شود و مبادلات بازارگانی عمدتاً با توجه به تحقق خواسته‌های چهارگانه فوق حول ورود کالاهای سرمایه‌ای زیربنایی و صدور کالاهای مصرفی صورت گیرد».^(۲۷) امروزه، این امر حتی برای ابرقدرت‌ها نیز شدنی نیست.

سوم اینکه، در نگرش پیشین در مورد صدور انقلاب، کشورهای اسلامی به طور یکجانبه دسته‌بندی می‌شدند. این دسته‌بندی عبارت بود از:

«دسته اول شامل دولت‌هایی است که بر اساس اصول اسلامی اداره می‌شوند و جمهوری اسلامی ایران به نیت پیوند و همبستگی بیشتر خواهان روابط برادرانه با آنهاست، گروه دوم متشکل از کشورهای اسلامی است که حکومت اسلامی ندارند، اما حکومت‌های آنها از حمایت مردمی برخوردار بوده و دولت‌های واقعاً ملی هستند. روابط بین این دولتها و جمهوری اسلامی ایران حسنخواه بود و ایران تلاش می‌نماید تا روابط با این دولت‌ها را گسترش داده و همراه آنها در قبال مسایل و موضوع‌های سیاسی بین‌المللی مواضع مشترک اتخاذ نماید، البته مشروط به آنکه جنبش‌های واقعی اسلامی در

سرزمین آنها آزادانه فعالیت کنند و سرکوب نشوند و مقوله سوم برآن دسته از دولتها بی تعلق دارد که پایگاه ملی نداشته و بر مردم تحمل شده‌اند، فرض بر این است که چنین حکومت‌هایی به نیروهای خارجی وابسته بوده و به منافع و علاقه آنها خدمت می‌کنند. جمهوری اسلامی ایران حمایت از هر گروه اسلامی مخالف با این حکومت‌ها را تعهد نموده و دولت‌های دسته اول و دوم را نیز به انجام این کار تشویق می‌نماید».(۲۸)

بر این اساس، نگاه یکجانبه در این راهبرد باید مورد تجدید نظر قرار گیرد؛ زیرا نه تنها عدم ارتباط با کشورهای اسلامی از نوع سوم و در عین حال حمایت از مخالفان آنها، مداخله در امور داخلی آن کشورها محسوب می‌شود، بلکه باعث فاصله‌گیری و تبعیض در روابط با کشورهای اسلامی خواهد شد. در عین حال، جایگاه نظام جمهوری اسلامی برای دسته‌بندی کشورهای اسلامی هنوز چندان روشن نیست. برخلاف نظریه الکرای اسلامی، این راهبرد در صدد است تا ابتدا در داخل، نظام اسلامی قابل عرضه را متناسب با شیوه جدید صدور انقلاب، پی‌ریزی نماید و در مرحله پذیرش این الگو توسط کشورهای اسلامی دیگر، می‌تواند ایران را به جایگاه محوری مورد نظر در چشم‌انداز ۱۴۰۴ برساند.

چهارم اینکه، این راهبرد همانطور که اشاره شد، راهبردی مبتنی بر اعتماد متقابل بین نخبگان سیاسی و نخبگان فنی و متخصصان است. زیرا تا کنون، سیاست خارجی جمهوری اسلامی، به اندازه کافی در دریای متلاطم توده‌گرایی اسیر بوده است. توده‌گرایی آفت‌های چندی به همراه دارد که از جمله آنها می‌توان به دامن‌زدن به بحران و تنفس، فرافکنی ناصواب نسبت به دیگران، عدم واقع‌بینی و فقدان ابتکار عمل اشاره کرد.(۲۹) این مسئله نه فقط با اصل تنش‌زدایی موجود در چشم‌انداز ۱۴۰۴، بلکه با برنامه دولت نیز در تغایر است.

پنجم اینکه، این راهبرد به دنبال تقویت و انباشت قدرت در جهان اسلام است. این بحث متناسب با نظریه «حجم همسو»ی مورد نظر یکی از متخصصان سیاست خارجی کشور می‌باشد: «بدین صورت که اگر حجم قابل توجهی از دنیای اسلام حول و حوش اهداف روشنی اجماع نظر داشته و همسو باشد، این حجم می‌تواند به اهداف خود نایل آید. تا حجم نباشد و قادرت انباشته‌شده‌ای پذید نماید، اهداف عالی

نیز به دست نمی‌آیند و صرفاً در تبصره‌های قانون اساسی باقی خواهند ماند. هر هدفی به حجمی از قدرت نیازمند است. ایجاد زمینه‌های رشد و پیشرفت در میان مسلمانان، تابع استقلال امکانات و عقل جمعی آنان خواهد بود. اگر مسلمانان برای دو قرن آینده نوعی برنامه‌ریزی نمایند و اجتماعی میان آنها برای حصول به استقلال و شرکت دینی به وجود آید، طبعاً این کار عملی است».^(۳۰)

بر این اساس، ابتدا باید وضعیت و موقعیت مسلمانان در جهان مورد بررسی قرار گیرد. از نظر میزان پیروان مذاهب، در جهان، ۳۳/۰۳ درصد مسیحی، ۲۰/۱۲ درصد مسلمان، هندو ۱۳/۳۴ درصد، بودایی ۵/۸۹ درصد، سیک ۰/۳۹ درصد، یهودی ۰/۲۳ درصد، مذاهب دیگر ۱۲/۶۱ درصد، غیرمذهبی ۱۲/۰۳ درصد و بی‌دین، ۲/۳۶ درصد می‌باشند^(۳۱)؛ اما به رغم اینکه مسلمانان دومین میزان جمعیت را در میان پیروان مذاهب دارند، بیشترین افراد بی‌سواد نیز در میان همین کشورهاست. بیش از دو سوم جمعیت بی‌سواد، تنها در ۸ کشور هند، چین، بنگلادش، پاکستان، نیجریه، اتیوپی، انزویزی و مصر زندگی می‌کنند. از تمام بی‌سوادان بزرگ‌سال جهان، دوم سوم آن زنان هستند و نرخ سواد بسیار پایین، به سه منطقه جنوب و غرب آسیا، آفریقای جنوب صحراء، و دولت‌های عرب تعلق دارد که یک‌سوم مردان و نیمی از زنان آن بی‌سواد هستند.^(۳۲) از نظر صادرات و واردات جهانی، تقریباً ۴۰ درصد صادرات و واردات جهان در اختیار چند کشور آمریکا، آلمان، فرانسه، بریتانیا و چین و ژاپن است.^(۳۳) ۲۹ درصد کل جمعیت جهان مسلمان هستند و از این تعداد، ۸۵ درصد سنی و ۱۵ درصد شیعه می‌باشند. (جدول شماره ۲)

جدول شماره ۲ - درصد جمعیت مسلمان جهان

ردیف	شاخص	تعداد جمعیت	درصد جمعیت
۱	کل جمعیت جهان	۴/۹۹۲/۶۶۳/۵۶۰	۱۰۰
۲	کل جمعیت مسلمان	۱/۴۶۱/۸۱۳/۵۵۹	۲۹
۳	کل جمعیت سنی از جمعیت مسلمان	۱/۲۳۷/۴۰۴/۱۹۲	۸۵
۴	کل جمعیت شیعه از جمعیت مسلمان	۲۱۸/۳۷۱/۷۷۷	۱۵

Source: Islamic World / Demographics of Islam – Wikipedia, the Free Encyclopedia. htm, 2007, p. 3.

از نظر پراکندگی جمعیت مسلمانان جهان، آسیا با ۶۹/۳۳۶ درصد، آفریقا با ۲۷/۲۳ درصد، اروپا ۲/۹۸۷ درصد، آمریکا ۰/۸۲۲ درصد و اقیانوسیه با ۰/۲۵ درصد، بیشترین جمعیت را شامل می‌شوند.

جدول شماره ۳- جمعیت مسلمان در آسیا

ردیف	منطقه	کل جمعیت	جمعیت مسلمان	درصد مسلمان	درصد از کل جمعیت مسلمان جهان
۱	آسیای مرکزی	۹۲/۰۱۹/۱۶۶	۷۶/۱۰۵/۹۶۲	۸۲/۷۰۲	۵/۱۰۵
۲	شرق آسیا	۱/۵۲۷/۹۶۰/۲۶۱	۳۹/۶۰۹/۳۵۰	۲/۵۹۲	۲/۶۸۳
۳	خاورمیانه	۲۷۴/۷۷۵/۰۲۷	۲۵۲/۲۱۹/۸۳۲	۹۱/۷۹۱	۱۷/۰۸۵
۴	جنوب آسیا	۱/۴۳۷/۳۲۶/۶۸۲	۴۵۶/۰۶۲/۶۴۱	۲۸/۹۴۷	۲۸/۱۸۴
۵	جنوب شرقی آسیا	۵۷۱/۳۳۷/۰۷۰	۲۳۹/۵۶۶/۲۲۰	۴۱/۹۳۱	۱۶/۲۲۸
۶	جمع کل	۳/۹۰۳/۴۱۸/۷۰۶	۱/۰۲۳/۵۶۴/۰۰۵	۲۶/۲۲۲	۶۹/۳۳۶

Source: Islamic World / Demographics of Islam – Wikipedia, the Free Encyclopedia. Htm. 2007, p. 4.

جدول شماره ۴- جمعیت مسلمان در آفریقا

ردیف	منطقه	کل جمعیت	جمعیت مسلمان	درصد مسلمان	درصد از کل جمعیت مسلمان جهان
۱	آفریقای مرکزی	۹۷/۶۶۵/۶۶۰	۱۵/۳۴۷/۳۳۲	۱۵/۷۱۴	۰/۸۵۲
۲	آفریقای شرقی	۲۸۳/۷۶۵/۰۲۱	۸۱/۸۹۰/۵۶۴	۲۸/۸۵۹	۴/۴۹۷
۳	شمال آفریقا	۲۰۰/۵۱۹/۵۰۲	۱۷۹/۶۲۳/۴۷۷	۸۹/۵۷۹	۱۲/۱۹۹
۴	جنوب آفریقا	۵۴/۰۵۵/۰۰۰	۸۸۵/۴۷۴	۱/۶۳۹	۰/۶۰۵
۵	غرب آفریقا	۲۶۵/۰۰۵/۷۴۰	۱۳۴/۵۷۷/۷۸۵	۵۰/۷۸	۹/۰۷۷
۶	جمع کل	۹۰۱/۰۱۰/۹۲۳	۴۱۲/۳۲۴/۶۳۲	۴۵/۷۶۲	۲۷/۲۲۳

Source: Islamic World / Demographics of Islam – Wikipedia, the Free Encyclopedia. Htm. 2007, p. 5.

جدول شماره ۵- جمعیت مسلمان در اروپا

ردیف	منطقه	کل جمعیت	جمعیت مسلمان	درصد مسلمان	درصد از کل جمعیت مسلمان جهان
۱	بالکان	۶۵/۴۰۷/۶۰۹	۸/۱۶۵/۱۳۷	۱۲/۴۸۳	۰/۰۵۳
۲	اروپای مرکزی	۷۴/۵۱۰/۲۴۱	۵۲۱/۲۸۴	۰/۷	۰/۰۳۵
۳	اروپای شرقی	۲۱۲/۸۲۱/۲۹۶	۲۱/۸۲۹/۸۲۹	۱۰/۲۵۶	۱/۴۷۹
۴	اروپای غربی	۳۷۵/۸۳۲/۵۰۷	۱۳/۵۷۷/۱۱۶	۳/۶۱۳	۰/۹۲
۵	جمع کل	۷۲۸/۵۷۱/۷۰۳	۴۴/۰۹۰/۳۶۶	۶/۰۵۳	۲/۹۸۷

Source: Islamic World / Demographics of Islam – Wikipedia, the Free Encyclopedia. Htm. 2007, p. 6.

جدول شماره ۶- جمعیت مسلمان در آمریکا و اقیانوسیه

ردیف	منطقه	کل جمعیت	جمعیت مسلمان	درصد مسلمان	درصد از کل جمعیت مسلمان جهان
۱	کارائیب	۲۳/۸۰۹/۶۲۲	۱۵/۸۶۰	۰/۰۶۷	۰/۰۰۱
۲	آمریکای مرکزی	۴۲/۲۲۳/۸۴۹	۸۴/۰۳۵	۰/۱۹۹	۰/۰۰۶
۳	آمریکای شمالی	۴۴۶/۰۸۸/۷۴۸	۵/۱۱۵/۸۹۲	۱/۱۴۷	۰/۳۴۷
۴	آمریکای جنوبی	۳۷۱/۰۷۵/۵۳۱	۴/۵۱۴/۷۱۶	۱/۰۷۳	۰/۲۶۹
۵	جمع کل	۸۸۳/۱۹۷/۷۵۰	۹/۷۳۰/۵۰۳	۲/۷۰۵	۰/۸۲۲

جمعیت مسلمان در اقیانوسیه

اقیانوسیه	۶	۳۰/۵۶۴/۵۲۰	۳۷۲/۹۶۸	۱/۲۲	۰/۰۲۵

Source: Islamic World / Demographics of Islam – Wikipedia, the Free Encyclopedia. Htm. 2007, pp. 7-8.

در عین حال، از نظر ویژگی‌های اقتصادی، سازمان کنفرانس اسلامی تنها ۹/۱۴ درصد از تولید ناخالص جهان، ۱۰/۱۰ درصد صادرات و ۷/۱۲ درصد واردات جهانی را به خود اختصاص داده که با توجه به جمعیت ۲۹ درصدی مسلمانان، وضعیت در خور توجهی محسوب نمی‌شود (جدول شماره ۷).

جدول شماره ۷- وضعیت اقتصادی سازمان کنفرانس اسلامی

ردیف	واحد	تولید ناخالص GDP به دلار	درآمدسرانه به دلار	صادرات به دلار	وارادات به دلار
۱	سازمان کنفرانس اسلامی	۵/۵۴۰/۴۹۵/۰۰۰/۰۰۰	---	۱/۰۴۲/۹۱۰/۶۰۰/۰۰۰	۷۳۳/۷۴۷/۱۰۰/۰۰۰
۲	جهان	۶۰/۶۳۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰	---	۱۰/۳۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰	۱۰/۳۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰
۳	اتحادیه اروپا	۱۲/۱۸۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰	۲۸/۱۰۰	۱/۳۱۸/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰	۱/۴۰۲/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰
۴	آمریکا	۱۲/۳۱۰/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰	۴۱/۶۰۰	۹۲۷/۵۰۰/۰۰۰/۰۰۰	۱/۷۲۷/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰
۵	چین	۸/۸۸۳/۰۰۰/۰۰۰/۰۰۰	۷/۸۰۰	۷۵۲/۲۰۰/۰۰۰/۰۰۰	۶۳۱/۸۰۰/۰۰۰/۰۰۰

Source: Economy of the OIC – Wikipedia, the Free Encyclopedia, htm, 2007, p3.

جدا از سازمان کنفرانس اسلامی، سازمان همکاری اقتصادی (اکو) نیز سازمانی اقتصادی متتشکل از کشورهای مسلمان پیرامون ایران است. سهم اکو در تراز مالی جهان در سال ۲۰۰۰ ۱/۴۲ میلیارد دلار واردات و ۱/۳۲ میلیارد دلار صادرات بوده است. یعنی در این سال، تراز مالی اکو ۱۰ میلیون دلار منفی بوده است. همین تراز مالی، در سال ۲۰۰۵ به واردات ۲/۰۶ میلیارد دلار و صادرات ۱/۹۳ میلیارد دلار رسیده است. یعنی ۱۳ میلیون تراز منفی داشته و در طی ۵ سال، این تراز منفی ۳ میلیون دلار افزایش داشته است.^(۳۴)

در کنار این وضعیت اقتصادی، ایران عضو کشورهای صادرکننده نفت نیز می‌باشد که عمده‌تاً کشورهای اسلامی و به ویژه شیخنشین‌های خلیج فارس هستند. اوپک به تنها ۵۰/۳۵٪ درصد نفت جهان را در سپتامبر ۲۰۰۷ تأمین نموده است.^(۳۵) در عین حال، شش کشور عضو شورای همکاری خلیج فارس، تقریباً ۴۰۶ میلیارد بشکه از ۱/۳۱۲ تریلیون بشکه ذخیره ثابت شده نفت جهان و بیش از ۷۰ تریلیون متر مکعب از ۱۷۲/۸ درصد از شرکای صادراتی و وارداتی آنها را آمریکا، چین، کره جنوبی، ژاپن، فرانسه، بریتانیا، ایتالیا، هند، آلمان و تایلند تشکیل می‌دهند که در عداد کشورهای مسلمان نیستند.^(۳۶) این وضعیت در مورد ایران هم صدق می‌کند. شرکای صادراتی ایران در سال ۲۰۰۶، به ترتیب ژاپن ۱۴ درصد، چین ۱۲/۸ درصد، ترکیه ۷/۲ درصد، ایتالیا ۶/۳ درصد، کره جنوبی ۶ درصد و هلند ۴/۶ درصد بوده‌اند؛

يعنى اگر ترکيه استشنا شود، مابقى شركای صادراتی عمدہ ما از کشورهای غیراسلامی هستند. در عین حال، شركای وارداتی در همین سال، به ترتیب آلمان ۱۲ درصد، چین ۱۰/۵ درصد، امارات ۹/۴ درصد، فرانسه ۵/۶ درصد، ایتالیا ۴/۵ درصد، کره جنوبی ۴/۵ درصد و روسیه ۴/۵ درصد گزارش شده‌اند؛ يعنی از شركای وارداتی عمدہ ما، از کشورهای اسلامی، تنها امارات در مقام سوم با ۹/۴ درصد قرار دارد. (۳۷)

اين آمار و ارقام، نشانگر آن است که کشورهای اسلامی، به رغم داشتن جمعیت فراوان و بازار مصرفی قابل توجه، از وضعیت اقتصادی - اجتماعی مناسبی در سطح جهان برخوردار نیستند. نکته مهم دیگر، به ویژه در پیرامون کشور ما، این است که روابط بین کشورهای اسلامی عمدتاً با جهان غرب و کشورهای توسعه‌یافته اقتصادی است. از آنجا که زیرساخت‌های اقتصادی کشورهای اسلامی ضعیف، مشابه و در برخی رانتی است، امکان ارتباط اقتصادی مناسبی بین آنها وجود ندارد.

بر این اساس، با توجه به وضعیت اقتصادی نازل، پراکندگی جمعیتی و سطح کم مبادلات اقتصادی و اجتماعی، توجه به وحدت اسلامی بسیار آرمان‌گرایانه خواهد بود. در این وضعیت، این پرسش مطرح می‌شود که آیا راهبرد انسجام اسلامی نیز با توجه به مشکلات موجود، غیرعملی است؟ مطابق این راهبرد، اگرچه وحدت اسلامی بسیار ایده‌آل است، ولی دست‌یابی به انسجام اسلامی نیز راهی آسان، بی‌دردسر و هموار نیست و مسیر طولانی، بلندمدت و همراه با پشتکار در میان کشورهای اسلامی را می‌طلبد. بر این اساس، به جای تأکید بر مبادلات استراتژیک و ائتلافی، باید در زمینه مبادلات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بین کشورهای اسلامی افق‌گشایی گردد و از حدائق‌ها شروع نموده و آن را به میزان قابل توجهی افزایش داد. این کار نیازمند همکاری در تأسیس بانک اطلاعات کشورهای اسلامی، ایجاد ارتباطات غیررسمی، دانشگاهی، پارلمان و دوستی دو یا چندجانبه، افزایش همکاری‌های مختلف خیریه، سوادآموزی، بهداشتی، صنعتی و اقتصادی، توسعه و مانند آنهاست. این مسیر نه تنها حساسیت کمتری دارد، بلکه تجارت متعدد اتحاد سیاسی بین کشورهای اسلامی، مثل اتحادیه عرب، شورای وحدت اقتصادی عرب، بازار مشترک عربی و شورای همکاری خلیج‌فارس چندان موفقیت‌آمیز نبوده است. این نوع همکاری‌های غیرسیاسی و فنی را نباید در میان کشورهای اسلامی ناچیز

شمرد. به دلیل آنکه نوع نگاه سیاست خارجی ما و کشورهای اسلامی اینگونه نبوده و در عین حال وابستگی جدی به هم نداشته‌اند، روابط کشورهای اسلامی رو به سردی و واگرایی نهاده و هر تحرکی انکاس منفی بیشتری داشته است. برای نمونه، می‌توان به همکاری فنی ایران و شورای همکاری خلیج‌فارس در مورد برنامه هسته‌ای اشاره کرد. ایران می‌تواند با مشارکت‌دادن کشورهای منطقه خلیج فارس در برنامه هسته‌ای خود، چیزی شبیه مدل آژانسین – برزیل را در منطقه پیاده نماید. این دو کشور آمریکای لاتین، به رغم رقابت فراوان با یکدیگر، امروزه زیر نظر آژانس بین‌الملل انرژی اتمی در زمینه فناوری تولید برق، رادیوایزوتوپ‌ها، سوخت کشتی‌ها و دیگر جنبه‌ها همکاری می‌کنند. ایران نیز می‌تواند در زمینه شیرین‌کردن آب، کویرزدایی و تولید برق منطقه، نیروگاه بوشهر را به قطب هسته‌ای منطقه تبدیل نماید. این امر حساسیت‌ها پیرامون برنامه هسته‌ای ایران را کاهش داده، توان مالی کشورهای شیخنشین را به خدمت می‌گیرد و از هزینه‌کردن بیشتر کشورهای اسلامی در مسائل هسته‌ای در مناطق نزدیک به هم جلوگیری می‌کند.^(۳۹) بر این اساس، افزایش و بهبود وضعیت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی کشورهای اسلامی، امکان ارتباط، همکاری و انسجام بیشتر آنها را فراهم می‌سازد و توان اقتصادی و سیاسی‌شان را در جهان ارتقا می‌دهد.

نتیجه‌گیری

مقاله حاضر در صدد بوده تا نشان دهد که راهبرد انسجام اسلامی، مبتنی بر روابط عادی میان کشورهای اسلامی، می‌تواند نسبت به دو راهبرد گذشته سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در رابطه با کشورهای اسلامی، مؤثرتر باشد. به واقع، «مطالعه روابط عادی میان دولت‌ها – یعنی روابطی که خبرساز نیستند، زیرا احتمالاً به بحران منجر نمی‌شوند – اهمیت دارد؛ چرا که این نوع فعالیت‌های «عادی»، صلح را برقرار می‌سازد و مبنای چیزهای زیادی مانند گسترش تجارت، تقویت رفاه عمومی، ارتقای سطح زندگی، تخفیف مصائب بشری و بسیاری از فعالیت‌های وابسته به توسعه اقتصادی می‌شود که برای آنها ارزش قائلیم». ^(۴۰) به عبارت دیگر، هدف از این رویکرد، پاسخ به این مسئله است که چرا برخی عدم توافق‌ها به صورت مسالمت‌آمیز رفع می‌گردند، در حالی که در شرایط دیگر منجر به جنگ می‌شوند. اینکه

در اسلام فرق متعددی وجود دارند، امری طبیعی است. زایش و تکامل طبیعت در فعل و انفعالات و وجود تفاوت‌های مختلف است؛ اما نکته اختلاف برانگیز این است که تمامی این فرق، حقیقت را از آن خود می‌دانند و معتقدند که تنها مذهب و گرایش مذهبی آنها بیان حقیقت است و هر آنچه غیر گوید، باطل و مذموم می‌باشد. حکومت‌های اسلامی از مذاهب مختلف و با توجه به رقابتی که بین همسایگانشان وجود داشت، در جهت حفظ قدرت خود استفاده می‌کردند و مذاهب مختلف حالت نوعی ایدئولوژی را یافته و کانون مستقل فکری در جامعه از بین رفته بود. در عین حال، هر جامعه‌ای که کانون فکری مستقلی نداشته باشد، خواه ناخواه محکوم به زوال است.^(۴۱) بر این اساس، رویکرد انسجام اسلامی کمک می‌کند تا هر موضوعی که امکان حساسیت‌زایی را داشته باشد، با توجه به افزایش مبادلات بین کشورهای اسلامی، به سرعت وارد مرحله بحرانی نشود. در عین حال، آشنایی بیشتر کشورهای اسلامی، امکان اجماع آنها را در سطوح مختلف منطقه‌ای و جهانی فراهم می‌سازد. همچنین، کشورهای اسلامی باید ضمن تأکید بر اشتراکات، از دامن زدن به وجوده تحریک‌زا پرهیز نمایند. به تعبیر شیخ محمد رشید رضا – صاحب تفسیر المنار – :

«در اشتراکات با یکدیگر همکاری کنیم و هر یک از ما دیگری را در مورد

اختلاف معذور بدارد»^(۴۲).

یادداشت‌ها

۱. علی‌اکبر ولایتی، «نبرد سرنوشت»، همشهری دیپلماتیک، سال دوم، شماره سیزدهم، نیمه دوم اردیبهشت، ۱۳۸۶، ص ۴.
۲. مصطفی بروجردی، «انسجام به جای وحدت: راهکار واقع‌بینانه برای نزدیکی کشورهای عضو سازمان کنفرانس اسلامی»، همشهری دیپلماتیک، پیشین، ص ۱۲.
۳. علی‌اکبر ولایتی، پیشین، ص ۵.
۴. آیت‌الله تسخیری، «همکاری اسلامی؛ پیگیری وحدت اسلامی در بستر تقریب مذاهب»، همشهری دیپلماتیک، پیشین، ص ۲.
۵. علی‌اصغر کاظمی، نظریه‌های همگرایی در روابط بین‌الملل: تجربه جهان سوم، تهران، قومس، ۱۳۷۵، ص ۶۸.
۶. تئودور کولومبیس و جیمز وولف، «کارکردگرایی و همگرایی منطقه‌ای در عرصه نظری و عملی»، در جمعی از نویسنده‌گان، نظریه‌های روابط بین‌الملل، وحید بزرگی، تهران، مؤسسه انتشارات جهاد دانشگاهی، ۱۳۷۵، ص ۸۹۶.
۷. چادویک اف. الجر، «وظیفه‌گرایی و وحدت به عنوان برخوردهایی به سازمان بین‌المللی»، در ژرژ ابی صعب (ویراستار) مفهوم سازمان بین‌المللی، ایرج پاد، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۲؛ ۱۶۹ – ۱۶۷.
۸. کولومبیس و وولف، پیشین، ص ۸۹۳.
۹. جیمز دوئرتی و رابرت فالترگراف، نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، علیرضا طیب و وحید بزرگی، تهران. قومس، ۱۳۷۶، ص ۶۷۵۰.
۱۰. همان، ص ۶۶۸.
۱۱. همان، ۶۷۳.
۱۲. رابرت کیوهن و جوزف نای، «نظریه وایستگی متقابل»، نظریه‌های متعارض در روابط بین‌الملل، پیشین، ص ۹۴۷.
۱۳. جوزف فرانکل، نظریه معاصر روابط بین‌الملل، وحید بزرگی، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۱، ص ۹۱.

۱۴. انوشهروان احتشامی، سیاست خارجی ایران در دوره سازنده‌گی، ابراهیم متقی و زهره پوستین‌چی، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸، ص ۲۰۲.
۱۵. اندره لینکلیتر، آرمان‌گرایی و واقع‌گرایی، لی‌لار سازگار، تهران، وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۸۵، صص ۶-۷.
۱۶. منوچهر محمدی، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران؛ اصول و مسایل، تهران، دادگستر، ۱۳۷۷، ص ۶۸.
۱۷. در این زمینه به منابع زیر رجوع شود:
 - محمدرضا تاجیک، سیاست خارجی؛ عرصه فعدان تصمیم و تدبیر، تهران، فرهنگ گفتگان، ۱۳۸۳.
 - بیژن ایزدی، درآمدی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، قم، دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، ۱۳۷۷.
 - هادی نخعی، توافق و تراحم مفاسع ملی و مصالح اسلامی؛ برسی تطبیقی سیاست خارجی دولتهای اسلامی، تهران، وزارت امور خارجه، موسسه چاپ و انتشارات ۱۳۷۶.
 - خمینی، روح الله، سیاست خارجی و روابط بین‌الملل از دیدگاه امام خمینی، تدوین علی راستانی بیرکی، تهران، موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۱.
 - سید جلال الدین دهقانی، «هویت و منفعت در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، در داود کیانی، مفاسع ملی جمهوری اسلامی ایران؛ تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۶.
 - نورمحمد نوروزی، «تحول گفتمان سیاسی و پویایی در الگوی کنش سیاست خارجی ایران»، راهبرد، شماره ۳۱، بهار ۱۳۸۳.
 - جواد منصوری، نظری بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۵.
۱۸. محمدرضا تاجیک، پیشین، صص ۸۷-۸۶.
۱۹. منوچهر محمدی، پیشین، ص ۲۰۳.
۲۰. محمد جواد لاریجانی، مقولاتی در استراتژی ملی، تهران، مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۶۹، ص ۴۹. این نظریه، اخیراً همچنان توسط پدیدآورنده آن مورد دفاع قرار گرفت. برای مطالعه آن رجوع شود به:
- محمد جواد لاریجانی، «بازخوانی دکتری ام القراء»، گفت و گوی هادی خسروشاهین با محمد جواد لاریجانی، همشهری دیپلماتیک، سال اول، شماره یازدهم، نیمه بهمن، ۱۳۸۵.
۲۱. دانیل بیمان و دیگران، «سیاست خارجی ایران به کدامین سو می‌رود؛ رادیکالیزم یا محافظه‌کاری؟»، حسین دادرند، گزارش راهبردی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱، ص ۷.
۲۲. منوچهر محمدی، پیشین، ص ۳۵.
۲۳. جواد منصوری، پیشین، ص ۱۸۰.

.۲۴. محمد جواد لاریجانی، پیشین، ص ۴۷.

25. Kamran Mofid, *The Economic Consequences of the Gulf War*, London: Routledge, 1990.

.۲۶. منوچهر محمدی، پیشین، ص ۵۲

.۲۷. همان، ص ۷۳

.۲۸. نورمحمد نوروزی، پیشین، صص ۲۰۹ - ۲۰۸

.۲۹. ابراهیم متقی، «رویکرد نخبگان در فرایند سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، در حسین نوروزی (به کوشش)، *نگاهی به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، زیر نظر نسرین مصفا، تهران، وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۸۵، صص ۶۷ - ۶۵.

.۳۰. محمود سریع القلم، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران؛ بازبینی نظری و پارادایم ائتلاف*، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۷۹، صص ۵۴ - ۵۳.

31. CIA, *Factbook*, World, 2007, p.2.

32. Ibid, p.4.

33. Ibid, p.5.

34. ECO Secretariate Website, 2007, p.2.

35. World Oil. Com – Industry Statistics, 2007, p. 7.

36. CIA, *Factbook*, the GCC Countries.

37. CIA Factbook- Iran.

.۳۸. آلسادایر دوایسلد، و جرالد ج. بیلک، *جغرافیای سیاسی خاورمیانه و شمال آفریقا*، دره میرحیدر(مهاجرانی)، تهران، وزرات امور خارجه، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، مرکز مطالعات خلیج فارس، ۱۳۷۰، صص ۳۵۷ - ۲۹۸.

.۳۹. سویل ماکری، «بازنگری در رویکردهای منطقه‌ای جمهوری اسلامی ایران در خلیج فارس»، در *همایش خلیج فارس و توان هسته‌ای صلح‌آمیز جمهوری اسلامی ایران*، دانشگاه اصفهان، ۷ - ۶ اسفند، ۱۳۸۵، صص ۵۶ - ۵۷.

.۴۰. کی. جی. هالستی، *مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل*، بهرام مستقیمی و مسعود طارم‌سری، تهران، وزارت امور خارجه، مؤسسه چاپ و انتشارات، ۱۳۷۳، ص ۷۵۶.

.۴۱. داود غرایاق زندی، «وحدت اسلامی؛ موانع و راهکارها»، در سیدجلال میرآقایی (ویراسته)، *جهان اسلام: مشکلات و راهکارها*، تهران، مجتمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، ۱۳۷۹، صص ۱۲۷ - ۱۲۵.

.۴۲. شیخ یوسف القرضاوی، «شناخت صحیح: مبانی منشور وحدت از دیدگاه اهل سنت»، *همشهری دیپلماتیک*، سال دوم، شماره سیزدهم، نیمه دوم اردیبهشت، ۱۳۸۶، ص ۱۰.

شکاف شیعی – سُنی در اسلام سیاسی و پیامدهای آن برای جمهوری اسلامی

* فرامرز تقی‌لو

چکیده

ایالات متحده آمریکا پس از اشغال افغانستان و عراق، در پی حادثه ۱۱ سپتامبر، به گونه‌ای ناخواسته موقعیت جمهوری اسلامی ایران را در منطقه تقویت کرده است. این پیامد ناخواسته و تلاش ایران برای دست‌یابی به انرژی هسته‌ای، آمریکا را بر آن نموده تا با بزرگنمایی تهدید ایران برای منطقه، از شکاف‌ها و تضادهای موجود در خاورمیانه برای مهار و تضعیف جمهوری اسلامی ایران بهره‌برداری نماید. در این صورت، نوعی همگرایی میان آمریکا، اروپا، اسرائیل، دولتهای عربی و بنیادگرایان سُنی علیه ایران و گروههای شیعه در عراق و جنوب لبنان به وجود خواهد آمد که تهدیدی علیه منافع و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران است.

کلیدواژه‌ها: اسلام‌گرایی سیاسی، وحدت اسلامی، امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، دموکراسی، حقوق بشر.

* آقای تقی‌لو دانشجوی دکترای علوم سیاسی در دانشگاه تهران و عضو سابق گروه مطالعات ایران در پژوهشکده مطالعات راهبردی می‌باشد.

مقدمه

اختلاف میان شیعه و سنی در جهان اسلام، در ادوارهای مختلف تاریخی، باشد و ضعف و با جلوه‌ها و آثار مختلف اجتماعی و سیاسی، همواره وجود داشته است. در عین حال، شکاف میان شیعه و سنی، به دلیل اهمیت آن در قالب گفتمان سراسری اسلام سیاسی که در برابر غرب و در قرن معاصر به وجود آمده است، شایسته توجه و موشکافی می‌باشد. اسلام سیاسی در راستای هویت‌یابی در برابر استعمار و اشغال، تحکیر و تبعیض غرب، به مثابه نوعی گفتمان از دل جوامع اسلامی و از مجرای ذهنیت نیروهای اجتماعی و سیاسی مسلمان بروند گوشیده است. بر همین اساس، یگانگی و انسجام این گفتمان هویت‌بخش به نیروهای سیاسی اسلام‌گرا در جوامع اسلامی، به ویژه خاورمیانه، از یک سو مرهون دیگری یا دشمن مشترک به نام «غرب» و از سوی دیگر، مدیون تلاش نخبگان اسلام‌گرا برای رویارویی با چالش‌ها و بحران‌های بالقوه و بالفعلی است که جوامع اسلامی در جهان معاصر با آنها روبرو می‌شوند.^(۱) آنچه در این میان می‌تواند نیروهای اسلام‌گرای شیعه و سنی را در صفتی واحد قرار داده و از تشدید شکاف میان آنها بکاهد، مواجهه با توسعه‌طلبی «عربی» است که به ویژه در طول قرن بیستم و به دنبال جنگ‌های جهانی اول و دوم، اکثر جوامع اسلامی را تحت تأثیر قرار داده است. توسعه‌طلبی عربی به دنبال فروپاشی بلوک شوروی و حادثه یازده سپتامبر ۲۰۰۱، با جلوه‌های «آمریکایی»، همچنان کشورهای اسلامی منطقه خاورمیانه را با چالش و تلاطم مواجه ساخته است. آمریکا، در تلاشی توسعه‌طلبانه، بر آن است تا اسلام سیاسی را به عنوان جریانی عقل‌ستیز، خشونت‌گرا و سابل تروریسم معرفی نموده و از آن تصویری همچون «تهدید امنیتی حاد» برای منافع آمریکا و غرب عرضه نماید.

در قالب چنین تصویری، معرفی نمایندگان اسلام سیاسی به مثابه جریان‌هایی عقل‌ستیز، فرقه‌گرا و خشونت‌طلب که نه تنها قادر به سازگاری خود با اصول و معیارهای پذیرفته شده جهانی همچون دمکراسی و حقوق بشر نیستند، بلکه در میان خود نیز دچار چنان تضادهایی هستند که به حذف خشونت‌آمیز هم‌دیگر اقدام می‌نمایند، ترفندهایی هستند که برای بی‌اعتبارسازی سراسری گفتمان اسلام سیاسی و نیروهای اسلام‌گرا به کار گرفته می‌شوند.^(۲) بدین ترتیب، تقویت و تشدید شکاف میان نیروهای اسلام‌گرا در کشورهای منطقه از طریق

تشدید شکاف‌های فرقه‌ای، مذهبی، قومی و ملی، برای از هم پاشیدن گفتمان سراسری اسلام‌گرایی و تضعیف نیروهای اسلام‌گرا، به صورت هدفی استراتژیک برای توسعه‌طلبی آمریکایی در منطقه خاورمیانه اهمیت پیدا می‌کند.

در این میان، به دنبال حوادث ۱۱ سپتامبر و اشغال افغانستان و عراق که با هدف مبارزه با تروریسم و استقرار حکومت‌های دمکراتیک و کارآمد انجام گرفت، موضع جمهوری اسلامی ایران در منطقه تقویت شد و این از پیامدهای ناخواسته هجوم آمریکا بوده است. تقویت موضع جمهوری اسلامی، به عنوان حامی اصلی اسلام سیاسی در منطقه، در برابر آمریکا و در کنار آن طرح پرونده هسته‌ای در چند سال اخیر، موجب شده تا آمریکا برای بزرگنمایی تهدید ایران که با هدف مهار آن صورت می‌گیرد، از شکاف‌ها و اختلاف‌های ممکن در منطقه برضد ایران سود جوید. بر همین اساس، آمریکا از بروز شکاف میان شیعه و سنی و هدایت آن علیه جمهوری اسلامی و همچنین شکاف میان دولت‌های عربی منطقه و ایران در جهت تقویت قدرت خود در منطقه حمایت می‌کند. نفوذ ایران در میان شیعیان عراق و لبنان همراه با پافشاری آن بر حق خود نسبت به ائزی هسته‌ای و عدم عقب‌نشینی از آن، نگرانی‌های عمدۀ آمریکا و غرب در منطقه خاورمیانه هستند. آمریکا و اروپا، برای رویارویی با این نگرانی‌ها، در صدد بهره‌گیری از شکاف‌های ممکن در منطقه بر ضد جمهوری اسلامی ایران می‌باشند و بر همین اساس به بزرگنمایی تهدید شیعه و ایران در منطقه می‌پردازند تا انتلافی منطقه‌ای علیه جمهوری اسلامی ایران را شکل دهنند.

مطابق آنچه گفته شد، فرضیه مقاله آن است که تقویت و تشدید شکاف میان شیعه و سنی در منطقه خاورمیانه، به ویژه در عراق و لبنان، در درازمدت، دارای پیامدهای منفی برای منافع جمهوری اسلامی است. در مقابل، یکپارچگی نیروهای اسلام‌گرا و همچنین کارآمدی گفتمان اسلام سیاسی در پاسخ‌گویی به چالش‌هایی همچون توسعه، عدالت و دمکراسی، موجب شکست استراتژی آمریکا در معرفی اسلام سیاسی به عنوان جریانی عقل‌ستیز، خشونت‌طلب و ناسازگار با ارزش‌های جهان‌شمول خواهد شد.

یکپارچگی و کارآمدی، به مثابه دو ارزش محوری گفتمان اسلام سیاسی، از یک سو می‌تواند با بسیج نیروهای اجتماعی و سیاسی منطقه علیه توسعه‌طلبی آمریکایی، ضامن حفظ

استقلال سیاسی و اقتصادی جوامع اسلامی باشد و از سوی دیگر با ارائه الگویی کارآمد در برآوردن معیارهای دمکراسی، عدالت اجتماعی و توسعه علمی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی، خود را از اتهام خشونت‌طلبی و ناسازگاری با ارزش‌های جهان‌شمول مبرا سازد.

الف. استیلاجویی غرب و شکاف در جهان اسلام

تکاپوی غرب برای گسترش حوزه نفوذ سیاسی، اقتصادی و نظامی خود، از قرن شانزده میلادی به بعد، با بروز اولین گسست و شکاف عمده در جهان اسلام میان سلسله صفویه در ایران و امپراطوری عثمانی، بر مبنای اختلاف مذهبی شیعی - سنی، همراه بوده است. هرچند پیداکردن دلیل محکم مبنی بر تأثیر غرب و به ویژه انگلستان بر چنین گسستی شاید چندان آسان نباشد، اما چالش امپراتوری عثمانی و پیشروی آن به سمت قلب اروپا و تهدید جهانی اروپایی - مسیحی و همچنین بازشدن پای انگلستان به حوزه هند در قرن شانزدهم و در قرن نوزدهم به خلیج فارس، نمی‌تواند در دامن زدن یا تشدید چنین شکافی بی‌تأثیر بوده باشد. رقابت سیاسی میان جهان اسلام و غرب، عنصر شکاف و تفرقه در جبهه مقابل را به عنوان استراتژی سیاسی و نظامی برای هر دو طرف به همراه داشته است.

با توجه به چنین واقعیتی است که غالب جنیش‌های سیاسی و اجتماعی نوظهور در جهان اسلام، از قرن نوزده و بیست میلادی، آرمان وحدت اسلامی را، به عنوان هدف استراتژیک طولانی‌مدت، مورد تأکید قرار داده‌اند؛ چنانکه می‌توان گفت یکی از مؤلفه‌های اساسی شکل‌دهنده به گفتمان اسلام سیاسی، مفهوم محوری وحدت اسلامی در برابر غرب و غرب‌گرایان در جوامع اسلامی بوده است. سید جمال الدین اسدآبادی، به عنوان یکی از اولین روشنفکران متعهد جوامع اسلامی، که به مشاهده ضعف و زوال کلی جوامع اسلامی در برابر غرب پرداخته بود، دو ارزش محوری را در دستور کار فعالیت فکری و سیاسی خود برای جهان اسلام قرار داده بود. این دو عبارت بودند از: «وحدة» و «پیشرفت» که بر مبنای آن و مطابق با تلقی سید جمال، جوامع اسلامی می‌توانستند به عزت و کرامت سیاسی اجتماعی و فرهنگی در برابر غرب دست یابند. تلاش برای آشتی میان اسلام و مدرنیته و از میان برداشتن

تعصب و قشریت نابجای فرقه‌ای و مذهبی، همواره به صورت اهداف اصلی سیدجمال و پیروان فکری او در جهان اسلام مطرح بوده است.^(۳)

وقوع تحولات عمدۀ جهانی در طول قرن بیستم و به ویژه بروز جنگ‌های جهانی اول و دوم، جلوه‌ای دیگر به مسأله شکاف در جهان اسلام داده است. به دنبال جنگ جهانی اول، که از نتایج آن فروپاشی و تجزیه امپراتوری عثمانی و سر برآوردن ملی‌گرایی‌های قومی در منطقه است، شکاف در جوامع اسلامی، بر مبنای اختلاف‌های مذهبی و قومی، نقش اساسی در تحکیم استیلای غرب در منطقه و دخالت‌های سیاسی و نظامی آن داشته است. در واکنش به چنین وضعیتی بود که نیروهای سیاسی و اجتماعی متعهد به اتحاد اسلامی، در برابر استیلای غرب، بر ضرورت کنارهادن اختلافات مذهبی و همگرایی حول محوریت اسلام تأکید کردند. چنانکه علمای شیعه عراق، در جنگ جهانی اول، با وجود اینکه تحت سلطه عثمانی سنی‌مذهب بودند، پیروان خود را به جنگ با دشمن مشترک یعنی انگلیس دعوت کردند و همچنین با رهبری قیام ملی عراق در سال ۱۹۲۰ علیه انگلستان، پیوندی نزدیک میان شیعه و سنی برقرار نمودند.^(۴)

علاوه بر این، شیعیان هند بعد از الغای خلافت عثمانی به دست مصطفی کمال (آتاتورک) و با وجود اختلاف مذهب با سینیان، همچنان بر وحدت اسلامی در برابر سیطره غرب تأکید داشتند. کنفرانس اورشلیم در سال ۱۹۳۱ که در آن نمایندگانی از ایران، عراق و شیعیان سوریه و هند حضور داشتند، بر محوریت مسائل جهان اسلام در برابر غرب استوار بود؛ چنانکه حمید عنایت به نقل از گیب می‌نویسد: «هرگز در طول تاریخ اسلام سابقه نداشت که سنی و شیعه در مسائل و مشکلات مشترکشان اینچنین تعاطی فکر و امعان نظر کنند.»^(۵)

پس از قرار گرفتن منطقه خاورمیانه تحت قیومیت فرانسه و انگلیس به دنبال جنگ جهانی اول و شکل‌گیری کشورهای جدید در خاورمیانه همچون عراق، اردن، سوریه، لبنان و عربستان سعودی، که بر مبنای ملی‌گرایی قومی عربی و همچنین شکاف مذهبی بر پایه شکل‌گیری و گسترش مذهب وهابیت پی گرفته می‌شد، پس از جنگ دوم جهانی، جوامع اسلامی خاورمیانه به عرصه‌ای برای دخالت قدرت‌های غربی همچون انگلستان، فرانسه و در نهایت آمریکا تبدیل شدند. این شکاف و اختلاف در میان مسلمانان، بسترها لازم برای تولد

دولت یهودی در فلسطین اشغالی را فراهم آورد. با این حال، مسأله فلسطین تنها بعد از جنگ جهانی دوم و همچنین وقوع جنگ‌های میان اعراب و اسرائیل در دهه ۱۹۶۰ بود که زمینه‌های وحدت و شکاف در برابر غرب را شکل می‌داد. این زمینه‌ها، ریشه در رشد و گسترش ملی‌گرایی در جوامع اسلامی داشت که از یک سو منجر به ائتلاف سراسری اعراب علیه اسرائیل و از سوی دیگر موجب پی‌گیری سیاست‌های آشتی‌جویانه با اسرائیل از جانب شاه مخلوع ایران و در نتیجه، بروز کدورت میان اعراب و ایران گردید.

با این حال، اگر از منظر نیروهای فکری و اجتماعی فعال در جوامع اسلامی، بعد از جنگ جهانی دوم و به ویژه دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ به بعد، به مسأله بنگریم، شاهد شکل‌گیری نوعی جریان سراسری غرب‌ستیز خواهیم بود که در همه کشورهای اسلامی، از مصر و سوریه و ایران تا پاکستان و هند به وجود آمده است. این جریان فکری و اجتماعی، که از آن می‌توان به گفتمان اسلام سیاسی یاد کرد، اساساً در برابر غرب و غرب‌گرایی که مظاهر عینی آن مداخله‌جویی اروپا و آمریکا و دولت‌های پیرو غرب و نخبگان غرب‌گرا بود، ظهور یافت. مسأله فلسطین و ناتوانی یا ناکفایتی دولت‌ها و نخبگان حاکم بر جوامع اسلامی در تأمین استقلال، عزت و هویت جوامع اسلامی، از عمدۀ‌ترین مسائلی بود که نیروهای اسلام‌گرا حول محوریت آن به همگرایی و وحدت رسیدند.^(۶)

بر همین اساس، ضرورت وحدت میان شیعه و سنی و کاستن از اختلافات مذهبی، در دستور کار نخبگان فکری، علماء و اندیشمندان جهان اسلام قرار گرفت. فتوای شیخ محمود شلتوت، رئیس دانشگاه الازهر در سال ۱۹۵۹، مبنی بر جواز پیروی از فقه شیعه، به معنای به رسمیت شناختن تشیع در ردیف چهار مذهب فقهی اهل سنت^(۷) بود، که می‌توانست قدمی قابل توجه در راستای وحدت شیعه و سنی باشد. فعالیت روحانیت مبارز شیعه ایران علیه سیاست‌های غرب‌گرایانه و حامی اسرائیل دولت پهلوی نیز، جبهه متحدی میان تشیع ایرانی و تسنن عربی ایجاد کرد؛ چنانکه روحانیت مذکور احترام قابل ملاحظه‌ای در محافل سنی و عربی پیدا کرد.^(۸) علاوه بر این، فتوای امام خمینی(ره) در اکتبر سال ۱۹۷۹، مبنی بر جواز اقامه نماز پشت سر اهل سنت،^(۹) تأثیر بسیار قابل توجهی در وحدت شیعه و سنی در راستای مبارزه جهانی اسلام با نفوذ غرب و غرب‌گرایان داشته است. بدین ترتیب، می‌توان گفت که

اسلام سیاسی، به عنوان جریانی فکری و اجتماعی که به دنبال حفظ استقلال و هویت جهان اسلام در برابر غرب می‌باشد، وحدت میان مسلمانان و کاستن از شکاف میان آنها را همواره به عنوان یکی از اهداف اولیه خود قرار داده است.

پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، ایده وحدت اسلامی در مقابل غرب و دولت‌ها و نیروهای پیرو غرب در کشورهای اسلامی را تقویت کرد و با وجود بروز تنش‌هایی همچون فاجعه حج در سال ۱۳۶۶، با برگزاری کنفرانس‌های تقریب مذاهب اسلامی و همچنین فعالیت سازمان کنفرانس اسلامی، زمینه‌های مناسبی برای رفع اختلاف‌ها و شکاف‌ها فراهم آورده است. آنچه در این میان، در دهه‌های ۱۹۸۰ و اوایل ۱۹۹۰، موجب بروز تضادهای عمدۀ در جهان اسلام شد، نوعی الگوی ملی‌گرایی قوم‌گرایانه بود که موجب بروز جنگی هشت‌ساله میان ایران و عراق، به تحریک و حمایت غرب از صدام حسین، گردید.

بعد از فروپاشی بلوک کمونیستی شوروی، غرب و آمریکا به بر جسته‌سازی تهدید اسلام سیاسی و بنیادگرایی اسلامی، به ویژه برای منافع آمریکا در منطقه خاورمیانه، پرداختند.^(۱۰) بدین ترتیب، بنیادگرایی اسلامی به عنوان نوعی جریان فکری و سیاسی عقل‌ستیز، خشونت‌گرا و ناسازگار با ارزش‌هایی همچون دمکراسی و حقوق بشر معرفی شده و حتی در سطحی عمیق‌تر، بر تضاد اساسی میان اسلام و تمدن مدرن تأکید می‌شود.^(۱۱) آمریکا که تا زمان خروج نیروهای اتحاد شوروی از افغانستان، به گروههای اسلام‌گرا در مقابل شوروی سابق کمک‌های سیاسی و تسليحاتی کرده بود، اکنون بعد از فروپاشی شوروی، اسلام سیاسی را به عنوان تهدید درجه اول برای منافع آمریکا در منطقه خاورمیانه و خلیج‌فارس معرفی می‌کرد.

این تصویرسازی از خطر اسلام سیاسی، با وقوع حملات ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ به ساختمنهای مرکز تجارت جهانی، به بهترین وجه مورد استفاده سیاسی و تبلیغاتی قرار گرفت و دست‌آویزی برای بسیج افکار عمومی جهانی برای توجیه دخالت‌های نظامی در افغانستان و سپس در عراق گردید. آمریکا و حامیان این کشور در حمله به افغانستان و عراق به مواجهه با تهدید طالبان، القاعده و صدام حسین پرداختند، اما نتیجه لشکرکشی آنها تقویت موضع ایران در منطقه بوده است. از این‌رو، آمریکا بر آن است تا از اهرمهای مختلف برای تضعیف ایران و محدود کردن دامنه نفوذ آن در منطقه بهره گیرد. بر جسته‌سازی تهدید هسته‌ای ایران برای منطقه

و جهان و دامن زدن به اختلافات میان اعراب و ایران و شیعیان و سینان، از جمله طرفنهایی است که برای محدودسازی دامنه قدرت ایران و مهار آن به کار گرفته می‌شود. بر همین اساس، مهار قدرت و نفوذ شیعیان در عراق و لبنان به دلیل نفوذ ایران در میان آنها نیز از جمله اهداف مهم آمریکا برای تضعیف جمهوری اسلامی است.

ب. شکاف شیعی - سنی؛ فرصت‌ها و تهدیدها برای جمهوری اسلامی

اهمیت و تأثیرگذاری شکاف در میان شیعه و سنی، تابعی است از نوع رابطه ایران و کشورهای عربی اسلامی منطقه با غرب و آمریکا. از این‌رو، چنین شکافی می‌تواند در موقعیت‌های مختلف قابل تصور، آثار و پیامدهای متفاوتی داشته باشد. از منظر گفتمانی و هویتی، به دلیل آنکه گفتمان اسلام سیاسی و هویت اسلام‌گرایانه در برابر مداخله‌جویی غرب در جوامع اسلامی رشد یافته، بروز هرگونه گستالت و شکاف در این گفتمان و خلق گفتمان‌های رقیب که موجب تنفس، منازعه و جدال میان نیروهای اسلام‌گرای شیعی - سنی یا غیره با همدیگر شود، به نفع موضع غرب و آمریکا خواهد بود. بنابراین، با توجه به اینکه جمهوری اسلامی، از زمان شکل‌گیری، هویت خود را در مقابل سلطه‌گری آمریکا در جهان اسلام و به ویژه حمایت آن از اسرائیل قرار داده است، هرگونه اتحاد و همگرایی سراسری میان مسلمانان و نخبگان فکری و سیاسی اسلام‌گرا، موجب تقویت موضع جمهوری اسلامی ایران می‌گردد. بر همین اساس، غرب و آمریکا همواره سعی در جلوگیری از گسترش و اشاعه ایده‌های انقلابی جمهوری اسلامی به کشورهای مسلمان منطقه داشته‌اند.

در عین حال، گفتمان‌ها، ناپایدار و هویت‌ها سیال هستند و از این‌رو، تصور موقعیتی که در آن هویت ایران یا کشورهای عرب همسایه در برابر غرب و آمریکا و به ویژه در مورد مسئله فلسطین و اسرائیل دچار دگرگونی شده باشد، ایجاد می‌کند که به موضوع تفاوت شیعه - سنی و اعراب و ایران، از چشم‌اندازهایی متفاوت نگریسته شود. در چنین موقعیتی، به فرض گرایش شیعیان کشورهای عربی منطقه به سمت هویت شیعی در مقابل هویت عربی، موقعیت، قدرت و نفوذ ایران در برابر همسایگان عرب خود همچون عراق، عربستان، کویت، بحرین، امارات، سوریه و لبنان افزایش خواهد یافت. به همین ترتیب، ایجاد شکاف میان شیعه و سنی

برای موضع غرب و آمریکا در برابر ایران نیز پیامدهای متفاوتی دارد؛ چرا که چنین شکافی همواره به نفع آمریکا در برابر ایران عمل نخواهد کرد. چنانکه برای مثال، تشدید شکاف شیعی - سنی در کشورهای عرب، احتمال گرایش اعراب شیعه به سمت ایران را افزایش می‌دهد.

با این حال، استراتژی آمریکا در دوره بعد از اشغال افغانستان و عراق و به ویژه وقوع جنگ ۳۳ روزه میان حزب الله و اسرائیل در جنوب لبنان، تقویت شکافهای شیعی و سنی - عربی - ایرانی علیه جمهوری اسلامی است. افزایش نفوذ ایران در شیعیان عراق و جنوب لبنان همزمان با تلاش آن برای دست‌یابی کامل به انزواج هسته‌ای و تقابل با راهبردهای مورد نظر آمریکا برای منطقه خاورمیانه، به ویژه طرح خاورمیانه بزرگ، عواملی هستند که باعث می‌گردد آمریکا، ایران را به مثابه تهدید نخست برای منافع و امنیت خود در منطقه خاورمیانه در نظر گیرد. بدین ترتیب، خطر «هلال شیعی» به رهبری ایران و با تصور دست‌یابی آن به تکنولوژی هسته‌ای، به عنوان تهدیدی مشترک برای دولتهای عرب همسایه ایران و اسرائیل و آمریکا معرفی می‌گردد. برقراری ائتلافی از اعراب و اهل سنت در برابر ایران شیعی، مطابق با تصویر فوق، به گزینه‌ای راهبردی برای شکل‌دهی به روابط کنونی میان ایران، اعراب، آمریکا و اسرائیل تبدیل شده است.

مروری بر نوع رفتار و سیاست‌های آمریکا، اسرائیل و دولتهای عربی همچون مصر، عربستان و اردن و همچنین گروههای بنیادگرای اسلامی همچون القاعده، بعد از اشغال افغانستان و عراق و به ویژه نبرد سی‌وسه روزه میان حزب الله و اسرائیل، نشان می‌دهد که نوعی همگرایی میان آمریکا و اسرائیل، دولتهای محافظه‌کار عرب و گروههای بنیادگرای سنی علیه ایران و گروههای شیعه در عراق و لبنان، چه حاصل طرح و نقشه قبلى باشد یا نباشد، بر ضد ایران و گروههای شیعه در عراق و لبنان، چه حاصل طرح و نقشه قبلى باشد یا نباشد، نشان از وحدت نظر و اشتراک هدف نیروهای فوق علیه جمهوری اسلامی ایران و گروههای شیعی متمایل به آن در عراق و لبنان دارد.

با این حال، به نظر می‌رسد که آمریکا از راهبردهای خاصی برای ایجاد شکاف در منطقه بر ضد ایران و قدرت شیعی استفاده می‌کند. چنانکه مطابق با نوشته جیمز کرث: «ایالات متحده می‌تواند با بهره‌برداری از شکافهای موجود در جهان اسلام، مبارزه جهانی با آنچه آن را

تروریسم اسلامی می‌خواند را به نفع خود به پایان برساند.» به اعتقاد کرت، فروپاشی اتحاد شوروی در پایان جنگ سرد، در نتیجه راهبردهایی بود که آمریکا حدود چهار دهه در پیش گرفته بود و اکنون نیز می‌توان برای مواجهه با تهدیدهای امنیتی متوجه آمریکا - شامل تروریسم اسلامی، تلاش ایران برای دست‌یابی به سلاح‌های هسته‌ای و ناآرامی در عراق، از آن درس گرفت. به گفته کرت، سه اختلاف عمدۀ در جهان اسلام وجود دارد که می‌توان راهبردهایی را بر اساس آنها صورت‌بندی کرد. این سه اختلاف میان این گروه‌ها وجود دارد:

۱. مسلمانان معتدل در برابر مسلمانان افراطی،
۲. سنی‌ها در برابر شیعیان و
۳. شیوه‌نظامیان قومی مسلمان در برابر شبکه‌های تروریستی اسلام‌گرا.

عراق جایی است که، به اعتقاد وی، آمریکا باید راهبردهای دوم (سنی در برابر شیعه) و سوم (شیوه‌نظامیان کرد در برابر گروه‌های تروریستی سنی) را به کار گیرد: (۱۲)

«چنانکه مناقشه بین سنی و شیعه، شدید گستردۀ و طولانی شود، جنبش اسلام‌گرایی جهانی تقریباً هیچ معنا و جذابیتی نخواهد داشت. در جهان اسلام شاید اسلام‌گرایان شیعه و اسلام‌گرایان سنی باشند؛ اما چه بسا هر کدام بزرگترین دشمن خود را یکدیگر بدانند نه ایالات متحده.» (۱۳)

راهبرد آمریکا برای مهار نفوذ ایران در میان شیعیان عراق و جنوب لبنان، ایجاد جبهه غیرشیعی در مقابل شیعیان بوده است. علاوه بر این شکاف، بزرگنمایی تهدید هسته‌ای ایران برای دولت‌های عربی همسایه ایران و شکل‌دادن به جبهه عربی علیه ایران، از جمله راهبردهای ایجاد شکاف آمریکا بر ضد ایران است. نمود عینی فعالیت برای ایجاد چنین شکاف‌هایی را به طور ویژه در جریان جنگ سی‌وسه روزه میان اسرائیل و حزب‌الله در جنوب لبنان شاهد بوده‌ایم. در جریان این درگیری، دولت‌های عربی و سنی خاورمیانه، نه تنها حمایت درخور و شایسته‌ای از مقاومت حزب‌الله نکردند، بلکه حتی گفته می‌شد که چراغ سبزهایی به اسرائیل برای سرکوب حزب‌الله در جهت مهار قدرت شیعی در منطقه از خود نشان داده‌اند. (۱۴)

علاوه بر این، به نشانه‌هایی دال بر تحریک و تقویت گروه‌های اسلام‌گرای وهابی و حتی گروه افراط‌گرای طالبان در مرزهای شرقی ایران و افغانستان اشاره می‌شود که خود نشان از نوعی شکل‌گیری اسلام‌گرایی غیرشیعی در مقابل اسلام شیعی دارد. گذشته از این، آمریکا

تلاش دارد تا پاکستان را نیز وارد اتحاد با دولت‌های عرب و سنی بر علیه ایران نماید تا در نهایت بتواند اسلام‌گرایی شیعی را از طریق محاصره از جانب اسلام سنی و اعراب تحت کنترل درآورد. برقراری وحدت میان اسلام‌گرایی سنی و دولت‌های عربی علیه ایران، حتی می‌تواند شکاف میان دولت‌های عربی محافظه‌کار و توده‌های مردم در این کشورها را مرتفع سازد؛ چنانکه ایران را از قدرت تأثیرگذاری تبلیغاتی بر روی توده‌های مردم مسلمان در کشورهای عربی منطقه ناتوان خواهد کرد.

زلمای خلیل‌زاد، سفیر ویژه سابق آمریکا در عراق در تشریح گفته جرج بوش رئیس جمهور آمریکا در مورد کمک آمریکا به کشورهای عرب منطقه برای رویارویی با کشورهای خطرخیز، به ویژه پس از آزمایش هسته‌ای کره شمالی، گفته بود که «آمریکا برای مقابله با سیاست‌های ایران و سوریه، که در حوادث خشونت آمیز عراق دست دارند، از این پس با دولت‌های منطقه مشورت و با آنها برای اتخاذ سیاستی واحد همکاری خواهد کرد... نباید تسليم شد؛ بلکه باید استراتژی را تصحیح و تلاش‌ها را چند برابر کرد.» (۱۵)

اتهام دامن‌زدن به خشونت‌ها در عراق و لبنان، همزمان با تلاش برای دست‌یابی به سلاح هسته‌ای و به دست آوردن رهبری ائتلاف شیعی در منطقه خاورمیانه، اتهامی است که غرب و آمریکا بر مبنای آن دست به تشکیل ائتلافی گسترشده متسلک از دولت‌های اروپایی، آمریکا، دولت‌های عرب همسایه ایران و گروههای تروریست علیه ایران می‌زنند. چنانکه برگزاری مانور نظامی مشترک میان آمریکا، انگلیس، فرانسه، استرالیا و بحرین، که با نظارت دولت‌های عربی و سایر دولت‌های فرامنطقه‌ای همراه بوده است، از نشانه‌های عینی چنین ائتلافی می‌باشد. علاوه بر این، آمریکا در تلاش برای ایجاد ائتلافی گسترشده از دولت‌های غربی و دولت‌های عربی منطقه همراه با کسب رضایت نسبی چین و روسیه، به دنبال آن است تا پس از تصویب دو قطعنامه علیه ایران در شورای امنیت، از اجرای آنها از سوی دولت‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای اطمینان حاصل کند و بدین ترتیب، ایران و گروههای شیعی حامی آن را به انزوای هر چه بیشتر بکشاند. هدف از تحمیل چنین انزواجی، فشار بر ایران در جهت همسویی با خواسته‌های آمریکا و اسرائیل، به ویژه در مورد لبنان و فلسطین، و جلوگیری از دست‌یابی ایران به تکنولوژی هسته‌ای و تبدیل آن به قدرت منطقه‌ای است. تحریک و حمایت از

گروههای افراطگرای سنی در عراق علیه گروههای شیعی از جانب دولت سعودی و همچنین جریان‌سازی‌های سیاسی بر ضد گروههای شیعی لبنان و گروههای فلسطینی طرفدار سیاست‌های ضدآمریکایی و ضداسرائیلی جمهوری اسلامی، در راستای ائتلاف آمریکایی - عربی علیه ایران معنا پیدا می‌کند. تحولات عراق، لبنان و فلسطین، نشان می‌دهد که عربستان سعودی و ایران وارد دور تازه‌ای از رقابت شدید در خاورمیانه شده‌اند. با وجود اینکه عراق به عنوان مهمترین کانون رقابت جمهوری اسلامی و عربستان سعودی باقی می‌ماند، اما فعالترین نقطه نزاع، در واقع لبنان است که در آن حزب‌الله به مثابه متحد ایران به کمک سایر گروههای همسوی خود، در تلاش است تا دولت متحده عربستان و آمریکا را از اریکه قدرت به زیر کشد. بر همین اساس، سران عربستان، مصر و اردن، به صورت جبهه منطقه‌ای عرب در مقابل ایران، با متهم کردن حزب‌الله لبنان به ماجراجویی، نه تنها از این گروه در مقابل اسرائیل حمایت نکردند، بلکه گزارش‌های مطبوعاتی متعددی حکایت از آن دارد که در جریان جنگ ۳۳ روزه، به طور محترمانه به سران اسرائیل توصیه کردند که جنگ را تا نابودی کامل توان نظمی حزب‌الله ادامه دهند.

سعودی‌ها و سایر دولت‌های محافظه‌کار عرب منطقه، تحرکات حزب‌الله را بخشی از استراتژی جمهوری اسلامی برای گسترش نفوذ در خاورمیانه دانسته و در صدد مقابله با آن برآمده‌اند. در تلقی آنها، ایران، به کمک سوریه، در صدد تسلط بر دولت‌های عراق، لبنان و فلسطین است تا بدین وسیله، موقعیت برتری در خاورمیانه به دست آورد. سعودی‌ها، مصر، اردن و سایر دولت‌های محافظه‌کار عرب، بر همین اساس، با حمایت قاطع از دولت فؤاد سینوره در برابر حزب‌الله و اعمال فشار علیه حماس برای فاصله گرفتن از ایران، در تلاش بوده‌اند تا زمینه نفوذ جمهوری اسلامی در منطقه را تضعیف کنند. (۱۶)

مطابق با دیدگاه رقبای عرب ایران در منطقه و همچنین اسرائیل، ایران در صدد است تا از طریق اعمال فشار به وسیله حامیان شیعی خود در عراق و لبنان و همچنین گروه حماس در فلسطین، به چانه‌زنی با غرب و آمریکا در مورد مسائل منطقه‌ای و به ویژه مسئله هسته‌ای بپردازد تا در نهایت بتواند خود را به مثابه قدرت منطقه‌ای غیرقابل انکار برای غرب و آمریکا به رسمیت بشناساند. به همین خاطر است که دولت‌های محافظه‌کار عرب چون عربستان

سعودی، اردن و مصر به همراه اسرائیل، از راهبردی واحد برای مهار قدرت منطقه‌ای ایران پیروی می‌کنند. این راهبرد معطوف به تقویت شکاف‌های منطقه‌ای علیه ایران است که خود را به صورت ویژه در قالب تقویت شکاف شیعی - سنی در عراق و میان شیعیان و سایر گروهها در لبنان نشان می‌دهد. برای مثال، حسنی مبارک رئیس جمهور مصر در دیدار خود با سرگی لارف وزیر امور خارجه روسیه، ضمن متهم کردن ایران به دخالت در امور داخلی لبنان، گفته است: «ممکن است نقش ایران موجب سوقدادن کشورهای عربی به دخالت در امور لبنان شود».^(۱۷) رسانه‌های خبری منطقه نیز در راستای همین جهت‌گیری و هماهنگ با سیاست‌های آمریکا و اسرائیل، به طرح موضوع پرداخته‌اند؛ چنانکه شبکه الجزیره طی برنامه‌ای از مخاطبان خود درباره دخالت ایران در لبنان نظرخواهی کرد و روزنامه الهیات نیز با درج برخی اظهارنظرها در این زمینه، نوشت که تهران و دمشق قدرت خود را در لبنان نشان می‌دهند.

مانع تراشی بر سر برگزاری نشست مشترک سه رئیس جمهور ایران، عراق و سوریه در تهران، که به صورت فشار غیرمستقیم علیه سوریه خود را نشان داده و مانع از سفر بشار اسد به تهران گردید، بیانگر تأثیرگذاری فشارهای آمریکا و اسرائیل بر معادلات و مناسبات منطقه‌ای است که در جهت مهار و انزوای جمهوری اسلامی ایران سمت‌گیری شده است.

این در حالی است که غرب و آمریکا به حمایت از اتحاد و ائتلاف کشورهای عرب و سنی همسایه ایران بر ضد جمهوری اسلامی و نیروهای طرفدار آن در عراق، لبنان و فلسطین می‌پردازنند. چنانکه روزنامه واشنگتن پست یک هفته پس از پایان کنفرانس کشورهای شورای همکاری خلیج فارس در عربستان سعودی، طی ارائه تفسیری، نوشت که دولت عربستان سعودی هشدار داده که اگر آمریکا نیروهای خود را از عراق خارج کند، این کشور به یاری مالی گروههای سنی عراق خواهد شتافت تا در برابر شیعیان مورد حمایت ایران مقاومت کنند. رهبران عربستان سعودی، این هشدار را با معاون جرج بوش، دیک چنی، در جریان سفر اخیر و ناگهانی اش به عربستان سعودی در میان گذاشتند تا آن را به اطلاع بوش برسانند.^(۱۸) علاوه بر این، مطابق با نوشته واشنگتن پست، هم کاخ سفید و هم کمیسیون جیمز بیکر، که گزارشی ۷۹ صفحه‌ای درباره عراق تهیه کرده است، متفقاً بر این عقیده‌اند که در عراق، جنگ میان شیعیان و سنیان با حمایت دولت‌های منطقه، از دو طرف، رو به گسترش است.^(۱۹)

مطابق با چنین دیدگاهی، استراتژی غرب، آمریکا و اسرائیل در مقابل چالش‌گری جمهوری اسلامی و گروههای اسلام‌گرای حامی آن، به ویژه شیعیان، این است که در قدم اول، گروههای حامی ایران در عراق، لبنان و فلسطین مهار شوند تا جمهوری اسلامی در بیرون از مرزهای خود قادر به فعالیت علیه منافع آمریکا و اسرائیل نباشد. بر همین اساس، مهار و کترل نیروهای اسلام‌گرای حامی ایران در عراق، لبنان و فلسطین، برای آمریکا و اسرائیل اهمیت اساسی پیدا می‌کند. حمایت از گروههای سیاسی مخالف حزب‌الله در لبنان، گروههای رقیب حماس در فلسطین و گروههای سنتی در عراق، به سیاست مشترک اعراب، آمریکا و اسرائیل در مقابل جمهوری اسلامی تبدیل می‌شود. این سیاست به ویژه در سفر تونی بлер نخست وزیر پیشین انگلستان به خاورمیانه، که به دنبال بازگشت از سفر به آمریکا صورت گرفت، به روشنی قابل مشاهده است. تونی بлер به صورتی غیرمستقیم از تلاش‌هایی سخن گفت که هدف آن برقراری نوعی مصالحه بین اسرائیل و اعراب و سپس تشکیل جبهه‌ای مشترک میان همه آنها در برابر ایران است. وی در مصاحبه‌ای که با شبکه تلویزیونی العربیه انجام داد، اعلام نمود که «از سرگیری گفتگوهای فلسطینیان و اسرائیلی‌ها در وضعیت کنونی، امری بسیار ضروری است و باید برای سرعت‌بخشیدن به آن به فکر راهکارهای مناسب باشیم؛ چرا که دلیل اصلی سفر من به خاورمیانه نیز همین امر است». به گفته وی:

«نه من و نه جامعه جهانی نمی‌توانند از دولت حماس حمایت و یا آن را تأیید کنند، زیرا این حکومت به حق و مشروعیت اسرائیل اعتراف نمی‌کند. ضمناً ما به سوریه اجازه نخواهیم داد که درباره آینده خاورمیانه تصمیم‌گیری کنند. همکاری با سوریه مشروط به این است که این کشور از دخالت برای برنامه‌ریزی حکومت دمکراتیک لبنان دست برداشته و به فلسطینی‌ها در روند برقراری صلح کمک کند و برای بهبود وضع عراق تلاش‌های لازم را انجام دهد.»

وی در این مصاحبه، درباره ایران نیز می‌گوید: «خطر استراتژیک ایران از عدم همکاری این کشور ناشی می‌شود و آنچه را که ایران انجام می‌دهد، منجر به ریختن خون‌ها در عراق و مانع

تراشی بر سر راه حکومت دمکراتیک لبنان می‌شود. ایرانی‌ها همچنین در زمینه وضعیت موجود در فلسطین کمکی ارائه نمی‌دهند.» (۲۰)

زمانی که این موضع گیری بler را در کنار اظهارات وزیر دفاع آمریکا، رابت گیتس، قرار دهیم، چشم‌انداز ائتلاف غرب، اسرائیل و اعراب در منطقه خاورمیانه علیه جمهوری اسلامی و متحдан شیعی آن در عراق و لبنان روشن‌تر می‌شود. رابت گیتس در اولین مصاحبه خبری خود که پس از دیدار با فرماندهان ارتش آمریکا در عراق صورت گرفت، گفت که حضور نظامی آمریکا در منطقه خلیج فارس برای مدت طولانی ادامه خواهد یافت و علاوه بر آن، نیروهای دریایی تقویت خواهد شد. (۲۱)

با توجه به این موضع گیری‌ها و همچنین تصویب قطعنامه تحریم علیه فعالیت‌های هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران در شورای امنیت سازمان ملل، به نظر می‌رسد که آمریکا در صدد به دست آوردن نوعی اجماع جهانی و منطقه‌ای در مقابل ایران است و بر همین اساس، ایران را به مثابه خطر بالقوه جهانی و منطقه‌ای معرفی می‌کند که از یک سو در تلاش برای دست‌یابی به تکنولوژی هسته‌ای و از سوی دیگر مداخله در کشورهای منطقه چون عراق، لبنان و فلسطین می‌باشد. این‌گونه تصویرسازی، احتمال اتحاد نانوشته اعراب با قدرت نظامی آمریکا و اسرائیل در مقابل ایران را افزایش می‌دهد.

نتیجه‌گیری

با توجه به شکل‌گیری گفتمان اسلام سیاسی و جنبش‌های فکری - سیاسی اسلام‌گرا در جوامع اسلامی در مقابل مداخله‌جویی و استیلاج‌جویی غرب و به ویژه در برابر هژمونی آمریکا، از نیمه دوم قرن بیستم تا کنون، تلاش غرب و آمریکا بر آن بوده تا از شکل‌گیری گفتمان واحد اسلام سیاسی و جبهه سراسری نیروهای اسلام‌گرا در مقابل خود جلوگیری نمایند. بر این اساس، از چشم‌انداز هویتی و گفتمانی، هرگونه شکاف و گسست در گفتمان اسلام سیاسی و در میان نیروهای مختلف اسلام‌گرا در جوامع اسلامی، به نفع غرب و آمریکا خواهد بود. بدین ترتیب شکاف بر مبنای ملت و مذهب در جوامع اسلامی، اهداف و خواسته‌های غرب و آمریکا در برابر جوامع اسلامی را تسهیل کرده است. ناکارآمد نشان دادن گفتمان اسلام سیاسی

و ادعای ناسازگاری آن با ارزش‌هایی همچون دمکراسی و حقوق بشر نیز از راهبردهای غرب و آمریکا برای شکست دادن اسلام‌گرایی سیاسی بوده است. شکاف میان شیعه و سني و در عین حال ناکارآمد و ناسازگار نشان دادن اسلام سیاسی با ارزش‌های جهانی، راهبردهایی مناسب برای مهار و کنترل نیروها و قدرت‌های اسلام‌گرا به ویژه جمهوری اسلامی می‌باشد. آمریکا با بهره‌گیری و تقویت زمینه‌های شکاف شیعی - سني در عراق و لبنان و همچنین دامن‌زدن به شکاف دولت‌های عربی منطقه و ایران، در پی مهار و انزوای ایران، به منظور جلوگیری از تبدیل ایران به قدرت منطقه‌ای و رهبر قدرت شیعی در منطقه و همچنین دست‌یابی آن به تکنولوژی هسته‌ای است. با توجه به این چشم‌انداز، به نظر می‌رسد که گرینه‌های زیر برای مقابله و رویارویی با چنین وضعیتی برای جمهوری اسلامی قابل پیشنهاد باشد:

۱. تلاش در جهت همگرایی نیروها و دولت‌های اسلامی بر پایه درکی مشترک از مسائل منطقه‌ای و جهانی از طریق نهادهایی همچون سازمان کنفرانس اسلامی و مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی.
۲. تلاش در جهت ارائه تصویری کارآمد و دموکراتیک از اسلام سیاسی که قادر به تأمین توسعه‌یافتنگی اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است.
۳. افزایش همکاری‌های منطقه‌ای و تلاش در جهت برقراری ترتیبات امنیتی منطقه‌ای و در صورت امکان، اتحادهای استراتژیک منطقه‌ای با دولت‌های همسایه اسلامی.
۴. کمک به استقرار دولت و امنیت در عراق از طریق همکاری با دولت منتخب مردم و برقراری آشتی میان گروههای قومی و مذهبی به ویژه شیعه و سني.
۵. کمک به همگرایی میان گروههای مختلف سیاسی، قومی و مذهبی در لبنان و برقراری دولت وحدت ملی و اتخاذ راهبردی واحد در برابر اسرائیل.
۶. تأکید بر حل مسئله فلسطین بر مبنای مراجعه به آراء عمومی و مذکوره بر مبنای آن.
۷. تصویرسازی از جمهوری اسلامی ایران به مثابه قدرت منطقه‌ای که قادر به همکاری مثبت با قدرت‌های جهانی در جهت تأمین منافع متقابل است.
۸. بهره‌گیری از زمینه‌های شکاف میان قدرت‌های جهانی به منظور ممانعت از شکل‌گیری اجماع علیه ایران در سطح بین‌المللی و جهانی.

یادداشت‌ها

۱. در این زمینه برای مثال ر.ک بابی‌سعید، **هراس بنیادین: اروپا‌مداری و ظهور اسلام سیاسی**، ترجمه غلامرضا جمشیدیها و موسی عنبری، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۹، صص ۶۳ - ۹۳.
۲. در مورد تصویرسازی غرب و جهان اسلام از همدیگر ر.ک. Aharad Mousali, *Images of Lslon in the Westen World and Lanagof west in the Islamic World*, Riyadh, ARAB – PR, 2003.
۳. حمید عنایت، **اندیشه سیاسی در اسلام معاصر**، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، تهران، نشر خوارزمی، سال ۱۳۶۲، ص ۷۸.
۴. همان، ص ۸۱
۵. همان، ص ۸۲
۶. بابی سعید، پیشین.
۷. حمید عنایت، پیشین، ص ۹۲
۸. همان، ص ۹۵
۹. همان، ص ۹۷
10. Ahmad Mousali, opcit, pp 7 - 10
۱۱. شیرین هاتر، **آینده اسلام و غرب**، ترجمه همایون مجذد، تهران، نشر فروزان، ۱۳۸۰، صص ۶ - ۱۰، ۴۶، همچین رک: فواز ای. جرجیس، **آمریکا و اسلام سیاسی**، ترجمه محمد کمال سورویان، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، صص ۵۳ - ۵۴.
۱۲. سیدعباس عراقچی، «جنگ با تروریسم، دکترین‌های امنیتی غرب پس از ۱۱ سپتامبر»، **همشهری دیپلماتیک**، شماره ۶، شهریور ۱۳۸۵، ص ۸
۱۳. سیدموسی‌پور و وحیدرضا نعیمی، «استراتژی شکاف»، **همشهری دیپلماتیک**، شماره ۶، ص ۳۷.
۱۴. همان.
15. www.BBCpersian.Com آبان ۱۳۸۵ ۸
16. www.BBCpersian.Com آذر ۱۳۸۵ ۱۴
۱۷. روزنامه آفتاب پرند، ۱۲ آذر ۱۳۸۵

۱۸. همان

19. www.BBcpersian.com
20. www.BA2tab.Com آذر ۱۳۸۵ ۳۳
21. www.Pekoof.com
22. Ibid.

نفت خلیج فارس؛ چالش‌های و سیاست‌های آمریکا

* محمود یزدان‌فام

چکیده

در سال‌های آغازین قرن ۲۱، مراکز دولتی و عمومی آمریکا موج گستردگی را در مورد خطر وابستگی این کشور به نفت کشورهای منطقه خلیج فارس به راه انداختند و خواستار اتخاذ سیاست‌های دقیق و بلندمدت برای جلوگیری از خطرات ناشی از این وابستگی شدند. با توجه به اینکه واردات نفت آمریکا از منطقه خلیج فارس تنها ۱۱٪ کل واردات نفت این کشور از جهان را تشکیل می‌دهد و ایالات متحده با اکثر کشورهای منطقه روابط استراتژیک دارد و پیوندهای عمیق و گستاخانه‌تری بین آنها به وجود آمده، این پرسش مطرح می‌شود که دلیل اصلی این نگرانی‌ها و سیاست‌گذاری در جهت کنترل بیشتر بر منطقه نفت خیز خلیج فارس چیست؟ در این مقاله، به دلایل و اهداف بین‌المللی آمریکا از اتخاذ چنین سیاستی در قبال منطقه خلیج فارس اشاره می‌شود و پیامدهای آن برای این کشور و دیگر بازیگران جهانی و منطقه‌ای مورد ارزیابی قرار می‌گیرد.

کلیدواژه‌ها: نفت خلیج فارس، سیاست انرژی آمریکا، هژمونی، اقتصاد سیاسی

* آقای یزدان‌فام، دانشجوی دکترا روابط بین‌الملل در دانشگاه تهران، عضو هیأت علمی و محقق گروه مطالعات آمریکا در پژوهشکده مطالعات راهبردی می‌باشد.

مقدمه

منطقه خلیج فارس با در اختیار داشتن سه چهارم ذخایر شناخته شده نفت جهان، اصلی ترین منبع انرژی فسیلی در دنیاست. در عین حال، ایالات متحده با مصرف یک‌چهارم نفت جهان، بزرگترین مصرف‌کننده انرژی محسوب می‌شود.^(۱) اکنون پرسش این است که ایالات متحده برای تأمین انرژی مورد نیاز خود، تا چه میزان به تداوم جریان صدور نفت از منطقه خلیج فارس وابسته است؟، این جریان با چه تهدیدها و چالش‌هایی روبروست و ایالات متحده برای تأمین انرژی خود و تداوم جریان نفت از منطقه خلیج فارس، چه سیاست‌هایی را در پیش گرفته است؟

برای پاسخ به این پرسش‌ها، ابتدا به جایگاه خلیج فارس در تأمین انرژی جهان، بخصوص ایالات متحده، اشاره می‌شود و سپس، با بهره‌گیری از آمار و ارقام، میزان وابستگی آمریکا به نفت منطقه در چشم‌انداز ۲۵ ساله مورد بررسی قرار می‌گیرد. در مبحث دوم، چالش‌ها، تهدیدها و فرایندهای جدید در انرژی جهانی و منطقه‌ای مورد ارزیابی قرار خواهند گرفت و بالاخره در مبحث سوم، سیاست‌های ایالات متحده در زمینه انرژی با تأکید بر منطقه خلیج فارس، بررسی و تجزیه و تحلیل خواهد شد.

الف. جایگاه خلیج فارس در تأمین انرژی جهان و آمریکا

کشورهای منطقه خلیج فارس شامل ایران، عراق، عربستان، کویت، قطر، امارات متحده عربی و عمان، با ۷۱۵ میلیارد بشکه نفت، بیش از ۶۰ درصد ذخایر نفت شناخته شده جهان را در اختیار دارند. عربستان سعودی، با بیش از ۲۶۷ میلیارد بشکه ذخیره نفت، حدود ۲۵ درصد ذخایر جهان را دارد. ایران با ۱۳۲/۵ میلیارد بشکه نفت، بعد از آن قرار دارد. عراق با ۱۱۵ میلیارد بشکه، کویت با ۱۰۴ میلیارد بشکه و امارات متحده عربی با ۹۷/۸ میلیارد بشکه، به ترتیب بالاترین ذخایر شناخته شده جهان را دارند.^(۲) بدین ترتیب، دارندگان اصلی ذخایر شناخته شده نفت جهان، پنج کشور خلیج فارس می‌باشند. ونزوئلا، روسیه، قزاقستان، لیبی،

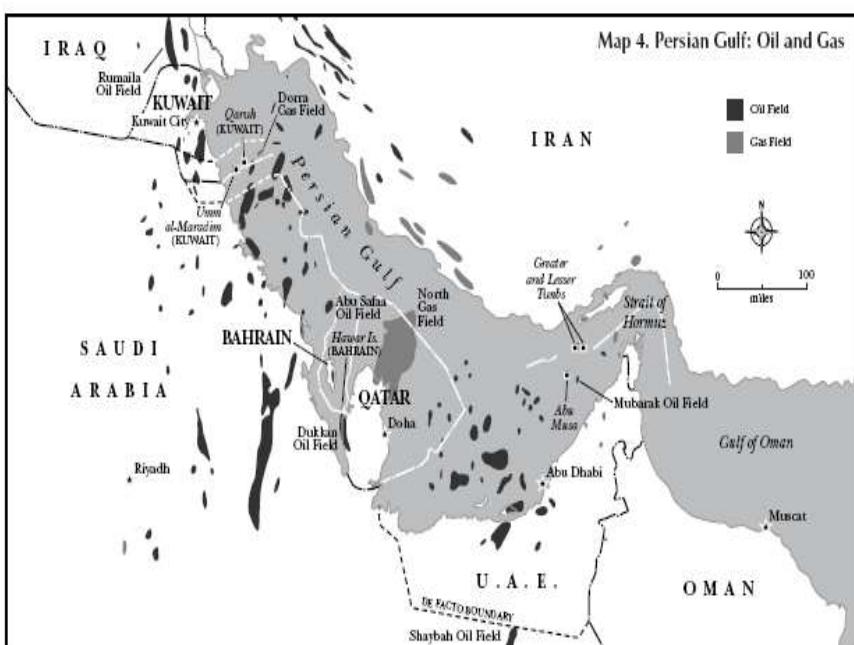
نفت خلیج فارس؛ چالش‌ها و سیاست‌های آمریکا ۵۴۹

نیجریه، ایالات متحده، چین، کانادا، قطر و مکزیک، به ترتیب، رتبه‌های بعدی دارندگان ذخایر نفتی را به خود اختصاص داده‌اند.(۳)

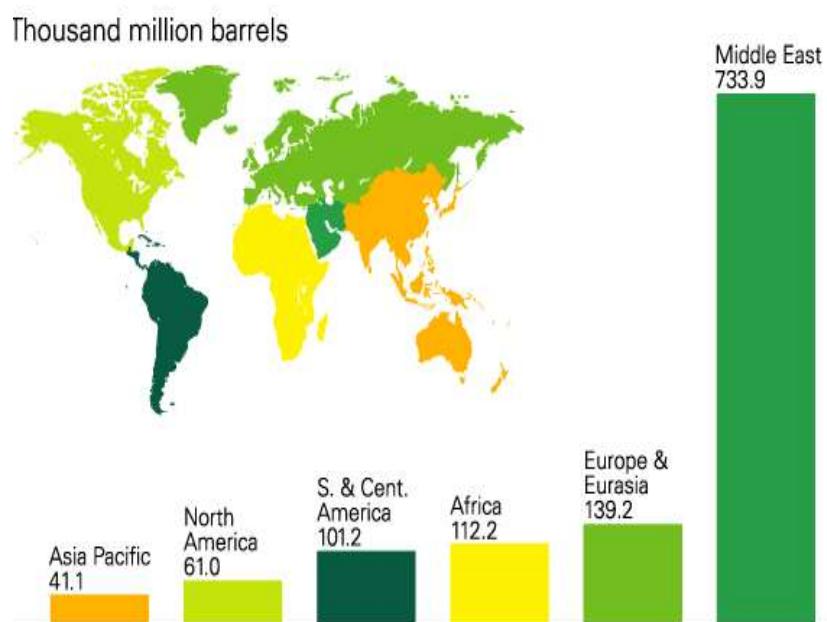
تولید				ذخایر			کشور و منطقه
درصد از کل جهان	ظرفیت تولید در سال ۲۰۲۵	درصد از کل جهان	تولید واقعی ۲۰۰۲	درصد از کل جهان	پایان ۲۰۰۲ (میلیارد بشکه)		
۳.۹	۴.۹	۴.۶	۳.۳۷	۸.۶	۸۹.۷		ایران
۴.۲	۵.۲	۲.۷	۲.۰۳	۱۰.۷	۱۱۲.۵		عراق
۴.۱	۵.۱	۲.۵	۱.۸۷	۹.۲	۹۶.۵		کویت
---	---	۱.۲	۰.۹۰	۰.۵	۵.۵		عمان
۰.۶	۰.۸	۱.۰	۰.۷۶	۱.۵	۱۵.۲		قطر
۱۹.۱	۲۳.۸	۱۱.۷	۸.۶۸	۲۵.۰	۲۶۱.۸		عربستان
۴.۳	۵.۴	۳.۱	۲.۲۷	۹.۳	۹۷.۸		امارات
۳۶.۳	۴۵.۲	۲۶.۹	۱۹.۸۸	۶۴.۸	۶۷۹.۰		خلیج فارس
۷.۶	۹.۴	۱۰.۴	۷.۷۰	۲.۹	۳۰.۴		ایالات متحده
۷.۱	۸.۹	۸.۷	۶.۴۴	۱.۹	۱۹.۵		کانادا و مکزیک
۳.۶	۴.۵	۸.۳	۶.۱۶	۱.۶	۱۶.۳		کشورهای اروپایی شمال
۱۲.۸	۱۵.۹	۱۲.۶	۹.۳۵	۷.۴	۷۷.۱		کشورهای شوروی سابق
۱۳.۰	۱۶.۲	۱۰.۷	۷.۹۴	۷.۴	۷۷.۴		افریقا
۷.۰	۷.۵	۱۰.۸	۷.۹۹	۳.۷	۳۸.۷		آسیا
۹.۹	۱۲.۳	۹.۰	۶.۶۵	۹.۴	۹۸.۶		آمریکای مرکزی و جنوبی
۳.۷	۴.۶	۲.۵	۱.۸۳	۱.۰	۱۰.۷		سایر مناطق
۱۰۰.۰	۱۱۳.۰	۱۰۰.۰	۷۳.۹۴	۱۰۰.۰	۱۰۴۷.۷		کل جهان

از نظر منطقه‌ای نیز خاورمیانه با ۷۴۳ میلیارد آن متعلق به منطقه خلیج فارس است، مقام نخست ذخایر نفت جهان را دارد. آمریکای شمالی با ۲۱۳ میلیارد در رتبه بعدی می‌باشد. کل ذخایر نفت جهان، ۱/۲۹۳ میلیارد بشکه است. کشورهای خلیج فارس از نظر تولید نفت نیز از جایگاه بالایی برخوردارند. در سال ۲۰۰۲، کشورهای خلیج فارس ۲۷٪ تولید جهانی نفت را داشتند. در حال حاضر، عربستان سعودی با ۸/۴۰ میلیارد بشکه نفت در روز، مقام نخست جهانی را دارد. ایران نیز با ۳/۸۹ میلیارد بشکه نفت در روز، پس از روسیه و آمریکا، مقام چهارم را در اختیار دارد.(۴)

نقشه منابع و ذخایر نفت و گاز خلیج فارس



نمودار شماره ۲ - ذخایر گاز طبیعی در پایان سال ۲۰۰۴



کشورهای منطقه خلیج فارس، از نظر ذخایر گازی نیز رتبه نخست جهان را دارند. طبق برآوردهای بربیش پترولیوم، خاورمیانه ۷۲/۸۳ تریلیون متر مکعب گاز شناخته شده دارد و منطقه اروآسیا با ۶۴/۰۲ تریلیون متر مکعب، در مقام دوم جای می‌گیرد. منطقه آسیای شرقی، آفریقا، آمریکای شمالی و آمریکای جنوبی و مرکزی، به ترتیب با ۱۴/۲۱، ۱۴/۰۶ و ۷/۳۲ و ۱۷۹/۵۳ تریلیون متر مکعب است، ۴۰/۶ درصد در خاورمیانه، ۳۵/۷ درصد در اورآسیا، ۷/۹ درصد در آسیای شرقی، ۷/۸ درصد در آفریقا، یک چهارم درصد در آمریکای شمالی و بالاخره، ۴/۰۰ درصد در آمریکای جنوبی و مرکزی قرار دارند.^(۴) در خاورمیانه نیز نزدیک به هشتاد درصد ذخایر گاز طبیعی در منطقه خلیج فارس و بقیه در کشورهای شمال آفریقا، سوریه و یمن می‌باشد. ذخایر گاز این منطقه، از سال ۱۹۸۲، به دو

برابر افزایش یافته و از ۲۶ تریلیون متر مکعب در ۱۹۸۲، به ۴۹ تریلیون متر مکعب در ۱۹۹۲ و ۶۳ تریلیون متر مکعب در سال ۲۰۰۲ رسیده است.^(۶) در منطقه خلیج فارس نیز ایران و قطر بالاترین حجم ذخایر گازی را در اختیار دارند. پارس جنوبی، به عنوان بزرگترین میدان گازی جهان، در مرز این دو کشور قرار دارد. کشورهای منطقه خلیج فارس، به رغم برخورداری از بیش از ۳۵٪ ذخایر گاز طبیعی جهان در سال‌های آغازین قرن بیست و یکم، کمتر از ۱۰٪ تولید جهان را دارند. (جدول شماره ۲)

جدول شماره ۲- ذخایر و تولید گاز خلیج فارس و جهان

تولید در ۲۰۰۲ (درصد از جهان)	ذخایر کنونی جهانی (درصد)	ذخایر سال ۲۰۰۲		کشور
		تریلیون متر مکعب	تریلیون متر مکعب فوت	
۲/۶۵	۱۴/۶	۸۱۲/۳	۲۳	ایران
۱/۲	۹/۲	۵۰۸/۵	۱۴/۴۰	قطر
۲/۲	۴/۱	۲۲۴/۷	۶/۳۶	عربستان سعودی
۱/۸	۳/۹	۲۱۲/۱	۷/۰۱	امارات متحده عربی
۰/۳	۲/۰	۱۰۹/۸	۳/۱۱	عراق
۰/۶	۱/۰	۵۲/۷	۱/۴۹	کویت
۰/۴	۰/۵	۲۹/۳	۰/۸۲	عمان
۰/۴	۰/۱	۳/۳	۰/۰۹	بحرين
۹/۵۵	۳۵/۴	۱۹۵۲/۷	۵۵/۲۸	کل خلیج فارس
۲۲/۰	۳۰/۵	۱۶۸۰/۰	۴۷/۵۷	روسیه
۲۱/۷	۳/۳	۱۸۳/۵	۵/۱۹	ایالات متحده
۳/۲	۲/۹	۱۵۹/۷	۴/۵۲	الجزایر
۱۱/۹	۲/۰	۱۱۱/۰	۳/۱۴	اتحادیه اروپا
۰/۹	۱/۱	۵۷/۵	۱/۶۶	مصر
۰/۲	۰/۸	۶۴/۴	۱/۳۱	لیبی
۱۲/۲	۰/۵	۲۷/۰	۰/۷۷	سایرین
۱۰۰	۱۰۰	۵۵۰۱/۵	۱۵۵۷/۸	کل جهان

منبع: اطلاعات خام از سالنامه آماری انرژی جهان سال ۲۰۰۳ استخراج شده است.

BP. Statistical Review & World Energy 2003

موضوع دیگری که در شناخت جایگاه خلیج فارس در انرژی جهان و در سیاست آمریکا نسبت به این منطقه مهم است، میزان واردات نفت و گاز کشورها در خلیج فارس می‌باشد. واردات نفت آمریکای شمالی در سال ۲۰۰۳، از خلیج فارس، در روز ۲/۵ میلیون بشکه نفت بود. این مقدار برای اروپا، ۲/۷ و برای کشورهای آسیایی عضو OECD، ۶/۱ میلیون بشکه می‌باشد. کل واردات اعضای این سازمان از خلیج فارس، ۱۱/۳ میلیون بشکه نفت در روز است. در سال ۲۰۰۳، چین روزانه ۰/۹ میلیون بشکه، دیگر کشورهای آسیایی ۴/۴ میلیون بشکه و سایر کشورهای جهان، ۵/۹ میلیون بشکه نفت از خلیج فارس وارد می‌کردند که جمعباً ۱۱/۲ میلیون بشکه می‌شد. بدین ترتیب، کل صادرات منطقه خلیج فارس به کشورهای عضو OECD و سایر کشورها، ۲۲/۵ میلیون بشکه نفت در روز بود که بیش از ۷۰٪ صادرات سازمان اوپک را تشکیل می‌دهد. طبق برآوردهای دفتر اطلاعات انرژی^۱ در گزارش چشم‌انداز انرژی بین‌المللی سال ۲۰۰۶، میزان وابستگی کشورهای صنعتی به منطقه خلیج فارس همچنان تداوم یافته و افزایش خواهد داشت.^(۷) طبق برآوردهای این دفتر در سال ۲۰۳۰، میزان واردات آمریکای شمالی از منطقه خلیج فارس، از ۲/۵ میلیون بشکه به ۳/۵ میلیون بشکه نفت در روز افزایش خواهد یافت. این افزایش برای کل اعضای OECD، ۱/۳ میلیون بشکه در روز خواهد بود که، در قیاس با افزایش واردات کشور غیرعضو این سازمان، ناچیز است. در سال ۲۰۳۰، کل واردات از منطقه خلیج فارس به ۳۴/۳ میلیون بشکه نفت در روز خواهد رسید که ۱۰/۴ میلیون بشکه آن به کشورهای غیرعضو OECD مربوط است. این پیش‌بینی، به این معنی است که به رغم افزایش ۱/۳ میلیون بشکه‌ای واردات کشورهای صنعتی غرب از منطقه خلیج فارس، وابستگی نفتی آنها در ۲۵ سال آینده به این منطقه، در قیاس با کشورهای غیرغربی کاهش می‌یابد و کشورهای غیرعضو OECD شدیداً به نفت منطقه وابسته خواهند شد. منطقه خلیج فارس نیز همچنان قسمت اعظم نفت صادراتی جهان را در اختیار خواهند داشت.^(۸) (جدول شماره ۳) خلیج فارس، تنها منطقه‌ای است که حداقل برای ۱۰۰ سال آینده، با سطح تولید فعلی، ذخایر نفت اثبات شده دارد. کشورهای این منطقه یکی از تأمین‌کنندگان مهم نفت و گاز مورد نیاز ایالات متحده هستند. در سال ۲۰۰۳، ایالات متحده روزانه ۲/۵ میلیون بشکه نفت از

منطقه خلیج فارس وارد می‌کرد که پیش‌بینی می‌شود این رقم، در ۲۵ سال آینده، به بیش از ۳/۵ میلیون بشکه نفت در روز افزایش یابد. به رغم آنکه آمریکا در صدد است واردات نفت خود را به سوی تولیدکنندگان دیگر مناطق جهان سوق دهد، اما این کشور هنوز هم به واردات بیشتر و بیشتر از منطقه خلیج فارس نیازمند است. این منطقه تنها منطقه‌ای است که از ظرفیت بالایی برای تأمین نیازهای فزاینده جهان به انرژی فسیلی برخوردار است. طبق گزارش دیکچنی در سال ۲۰۰۱، ایالات متحده تنها ۱۸٪ نیاز خود به واردات نفت را از خلیج فارس تأمین می‌کند.^(۹)

جدول شماره ۳ - تجارت جهانی نفت (صادر / واردکنندگان) در ۲۰۰۳ و ۲۰۳۰

(میلیون بشکه در روز)

منطقه واردکننده	کشورهای عضو OECD								
	کشورهای غیرعضو OECD					منطقه صادر کننده			
	کل	کل	بقیه جهان	آسیای دیگر	چین	کل	آسیا	اروپا	آمریکای شمالی
۲۰۰۳									
اوپک									
۲۲.۵	۱۱.۲	۵.۹	۴.۴	۰.۹	۱۱.۳	۶.۱	۲.۷	۲.۵	خلیج فارس
۳.۰	۰.۴	۰.۳	۰.۰	۰.۱	۲.۶	۰.۰	۱.۹	۰.۶	شمال افریقا
۱.۹	۰.۴	۰.۲	۰.۰	۰.۲	۱.۶	۰.۲	۰.۳	۱.۱	غرب افریقا
۳.۱	۱.۱	۱.۰	۰.۰	۰.۱	۲.۰	۰.۲	۰.۱	۱.۷	آمریکای شمالی
۱.۲	۰.۸	۰.۰	۰.۴	۰.۳	۰.۵	۰.۴	۰.۰	۰.۰	آسیا
۳۱.۷	۱۳.۸	۷.۴	۴.۸	۱.۶	۱۷.۹	۶.۹	۰.۱	۵.۹	کل اوپک
غير عضو اوپک									
۰.۷	۰.۱	۰.۱	۰.۰	۰.۰	۰.۰	۰.۰	۰.۰	۰.۵	اوپک - OECD
۱.۲	۰.۱	۰.۱	۰.۰	۰.۱	۱.۰	۰.۰	۰.۳	۰.۷	برزیل و منطقه کارائیب
۵.۸	۲.۴	۰.۸	۱.۲	۰.۴	۳.۵	۰.۲	۲.۹	۰.۴	روسیه و چین
۱۳.۴	۴.۰	۲.۲	۱.۱	۰.۷	۹.۴	۱.۰	۲.۵	۵.۹	دیگر کشورهای غیراوپک
۲۱.۱	۶.۷	۳.۱	۲.۳	۱.۲	۱۴.۵	۱.۲	۰.۷	۷.۵	کل غیر اوپک‌ها
۵۲.۸	۲۰.۴	۱۰.۶	۷.۱	۲.۸	۳۲.۴	۸.۱	۱۰.۸	۱۳.۵	کل واردات نفت

نفت خلیج فارس؛ چالش‌ها و سیاست‌های آمریکا ۵۵۵

۲۰۳۰										
اوپک										
۳۴.۳	۲۱.۷	۷.۴	۸.۴	۵.۸	۱۲.۶	۵.۸	۳.۳	۳.۵	خليج فارس	
۴.۱	۱.۵	۰.۶	۰.۵	۰.۴	۲.۶	۰.۲	۱.۹	۰.۶	شمال افريقيا	
۴.۰	۱.۸	۰.۴	۰.۲	۱.۲	۲.۲	۰.۴	۰.۷	۱.۱	غرب افريقيا	
۴.۴	۱.۶	۰.۶	۰.۳	۰.۴	۳.۰	۰.۵	۰.۳	۲.۳	آمريکا شمالي	
۱.۷	۱.۰	۰.۳	۰.۱	۰.۵	۰.۷	۰.۵	۰.۱	۰.۱	آسيا	
۴۸.۵	۲۷.۴	۹.۴	۹.۵	۸.۴	۲۱.۱	۷.۳	۶.۳	۷.۵	كل اوپک	
غير عضو اوپک										
۱.۷	۰.۳	۰.۱	۱.۴	۰.۱	۱.۴	۰.۱	۰.۰	۱.۳	اوروباني - OECD	
۴.۴	۱.۵	۰.۲	۲.۹	۰.۲	۲.۹	۰.۴	۰.۹	۱.۶	برزيل و منطقة كارابيب	
۶.۶	۲.۹	۰.۴	۳.۶	۰.۸	۳.۶	۰.۸	۲.۴	۰.۵	روسيا و نixer	
۱۶.۱	۵.۱	۱.۹	۱۰.۹	۰.۶	۱۰.۹	۰.۶	۱.۹	۸.۵	دیگر کشورهای غیر اوپک	
۲۸.۸	۹.۹	۲.۵	۱۸.۹	۱.۹	۱۸.۹	۱.۹	۰.۲	۱۱.۹	كل غير اوپکها	
۷۷.۳	۳۷.۳	۱۰.۹	۴۰.۱	۹.۲	۴۰.۱	۹.۲	۱۱.۵	۱۹.۴	كل واردات نفت	

كه ۱۱/۲٪ کل مصرف ایالات متحده را تشکیل می‌دهد. در همین حال، نزدیک به ۷۰٪ این واردات از سوی عربستان سعودی تأمین می‌شود و این کشور مقام نخست تأمین نیاز آمریکا به نفت از منطقه را در اختیار دارد. عراق، کویت و امارات متحده عربی، مابقی ۳۰٪ وارداتی آمریکا از منطقه خلیج فارس را تأمین می‌کنند.(۱۰) واردات گاز طبیعی (LNG) آمریکا از منطقه خلیج فارس نیز روند صعودی دارد. در این حوزه، مقام نخست به قطر تعلق دارد. ایالات متحده و قطر قرارداد بلندمدتی را در زمینه بهره‌برداری از منابع گاز طبیعی قطر به امضا رساندند که در صورت عملی شدن آن، این کشور ۱۴ میلیارد دلار در قطر سرمایه‌گذاری کرده و قطر نیز بخشی از نیاز آمریکا به گاز طبیعی را در طول ۲۵ سال آینده تأمین می‌کند.(۱۱) موقعیت و جایگاه خلیج فارس در سیاست انرژی آمریکا زمانی بیشتر آشکار می‌شود که نگاهی اجمالی بهوضوعیت تولید و مصرف انرژی و جایگاه نفت و گاز طبیعی در داخل آمریکا داشته باشیم.

ب. وضعیت انرژی ایالات متحده

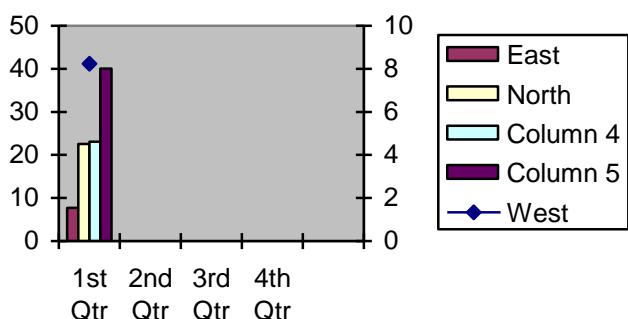
ذغال، نفت، گاز طبیعی، مواد هسته‌ای، آب و سایر مواد تجدیدپذیر، منابع مهم تأمین انرژی در جهان و آمریکا محسوب می‌شوند. بررسی وضعیت هر کدام از آنها به شناخت بهتر جایگاه نفت و گاز طبیعی در سیاست انرژی آمریکا کمک خواهد کرد. در همین حال، جایگاه نفت و گاز طبیعی به لحاظ میزان ذخایر داخلی آمریکا، واردات این کشور از خارج و میزان مصرف و وابستگی بخش‌های مختلف حمل و نقل، صنعت، بازرگانی، تولید برق، و مسکونی و همچنین مناطق تأمین‌کننده نفت و گاز وارداتی آمریکا، در درک وضعیت این کشور به لحاظ میزان وابستگی به منطقه خلیج فارس مؤثر است. هر یک از این موضوعات، محورهای این قسمت از بحث می‌باشد که در صفحات بعد به آنها اشاره می‌شود.

مهمنترین منابع انرژی ایالات متحده را نفت، گاز طبیعی، ذغال، انرژی هسته‌ای و انرژی‌های تجدیدپذیر تشکیل می‌دهند. طبق چشم‌انداز انرژی سال ۲۰۰۶، فرآورده‌های نفتی ۴۰/۰۸ کادریلیون، گاز طبیعی ۲۲/۰۷، ذغال ۲۲/۵۳، انرژی هسته‌ای ۸/۲۳، انرژی‌های تجدیدپذیر ۵/۷۴ و سایر موارد، ۰/۴ کادریلیون انرژی‌های مصرفی ایالات متحده را تشکیل می‌دهند. این مقادیر، در ۲۵ سال آینده، با میانگین افزایش ۱/۱٪ به ترتیب به ۵۳/۵۸، ۳۶/۴۹، ۲۷/۶۶، ۹/۰۹، ۹/۰۲ و ۹/۰۵ کادریلیون افزایش خواهد یافت. مجموع انرژی مصرفی آمریکا نیز از ۹۸/۰۵ کادریلیون به ۱۳۳/۸۸ کادریلیون خواهد رسید.^(۱۲) بر اساس برآورد دفتر اطلاعات انرژی، نفت با حدود ۴۰٪، مقام نخست منابع انرژی مصرفی آمریکا را دارد. گاز طبیعی با ۲۳٪ و ذغال با ۲۲٪، در مقام‌های بعدی قرار دارند.

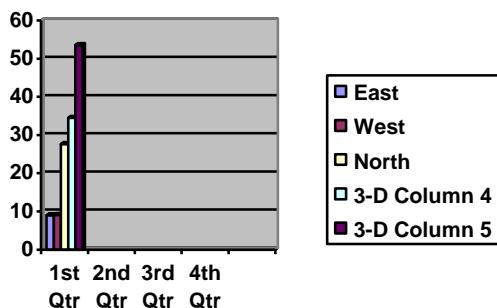
میزان مواد نفتی مورد نیاز ایالات متحده در سال ۲۰۰۴، ۲۰/۷۶ میلیون بشکه نفت در روز بود که از این مقدار، ۸/۶۳ میلیون بشکه را در داخل تولید می‌کرد و ۱۲/۱۱ میلیون بشکه را هر روز از خارج وارد می‌نمود. این روند، با میانگین افزایش ۱/۱ درصدی در سال ۲۰۳۰، به ۵۷.۲۷ میلیون بشکه نفت در روز خواهد رسید که در این سال، ۱۷/۲۴ میلیون بشکه آن وارداتی بوده و بقیه در داخل آمریکا تولید خواهد شد.^(۱۳)

نمودار ۳ - سهم منابع مختلف انرژی در ایالات متحده

درصد مصرف انرژی در سال ۲۰۰۴



درصد مصرف انرژی در سال ۲۰۳۰



Source: DOE / EIA. Annual Energy Outlook 2006; p.11

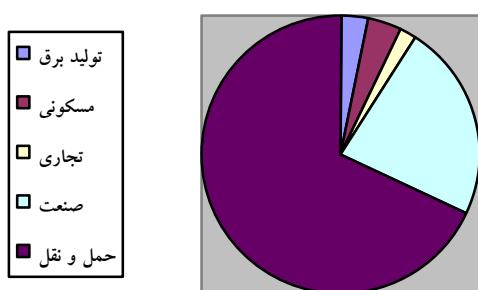
گاز طبیعی مصرفی آمریکا، بر اساس برآوردهای دفتر اطلاعات انرژی در سال ۲۰۰۴، ۴۱.۲۲ تریلیون فوت مکعب بود که در سال ۲۰۳۰، با میانگین ۷٪ رشد، به ۲۶/۸۶ تریلیون فوت مکعب می‌رسد. از مجموع گاز مصرفی آمریکا در سال ۲۰۰۴، ۱۸/۵۲ تریلیون در داخل تولید شده و تنها ۳/۴۰ تریلیون فوت مکعب از خارج وارد شده است. با این حال، در ۲۵ سال آینده، میانگین رشد واردات، ۱۴٪ بالاتر از تولید داخلی خواهد بود.(۱۴)

زغال سنگ مصرفی آمریکا، به طور کامل در داخل این کشور تولید می‌شود. در سال ۲۰۰۴، میزان مصرف زغال آن ۱۱۰۴ میلیون تن و میزان تولید داخلی، ۱۱۲۵ تن بود. طبق برآورد دفتر اطلاعات انرژی، میزان مصرف آمریکا از میزان تولید آن فزوئی خواهد گرفت و در سال ۲۰۳۰، این کشور ۸۳ میلیون تن زغال نیز وارد خواهد کرد.^(۱۵)

ج. بخش‌های مصرف‌کننده نفت و گاز طبیعی

نفت و گاز طبیعی تولیدی یا وارداتی آمریکا در بخش‌های مختلفی مورد استفاده قرار می‌گیرد. این بخش‌ها ویژگی‌های متفاوتی دارند. میزان مصرف، امکان صرفه‌جویی و آسیب‌پذیری هر یک از این بخش‌ها متفاوت است. بخش حمل و نقل، صنعت، مسکونی، تولید برق و تجاری، بخش‌های مهم مصرف نفت محسوب می‌شوند. بخش حمل و نقل، که شامل خودروهای سواری، خودروهای باری سنگین، خودروهای باری سبک بنزین، راه‌آهن، هواپیما و غیره می‌شود، هر روز ۱۴/۹۳ میلیون بشکه، معادل ۶۸٪ کل مصرف نفت آمریکا را به خود اختصاص می‌دهد. بخش صنعت با ۲۳٪، بخش مسکونی با ۴٪، بخش تولید برق با ۳٪ و بخش تجاری با ۲٪، در مرتب بعدی قرار دارند. در سال ۲۰۰۳، آمریکا نزدیک به ۲۰ میلیون بشکه نفت را روزانه در بخش حمل و نقل، صنعت و مسکن مصرف می‌کرد.^(۱۶)

نمودار ۴ – مصرف نفت بر اساس بخش‌ها (میلیون بشکه، درصد از کل)



در بخش حمل و نقل نیز ۶۰٪ مواد نفتی مورد استفاده را وسایط نقلیه سبک سواری، ۱۶٪ خودروهای سنگین و ۱۰٪ هواپیما، ۲٪ راه‌آهن، ۲٪ وسایط نقلیه سبک تجاری و ۱۰٪ نیز سایر موارد به خود اختصاص داده‌اند.^(۲۲) بدین ترتیب، بیشترین مواد سوختی مصرفی آمریکا در بخش حمل و نقل و در آنجا نیز از سوی خودروهای سواری مورد استفاده قرار می‌گیرد. افزایش بهای نفت یا اختلال در روند انتقال آن به مصرف‌کننده، بیشترین تأثیر را در بخش حمل و نقل و خودروهای سواری خواهد گذاشت و با زندگی فردی و رفاه خانواده‌های آمریکایی در ارتباط مستقیم می‌باشد. اهمیت این موضوع و حساسیت آن در سیاست‌گذاری انرژی آمریکا زمانی آشکارتر می‌شود که نگاهی به روند افزایش آن در ۲۵ سال آینده داشته باشیم. بخش وسایط نقلیه سواری در سال ۲۰۲۵، ۵۱٪، بخش خودروهای سنگین ۵۷٪، بخش صنعت ۲۵٪ و بخش هواپیمای ۷۵٪ رشد برای مواد سوختی خواهند داشت و فقط بخش مسکونی است که ۴٪ از تقاضای آن برای مواد سوختی کاهش خواهد یافت.^(۱۸)

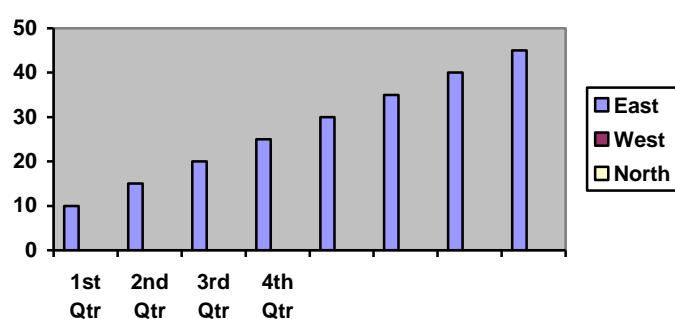
در بررسی وضعیت انرژی در ایالات متحده، آخرین موضوعی که می‌تواند تعیین‌کننده باشد، مناطق و کشورهایی است که این کشور نیاز فزاینده خود را از آنها تأمین می‌کند. ایالات متحده، در سال ۲۰۰۴، ۱۳/۱ میلیون بشکه نفت در روز وارد می‌کرد که به ترتیب از آمریکای شمالی، کشورهای عضو اوپک خارج از حوزه خلیج فارس، کشورهای خلیج فارس، حوزه کارائیب، اروپا، شرق دور و سایر مناطق بود. اعضای اوپک بیشترین حجم صادرات نفت به آمریکا را دارند و کشورهای حوزه خلیج فارس نیز با تأمین ۱۱/۲٪ از نفت مصرفی آمریکا، در رتبه سوم جای می‌گیرند.^(۱۹) طبق برآورد «دفتر اطلاعات انرژی»، این وضع با کمی افزایش، در سال ۲۰۳۰ نیز به همین نسبت باقی می‌ماند.

طبق پیش‌بینی‌های انجام شده، میزان واردات نفت آمریکا از خارج، طی ۲۵ سال آینده، از ۱۳/۱ میلیون بشکه به ۱۸/۳ میلیون بشکه در روز افزایش خواهد یافت که به معنای وابستگی بیشتر آمریکا به واردات نفت از خارج است. در سال ۲۰۳۰، واردات نفت از خارج حدود ۶۴٪ کل نفت عرضه شده در آمریکا را تشکیل خواهد داد که بیش از نیمی از آن از کشورهای عضو اوپک می‌باشد. واردات نفت آمریکا از دریای شمال همانند تولید آن در داخل کاهش خواهد یافت. کانادا و مکزیک نیز به عنوان مهمترین منابع عرضه نفت جایگاه خودشان را حفظ

خواهد کرد. البته حفظ این موقعیت به میزان بھای نفت خام در جهان بستگی دارد. هزینه استخراج نفت در این کشورها، در قیاس با حوزه خلیج فارس بسیار بالاست.(۲۰)

نمودار ۵- واردات نفت ایالات متحده از مناطق مختلف

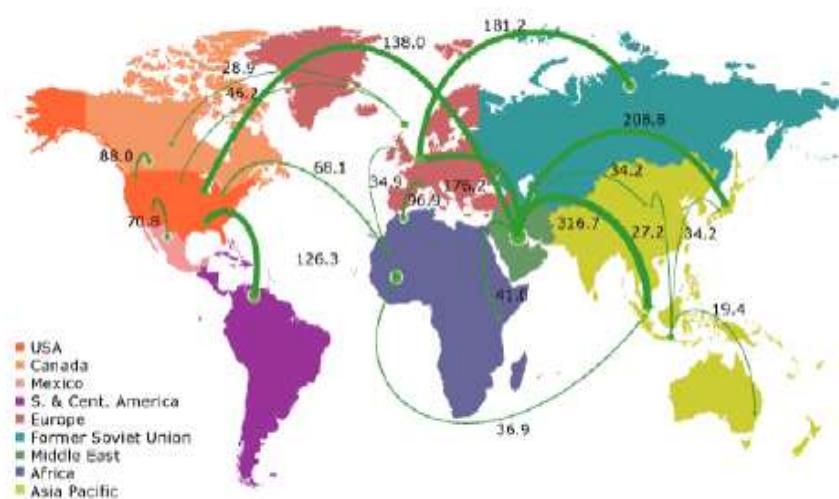
(میلیون بشکه در روز)



R: Annual Energy Outlook 2006. Feb 2006, p 64.

map of major oil trade movements

Trade flows worldwide (million tonnes)



جدول ۴- میزان واردات نفت آمریکا از کشورها در سال ۲۰۰۲

کشور	درصد از کل مصرف	درصد از کل واردات	واردات (میلیون بشکه در روز)
کانادا	۹.۸	۱۶.۷	۱.۹۲۶
عربستان	۷.۷	۱۳.۱	۱.۵۱۵
مکزیک	۷.۷	۱۳.۱	۱.۶۱۰
ونزوئلا	۷.۳	۱۲.۰	۱.۴۳۹
نیجریه	۳	۵.۱	۵۹۱
انگلستان	۲.۵	۴.۲	۴۸۳
عراق	۲.۲	۳.۸	۴۴۰
نروژ	۲	۳.۴	۳۹۳
آنگولا	۱.۷	۲.۸	۳۲۷
الجزایر	۱.۶	۲.۴	۲۷۲
سایرین	۱۳.۴	۲۲.۹	۲.۶۳۵
کل	۵۹	۱۰۰	۱۱.۰۳۱
کشورهای عضو اوپک	۲۳.۴	۳۹.۸	۴.۵۹۸
کشورهای حوزه خلیج فارس	۱۱.۲	۱۹.۱	۲.۲۰۴

میزان وابستگی آمریکا به گاز طبیعی وارداتی بسیار کم است و این کشور عملاً از حوزه خلیج فارس گاز قابل توجهی وارد نمی‌کند. در سال ۲۰۳۰، میزان وابستگی آمریکا به گاز طبیعی وارداتی بیشتر خواهد شد، اما در حال حاضر، ۸۳٪ گاز مورد نیاز خود را در داخل تولید کرده، ۱۶٪ را از کانادا و ۱٪ را از بقیه کشورها تأمین می‌کند. (۲۱)

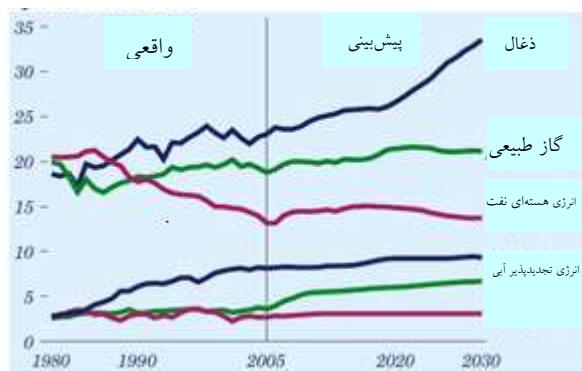
در نگاه اجمالی، نسبت میزان مصرف، تولید و واردات انرژی به طور عام و نفت و گاز طبیعی به طور خاص در ایالات متحده، نشان می‌دهد که میزان مصرف و تولید در طی ۲۵ سال آینده روند صعودی دارد و در این روند، میزان مصرف بیشتر از تولید افزایش می‌یابد. در نتیجه، ایالات متحده در ۲۵ سال آینده، نیازمند واردات بیشتر انرژی از خارج خواهد بود. طبق

پیش‌بینی «گزارش سالانه انرژی ۲۰۰۶»، در سال ۲۰۳۰، میزان واردات انرژی ایالات متحده، از ۲۹٪/۲۰۰۴ به ۳۲٪/۳۳٪ کل انرژی مصرفی آمریکا افزایش خواهد یافت. افزایش بهای جهانی نفت، نقش مؤثری در تولید داخلی آمریکا دارد. هر قدر بهای انرژی در بازارهای جهان بالاتر باشد، تولید انرژی در داخل آمریکا اقتصادی‌تر بوده و در نتیجه، سهم آن در انرژی مورد نیاز این کشور افزایش خواهد یافت. قیمت نفت در خصوص فرآورده‌های نفتی (نفت خام، گاز مایع طبیعی و محصولات پالایشگاهی) نیز نقش مؤثری دارد. عرضه محصولات نفت داخلی، از ۸/۶ میلیون بشکه در روز به ۱۰/۵ میلیون بشکه در سال ۲۰۲۱ افزایش خواهد یافت. پس از آن میزان عرضه با کمی کاهش به ۱۰/۴ میلیون بشکه رسیده و تا سال ۲۰۳۰ به همین میزان باقی خواهد ماند. در سال ۲۰۲۵، میزان واردات محصولات نفتی آمریکا به ۶۲ درصد تقاضای آن خواهد رسید.^(۲۲) گزارش دیکچنی، در سال ۲۰۰۱، در این مورد بدینانه‌تر است. طبق این گزارش، تولید نفت داخلی آمریکا از ۸/۵ میلیون بشکه نفت در روز در سال ۲۰۰۲، به ۷ میلیون بشکه نفت در سال ۲۰۲۰ کاهش خواهد یافت. این در حالی است که در همین مدت، میزان مصرف نفت در آمریکا، از ۱۹/۵ میلیون بشکه در روز به ۲۵/۵ میلیون بشکه افزایش می‌یابد. به همین صورت، گاز طبیعی مایع نیز از ۱۱ میلیون بشکه در روز به ۱۸/۵ میلیون بشکه خواهد رسید.^(۲۳)

نمودار ۵- تولید و مصرف انرژی در آمریکا از ۱۹۸۰- ۲۰۳۰ (کادر میلیون ۱۰۲۴)



تولید انرژی در آمریکا در هر یک از بخش‌ها ۱۹۸۰ – ۲۰۳۰



د. چالش‌ها و فرایندهای جدید در حوزه انرژی

مراکز مهم تحقیقاتی و صاحب‌نظران حوزه انرژی و امنیت در ایالات متحده، به طور مشخص به چهار روند و چالش در زمینه انرژی، بخصوص انرژی‌های فسیلی می‌پردازنند و سیاست‌های پیشنهادی خود را بر اساس آنها ترسیم می‌نمایند:

۱. روند فزاینده مصرف انرژی،

۲. محدودیت در عرضه منابع جدید،

۳. بی‌ثباتی کشورهای عرضه‌کننده نفت،

۴. بروز حوادث و اقدامات خرابکارانه.

هریک از این روندها و چالش‌ها، نگرش و سیاست آمریکا را به خلیج فارس، به عنوان منبع اصلی و ارزان تأمین انرژی در جهان، تحت تأثیر قرار داده و توجه آن را بیش از پیش به این منطقه معطوف ساخته است.

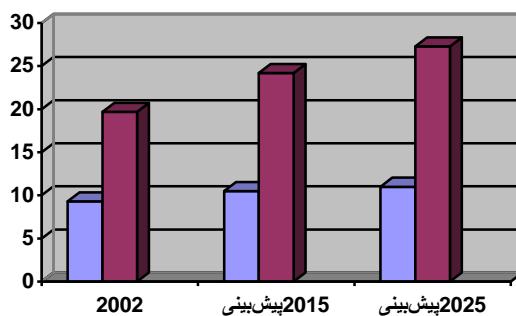
۱. روند فزاینده مصرف انرژی

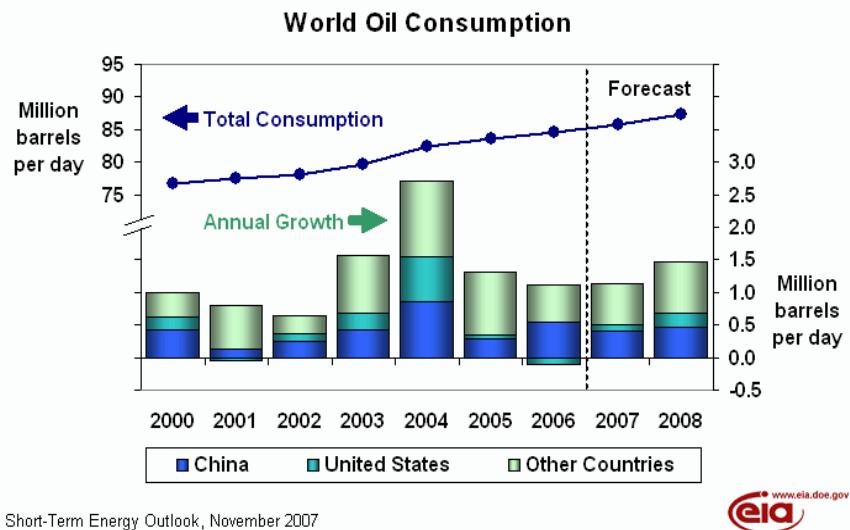
نگاهی اجمالی به مصرف نفت و گاز طبیعی در ۲۵ سال گذشته و پیش‌بینی‌های صورت‌گرفته در این خصوص، نشان می‌دهد که به رغم کاهش منابع نفتی، میزان استفاده از آن در کشورهای صنعتی رو به افزایش بوده و کشورهای جدیدی نیز به این مصرف‌کنندگان

پیوسته‌اند. تقاضا برای نفت جهانی در روند صعودی قرار گرفته است. طبق گزارش سازمان بین‌المللی انرژی^۱، تقاضای جهان به نفت، از ۸۰ میلیون بشکه در روز در سال ۲۰۰۳، به ۹۸ میلیون بشکه در سال ۲۰۱۵ و ۱۱۸ میلیون بشکه در سال ۲۰۳۰ خواهد رسید.^(۲۴) افزایش تقاضا در خصوص ایالات متحده نیز از چند دهه گذشته وجود داشته و پیش‌بینی‌ها نشان‌دهنده تداوم آن در دهه‌های آینده می‌باشد. توسعه و رشد اقتصادی، به عنوان مهمترین عامل در رشد تقاضا برای انرژی عمل کرده است. سهم واردات نفت از خارج، از ۴۲٪ در سال ۱۹۹۰ به ۴۹٪ در سال ۱۹۹۷ افزایش یافت و در آوریل ۱۹۹۸، ایالات متحده شاهد رسیدن به مرز ۵۰٪ در وابستگی به نفت وارداتی از خارج بود که در ماه‌ها و سال‌های بعد نیز این روند تداوم یافت.^(۲۵) در سال ۲۵ آینده، طبق پیش‌بینی‌ها، روند رشد تولید داخلی آمریکا بسیار کند و رشد مصرف آن نسبتاً بالاست و این به معنای افزایش تقاضا برای واردات نفت از خارج می‌باشد که با توجه به میزان مصرف بالای آمریکا، در بازار جهانی انرژی مؤثر است.

نمودار ۶ - تولید و مصرف نفت در ایالات متحده

(میلیون بشکه در روز)

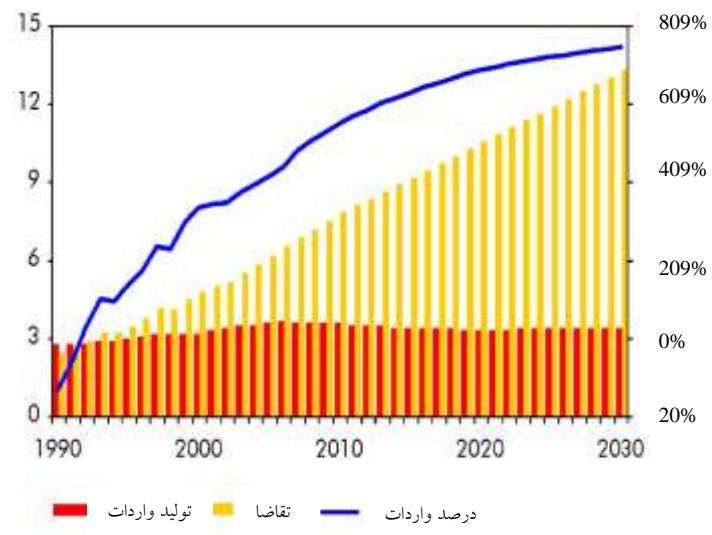




البته این افزایش تقاضا و مصرف، صرفاً در خصوص نفت نیست و در مورد اکثر منابع انرژی صدق می‌کند. مصرف انرژی در ۲۵ سال آینده، به طور عام، سالانه $1\frac{1}{2}\%$ رشد خواهد داشت. برای مثال، مصرف بریتانیا از ۹۹/۷ کادریلیون در سال ۲۰۰۴، به ۱۲۷ کادریلیون در سال ۲۰۲۵ افزایش خواهد یافت. (۲۶)

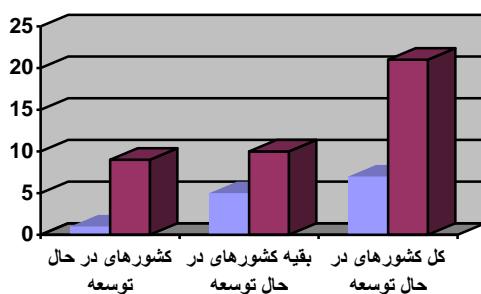
در مورد سایر کشورهای صنعتی عضو OECD و کشورهای رو به رشد آسیا نیز روند به همین صورت است. رشد و توسعه اقتصادی چین و افزایش تقاضای این کشور برای واردات بیشتر نفت و گاز طبیعی، یکی از عوامل مؤثر در رشد تقاضای جهانی نفت است. در دهه ۱۹۸۰، تولید داخلی چین بیش از نیاز آن بود و مقادیری از نفت خود را صادر می‌کرد. در سال ۱۹۹۳، میزان تولید و مصرف نفت چین برابر شده و از همین سال، این کشور به گروه کشورهای واردکننده نفت پیوست. از آن سال به بعد، این روند به سرعت اوج گرفت به گونه‌ای که نیاز چین به واردات در طی ۱۰ سال گذشته دو برابر شده است.

نمودار ۷- تولید و مصرف نفت چین



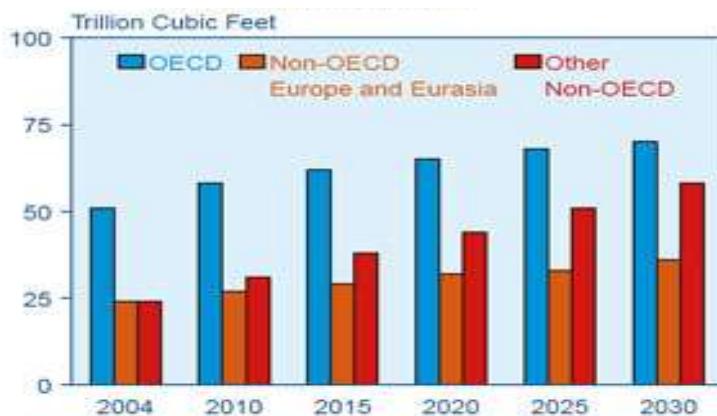
در طول ده سال گذشته، مصرف انرژی در سایر کشورهای آسیای شرقی نیز رشد سریعی داشته و تقاضای هند برای نفت حدود ۶۰٪ افزایش یافته است. از مجموع افزایش ۲۲ میلیون بشکه نفت، از سال ۱۹۷۵ تا کنون، بیش از ۸۵٪ آن به کشورهای رو به رشد آسیا مربوط می‌شود.

نمودار ۸ - مصرف نفت در کشورهای در حال توسعه



تقاضای جهانی در مورد گاز طبیعی نیز روند صعودی دارد و در بیشتر موارد شیوه نفت می‌باشد. مصرف آن در کشورهای در حال توسعه، بخصوص کشورهای آسیایی غیرعضو OECD سریعتر از کشورهای صنعتی جهان است. پیش‌بینی‌های صورت‌گرفته نشان می‌دهند که مصرف جهانی گاز طبیعی سریعتر از نفت است و میزان آن از ۹۵ تریلیون فوت مکعب در سال ۲۰۰۳، به ۱۸۲ تریلیون فوت مکعب در سال ۲۰۳۰ خواهد رسید. میانگین رشد مصرف گاز طبیعی در جهان، از سال ۲۰۰۳ تا سال ۲۰۳۰، ۰.۲۴٪ است که در مقایسه با رشد ۰.۵٪ درصدی مصرف ذغال و ۰.۱٪ درصدی رشد نفت، تنها یک دهم درصد پائین‌تر از ذغال قرار دارد.(۲۷)

نمودار ۹ - مصرف گاز طبیعی از سال ۲۰۳۰ (تریلیون فوت مکعب)



۲. محدودیت در عرضه منابع جدید

دومین چالشی که پیش‌روی بازار جهانی انرژی قرار دارد، محدودیت در گسترش منابع قدیمی و جایگزینی منابع جدید می‌باشد که تا حدودی در مورد ایالات متحده نیز صدق می‌کند. در عین حال، وضعیت این کشور در آسیب‌پذیری احتمالی آن در این مورد، هرگز قابل

قياس با وضعیت کشورهای صنعتی دیگر بخصوص کشورهای پیشرفته و در حال توسعه آسیا نیست. محدودیت در عرضه منابع در دو حوزه نفت و گاز و منابع جایگزین آنها مطرح است. در حوزه نفت و گاز، بخصوص نفت، منابع و ذخایر مهم جهان کشف شده و با توجه به میزان هزینه استخراج، مورد بهره‌برداری قرار گرفته است. در حال حاضر، ۵۰٪ نفت عرضه شده در جهان از ۱۲۰ میدان بزرگ می‌باشد که نیمی از آنها بیش از ۴۰ سال و ۹۵٪ آنها بالای ۲۵ سال عمر دارند. منابع ناشناختهای که در آنها بتوان با هزینه کم نفت سبک شیرین و ارزان قیمت به دست آورد، وجود ندارد.^(۲۸) از این‌رو، کارشناسان معتقدند که دنیا باید با نفت ارزان قیمت خداحافظی کند و به کشف منابع موجود در فلات دریاها و اقیانوس‌ها از یک سو و منابع جایگزین از سوی دیگر پردازد. در همین حوزه، محدودیت ظرفیت تولیدی کشورها نیز مطرح است. در حال حاضر، برآورد می‌شود که تولید نفت خام در جهان، با ۹۷٪ ظرفیت صورت می‌گیرد و برای احتیاط، تنها می‌تواند روزانه ۲ میلیون بشکه نفت اضافی تولید کند. مهمتر اینکه این ظرفیت نیز فقط در اختیار عربستان سعودی می‌باشد که از نظر داخلی و ثبات سیاسی با مشکلاتی روپرورست.^(۲۹)

در خصوص سوخت‌های جایگزین، موضوع بسیار پیچیده‌تر و مشکل‌تر است. طرفداران سوخت‌های گیاهی (بیوسوخت‌ها)^۱ مسایل و مشکلات ناشی از استفاده از سوخت‌های فسیلی نسبت به محیط زیست، آلودگی هوا و بیمارهای متعدد آن و امنیت ملی آمریکا را به درستی طرح می‌کنند، اما برآوردهای علمی نشان می‌دهد که به رغم همه مزایایی که برای سوخت‌های گیاهی متصور است،^(۳۰) آنها کشش و ظرفیت لازم برای جایگزین شدن سوخت‌های فسیلی را ندارند و دست کم تا ۳۰ سال آینده، این سوخت‌ها نمی‌توانند تأثیر قابل توجهی بر بازار انرژی بگذارند. در عین حال، طرح‌های جایگزین، چه در عرصه تولید نفت و چه در حوزه سوخت‌ها، بستگی کامل به قیمت نفت و گاز طبیعی در بازارهای جهانی و پیشرفت علم و فناوری در جوامع گوناگون دارد.

۳. بی‌ثباتی مناطق و کشورهای عرضه‌کننده

خلیج فارس، به عنوان مهمترین منطقه صاحب ذخایر عظیم نفت و گاز طبیعی در جهان، از جنگ جهانی دوم تا کنون یکی از بی‌ثبات‌ترین مناطق جهان بوده است. نفت و رقابت بر سر آن بین کشورهای منطقه و قدرت‌های بزرگ جهانی، یکی از مهمترین عوامل این بی‌ثباتی است. تلاش انگلستان، فرانسه و آمریکا برای گسترش نفوذ خود در کشورهای حوزه خلیج فارس از یک سو و تلاش شوروی از سوی دیگر، این منطقه را به عرصه‌ای برای رقابت دو بلوك و کشورهای درونی آن تبدیل کرده است. در عین حال، حمایت انگلستان و ایالات متحده از تشکیل دولت یهود در فلسطین موجب بحران‌های دامنه‌دار در منطقه خاورمیانه شد که کشورهای خلیج فارس را نیز دربرگرفت. سه جنگ اعراب و اسرائیل تأثیرات خود را بر بازار انرژی بر جای گذاشت و اولین شوک نفتی جهان در جنگ ۱۹۷۳ به وقوع پیوست. به رغم ثبات سیاسی نسبی در عربستان، در دهه‌های گذشته، عراق و ایران تحولات بسیار عمیقی را پشت سر گذاشتند. وقوع سه جنگ ویران‌گر در منطقه، اختلافات دامنه‌دار، کودتاها متعدد، گروههای متعارض و رادیکال و تعارض‌های ایدئولوژیک خصوصت‌آمیز، چهره نامنی را از منطقه خلیج فارس به نمایش گذاشته است.^(۳۱) پاتریک کلاوسن و سیمون هندرسون، در مقاله‌ای، منابع کنونی نامنی در خلیج فارس را حملات القاعده، خروج جمعی یا اعتراض گستردۀ کارگران صنعت نفت در منطقه، سرایت بی‌ثباتی عراق به کشورهای دیگر، مقابله با برنامه هسته‌ای ایران و وقوع بی‌ثباتی‌های داخلی در هر یک از این کشورها می‌دانند که هر کدام از آنها می‌توانند منجر به بروز شوک نفتی در دولت‌های صنعتی و آمریکا شوند.^(۳۲) در عین حال، حضور آمریکا یا حمایت این کشور از دولت‌های استبدادی منطقه برای حفظ ثبات و تداوم جریان نفت، به بازتولید اندیشه‌های ضدآمریکایی و جریان‌های ضدغرب منجر می‌شود و به بی‌ثباتی دامن می‌زند و در عین حال، به امنیتی شدن موضوع اقتصادی و افزایش هزینه‌های انرژی می‌انجامد.^(۳۳)

علاوه بر خلیج فارس، سایر کشورهای اصلی صادرکننده نفت نظیر اعضای اوپک یا روسیه نیز از نظر سیاسی در وضعیت چندان مناسبی قرار ندارند و از نظر دولت‌های غربی، بخصوص آمریکا، کشورهای بی‌ثبات یا غیرقابل اعتماد به شمار می‌آیند. در ونزوئلا، فردی ملی‌گرا و

چپ‌گرا بر روی کار آمده که نه تنها روابط خوبی با آمریکا ندارد، بلکه روابطشان روز به روز در حال خصم‌مانه‌تر شدن است. نیجریه یکی از بی‌ثبات‌ترین کشورهای صادرکننده نفت در جهان به شمار می‌آید و اختلافات قومی و اعتراضات کارگری در سال‌های اخیر، موجب بروز اختلالات دامنه‌دار در عرضه نفت این کشور به بازارهای جهانی شده است. کشورهای کلمبیا، مکزیک، آنگولا، روسیه، آذربایجان و قرقستان نیز از ثبات لازم برخوردار نیستند و نمی‌توان رشد و توسعه اقتصادی و رفاه و آسایش کشور را بر روی تداوم جریان نفت از چنین کشورهایی استوار ساخت.^(۳۴)

۴. بروز اقدامات خراب‌کارانه

تولید، انتقال و پالایش نفت و گاز طبیعی نیازمند تأسیسات عظیم، هزاران کیلومتر خطوط لوله و وسایط حمل و نقل فراوان است که هر کدام از آنها اهدافی آسان و قابل دسترس برای اقدامات تروریستی می‌باشند. طبق تحقیقات « مؤسسه تجزیه و تحلیل امنیت جهانی »^۱، نظام عرضه نفت دارای نقاط حساس و آسیب‌پذیر مهم در برابر اقدامات خرابکارانه است که می‌تواند جریان آزاد نفت در جهان را به خطر اندازد. سالانه ۶۰٪ از نفت جهان از طریق دریا و به وسیله ۳۵۰۰ نفتکش متنقل می‌شود. دو منطقه حساس و مهم در انتقال نفت تنگه هرمز، در خلیج فارس و تنگه مالاکا در آسیاست که هر روز ۲۶ میلیون بشکه نفت از آنها عبور می‌کند. انتظار می‌رود در دهه‌های آینده، عبور نفت از این تنگه‌ها به دو برابر نیز افزایش یابد که به معنای افزایش آسیب‌پذیری انتقال نفت در جهان و هزینه تأمین آن می‌باشد.^(۳۵) در سال‌های اخیر، مهمترین تهدید از سوی گروه القاعده بوده است. بن‌لادن در سال ۱۹۹۶، در « بیانیه جنگ » علیه ایالات متحده و متعددان آن اعلام کرد که « تولید نفت که به صورت گسترده انجام می‌شود و به مذاق اقتصاد آمریکا شیرین آمده است، باید در تنگنا قرار گیرد ». پس از حمله قایق انتحاری به کشتی فرانسوی لیمبرگ^۲ در اکتبر ۲۰۰۲، القاعده اعلام کرد که « مجاهدین با حمله به این نفتکش شاهرگ حیاتی ملت صلیبی را هدف قرار داده‌اند ». القاعده

1 . IAGS

2 . limburg

در سال ۲۰۰۴، در وب سایتی، تهدیدات خود را مجدداً طرح کرده و از نیروهای خود خواست که میدان‌های نفتی را در عراق و خلیج فارس هدف حمله قرار دهند تا آمریکا از رسیدن به نفت ارزان محروم شود. القاعده، در طی سال‌های ۲۰۰۳ و ۲۰۰۴، دست کم به چهار هدف مهم نفتی حمله کرده، اما هیچ‌کدام از آنها تأثیر قابل توجهی در قطع یا ایجاد اخلال در جریان نفت نداشته است.^(۳۶) البته حملات تروریستی یا خرابکارانه در نظام تولید و انتقال نفت، محدود به حملات القاعده نیست. طبق تحقیقات « مؤسسه تجزیه و تحلیل امنیت جهانی »، از اواسط سال ۲۰۰۳ تا فوریه ۲۰۰۵، بیش از ۳۰۰ حمله علیه خطوط لوله‌های انتقال نفت صورت گرفته است. بیشتر این لوله‌ها در منطقه خلیج فارس و اطراف آن واقع شده‌اند و اکثر حملات نیز در این منطقه و علیه تأسیسات نفتی کشورهای خلیج فارس به ویژه عربستان و عراق صورت گرفته است.^(۳۷) احتمال انجام حملات خرابکارانه صرفاً محدود به خاورمیانه نیست. سازمان‌های اطلاعاتی آمریکا به شدت نگران حملات تروریستی به تأسیسات و پالایشگاه‌های نفتی آمریکا در خلیج مکزیک و ایالت‌های چسپیده به آن می‌باشند. با این حال، حملات تروریستی و اقدامات خرابکارانه، تا کنون نتوانسته خللی در جریان صدور نفت به دنیا صنعتی به وجود آورد. حتی با فرض وقوع انفجار در تأسیسات یک کشور یا حمله به نفتکش‌ها و خطوط لوله نفت، این پرسش مطرح است که چه مقدار جریان صدور نفت آسیب می‌بیند؟ در حال حاضر، دولت‌ها از چنان توانی برخوردارند که قادرند در صورت وقوع این نوع حملات، به سرعت خرابی‌ها را بازسازی و سیستم تولید و انتقال را به وضع سابق برگردانند. ذخایر استراتژیک، صرفه‌جویی موقت و جایگزین‌سازی منابع دیگر، آستانه بازار نفت را چنان بالا برده که به نظر نمی‌آید وقوع خرابکاری از سوی گروه‌های تروریستی تأثیر مهمی بر اقتصاد جهان بگذارد.

ه. اهداف و سیاست‌های آمریکا

نفت همواره از جایگاه بالایی در سیاست خارجی آمریکا برخوردار بوده است. زمامداران این کشور، در طول جنگ جهانی دوم، به شدت نگران آن بودند که منابع عظیم نفت خلیج فارس به دست نیروهای متخاصم بیافتد. این نگرانی و تلاش برای تسلط بیشتر بر منابع نفت

خليج فارس، در دوره پس از جنگ نيز تداوم يافت و با افزایش قيمت آن در دهه ۱۹۷۰ و نياز روزافزون كشورهای صنعتی به آن، تشدید شد. در اين دوره، آمریكا ضمن سركوب نیروهای ملي گرای منطقه و مقابله با سياستهای مداخله‌گرانه شوروی، به تدریج جایگاه و موقعیت خود را در برابر متحدین اروپایی‌اش، به خصوص انگلستان، بهبود بخشید و پس از خروج انگلستان از شرق کانال سوئز، به تنهایی تأمین امنیت تداوم جريان نفت از خليج فارس به سوی دنيای صنعتی را بر عهده گرفت. دنيای غرب در دهه هفتاد، شاهد ظهور بازيگر قادرتمند جدیدی در عرصه انرژي نفت بود که در سال ۱۹۶۲ شکل گرفته و با بروز تحولاتی در كشورهای ليبي، الجزائر، مصر، عراق و وقوع دو جنگ ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ میان اعراب و اسرائيل، نقش برجسته‌ای يافته بود. اين بازيگر جديد، سازمان كشورهای صادرکننده نفت (اوپك) بود که تصميمات آن موجب افزایش قيمت جهانی نفت در دهه‌های بعد شد. در سال‌های پايانی دهه ۱۹۷۰، ایالات متحده، متحد اصلی خود را در منطقه خليج فارس از دست داد. گروهي انقلابي مسجد اعظم مكه را به تصرف درآورده و به نماد نارضايتی و بي ثباتی در نفت خيرزدين كشور جهان تبدیل شدند و شوروی با هجوم نظامي گسترده به افغانستان، يك گام به خليج فارس نزديك شد. اين تحولات، بخصوص وقوع انقلاب اسلامي ايران، به مدت شش سال، ۳/۵ ميليون بشكه از توليد روزانه نفت جهان کاست و موجب بروز شوك نفتی دوم شد. دهه ۱۹۸۰ تحت تأثير جنگ ايران و عراق و به طور مشخص جنگ نفتکش‌ها در خليج فارس بود و آمریكا سعی کرد با ثبت مجدد کشتی‌های کویتی در آمریكا و اسکورت آنها در خليج فارس، مانع از بروز شوك نفتی ديگر شود. اين كشور تلاش وسيعی برای تضعيف اوپك داشت (۳۸) و با ايجاد سنت‌كام^۱، حضور نظامي خود را در منطقه نهادينه کرد.

در دهه ۱۹۹۰، نفت در سياست آمریكا در مورد منطقه خليج فارس، جايگاه والاتری يافت. وقتی شورای امنیت ملي آمریكا در دوم اوت ۱۹۹۰، تجاوز عراق به کویت را بررسی می‌کرد، نفت مهمترین دستورالعمل سياست خارجی جمهوری خواهان بود. مشاوران بوش پدر به او يادآور شدند که نفت به اندازه نقض حقوق بین‌الملل مهم است. عراق ۱۰٪ نفت شناخته شده جهان را در اختيار دارد و با حمله به کویت، ۱۰٪ ديگر نيز به دست آورده و اگر به هجوم خود

تداوم داده و ارتش عربستان را درهم شکنده، ۲۰٪ دیگر نفت جهان را نیز تصاحب خواهد کرد که در این صورت، به راحتی می‌تواند دنیای صنعتی را تحت فشار قرار داده و زندگی و رفاه مردم آمریکا و اروپا را به هم بریزد. بنابراین، از نظر آنها اقدام عراق فراتر از موضوع حمله به کویت بود. صدام نفت را هدف قرار داده بود و آمریکا چاره‌ای جز جنگ نداشت. بوش در ۱۵ اوت ۱۹۹۰، در سخنانی گفت: «اگر کترل بزرگترین ذخایر نفت جهان به دست صدام حسین بیافتد، شغل ما، سبک و شیوه زندگی ما، آزادی‌هایمان و آزادی کشورهای دوستمنان در اطراف جهان به خطر خواهد افتاد». بدین ترتیب، آمریکا و متحدان آن ائتلاف گسترشده‌ای را به وجود آورده و نیروهای صدام را با انهدام توان نظامی و زیرساخت‌های عراق از کویت بیرون کردند، تحریم‌های وسیعی را بر آن تحمیل نمودند و دو منطقه پرواز ممنوع را در جنوب و شمال عراق مشخص نمودند که عملاً موجب تسلط و کترل غیرمستقیم آمریکا بر عراق شد.^(۳۹) در اوج دشمنی و بمباران‌های متواتی برخی مناطق عراق از سوی نیروهای آمریکایی، عراق ۳/۶٪ واردات نفت آمریکا از خارج را تأمین می‌کرد که پس از عربستان سعودی با ۱۰/۸٪، جایگاه دوم را میان کشورهای منطقه خلیج فارس داشت.^(۴۰)

در آغاز ریاست جمهوری جورج بوش پسر، در سال ۲۰۰۱، مجدداً مردان نفت وارد میدان سیاست آمریکا شدند. جورج بوش، رئیس جمهور، کندولیزا رایس، مشاور امنیت ملی و دیکچنی معاون رئیس جمهور شدند.^(۴۱) هرچند آنها صدام حسین بدون نفت را کم خطر می‌دانستند، اما همچنان این رژیم را عامل بی‌ثباتی منطقه و برای تداوم جریان نفت خطرناک ارزیابی می‌کردند. آنها در جلسه‌ای در ۳۰ ژانویه ۲۰۰۱، عراق را عامل بی‌ثباتی در منطقه عنوان کرده و اعلام نمودند که باید عراق نوینی در منطقه شکل بگیرد.^(۴۲) نه ماه پس از آغاز ریاست جمهوری بوش، حمله به برج‌های دوقلو در نیویورک، این فرصت را برای نومحافظه‌کاران کاخ سفید فراهم آورد که برنامه‌های خود را در کترول بیشتر منطقه نفتی خلیج فارس پیاده کنند. آنها با هجوم هوایی و زمینی به عراق و تصرف این کشور، کار ناتمام خود را در سال ۱۹۹۱ به اتمام رساندند و تسلط کامل خود را بر عراق برقرار ساختند تا دارنده سومین ذخایر عظیم نفت منطقه، متحد آمریکا باشد.

در دوره ریاست جمهوری بوش، دیکچنی به عنوان معاون رئیس جمهور، نقش محوری در تنظیم سیاست‌های آمریکا در خلیج فارس و موضوع انرژی دارد. ایالات متحده آمریکا از زمان ریاست جمهوری جیمز کارترا، فاقد سیاست انرژی مدون بوده است. کاهش قیمت‌های نفت در دهه ۱۹۸۰ و تا حدودی دهه ۱۹۹۰، باعث شد که ضرورتی برای تدوین سیاست انرژی احساس نشود؛ اما دو عامل موجب شکل‌گیری این اجماع شد که ایالات متحده برای کاهش آسیب‌پذیری‌های خود در زمینه انرژی باید سیاست جامعی را تدوین نماید. عامل نخست افزایش میزان مصرف در درون آمریکا و وابستگی بیشتر این کشور به واردات نفت از خارج بود. عامل دوم ظهور یک مجموعه کوچک قادرمند از منافع اقتصادی در حمایت از بوش بود که موجب پیروزی شکننده آن در انتخابات سال ۲۰۰۰ شدند. در این مجموعه، شرکت‌های عظیم فعال در حوزه انرژی اعم از شرکت‌های فعال در انرژی‌های جدید مثل انرون^۱، تکزو^۲ و داینگی^۳ و شرکت‌های فعال در بازار سنتی نفت مثل شورون تگراکو^۴، اگزون مبایل^۵، کونوکو^۶ و فلیپس پترولیوم به همراه شرکت‌های خدماتی این حوزه همچون هالیبرتون^۷ و شولیمبرگر^۸ حضور داشتند.^(۴۳)

در آغاز سال ۲۰۰۱، اولویت نخست سیاست خارجی جورج بوش جلوگیری از تروریسم و گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، به گونه‌ای که پس از ۱۱ سپتامبر مطرح شد، نبود. اولویت اصلی وی تقویت و تثبیت جریان صدور امن نفت به بازارهای ایالات متحده بود. بوش در مبارزات انتخاباتی سال ۲۰۰۰ و به دنبال قطع گاز طبیعی و برق در چند ایالت، تأکید کرد که مهمترین وظیفه‌اش حل بحران انرژی ملت است. او و معاونش، تأثیر تداوم بدون مشکل نفت بر صنعت و رفاه آمریکا را مورد توجه قرار داده و تأکید می‌کردند که بروز هر گونه اختلال در جریان نفت به آمریکا، موجب بروز اختلالات گسترده و پر زیان در بخش‌های مختلف صنعت

۱ . Enron

۲ . Tcxu

۳ . Dynegy

۴ . Chevrontexaco

۵ . Exxonmobil

۶ . Conoco

۷ . Halliburton

۸ . Schlumberger

خودرو، هواپیمایی، ساختمان، نفت و پتروشیمی، حمل و نقل، کشاورزی و به طور کلی اشتغال و رفاه مردم آمریکا خواهد شد.^(۴۴)

بروز نارامی در حوزه انرژی، در سال‌های ۲۰۰۱ - ۲۰۰۰، بوش را به ایجاد گروه توسعه سیاست ملی انرژی^۱ متلاعده ساخت که وظیفه اصلی آن بررسی و ارائه طرحی بلندمدت برای برآورد نیازهای آمریکا به انرژی بود. رهبری این گروه با معاون رئیس جمهور، دیکچنی بود که نزدیک‌ترین یار سیاسی بوش محسوب می‌شد و در سابقه آن، وزارت دفاع دوره جورج بوش پدر، و مدیر و رئیس اجرایی شرکت نفتی هالیبورتون قبل از ورود به کاخ سفید در سال ۲۰۰۰ وجود دارد. در گزارش گروه فوق، از وضعیت انرژی در آمریکا آمده است:

«ایالات متحده با دو گزینه جدا از هم روپرورست و ناگزینه باید یکی از آن دو را انتخاب کند. گزینه اول تداوم مسیری است که آمریکا سال‌ها در آن قرار گرفته است. در این مسیر، هر روز بر مقدار مصرف آمریکا نسبت به تولید داخلی آن اضافه می‌شود و با توجه به افت میزان تولید داخلی، عملاً آمریکا در زمینه انرژی بیش از پیش به واردات از خارج وابسته می‌شود. گزینه دوم تأکید بر منابع جایگزین و تجدیدپذیر از یک سو و کاهش میزان مصرف نفت از سوی دیگر می‌باشد.»

گزارش دیکچنی بر سرمایه‌گذاری عظیم در حوزه انرژی، بخصوص انرژی‌های جدید و فناوری‌های حمل و نقل تمرکز دارد. این گزارش، در ماه‌های آغازین سال ۲۰۰۱ از سوی جورج بوش بررسی و به عنوان سیاست ملی انرژی^۲ در ۱۷ می ۲۰۰۱ منتشر شد. گزارش مذکور، ضمن رد افزایش میزان وابستگی آمریکا به واردات نفت از خارج، بر سرمایه‌گذاری در منابع تجدیدپذیر انرژی تأکید می‌کند. هدف این سیاست، کاهش مصرف نفت نیست. مهمترین ایده آن سرمایه‌گذاری در فناوری‌های پیشرفته و افزایش تولید در داخل با سرمایه‌گذاری در حوزه‌های نفتی بیشتر از جمله آلاسکا در داخل آمریکا از یک سو و تنوع‌بخشیدن به منابع و مناطق تأمین‌کننده نفت در جهان، از سوی دیگر می‌باشد. این گزارش به طور مشخص به

1. NEPDG (National Energy Policy Development Group

2 . NEP

کاهش وابستگی نفت وارداتی ایالات متحده از خلیج فارس، از طریق تقویت موقعیت منطقه دریای خزر، غرب آفریقا و مکزیک در بازار جهانی نفت و ایالات متحده تأکید دارد(۴۵) که در مباحث بعدی به آنها اشاره خواهد شد.

و. کاهش آسیب‌پذیری آمریکا

با وجود اینکه نفت وارداتی آمریکا از خلیج فارس فقط ۱۱٪ کل مصرف نفت این کشور را تشکیل می‌دهد، سازمان‌ها، مؤسسات و کارشناسان این کشور عموماً بروز اختلال در جریان نفت به دنیای صنعتی را مشکلی زیان‌بار با هزینه‌های غیرقابل تحمل می‌دانند.(۴۶) در عین حال، باید به این نکته توجه کرد که هرچند ایالات متحده، فقط حدود یک دهم نفت مصرفی خود را از منطقه خلیج فارس تأمین می‌کند، اما در دنیای وابستگی متقابل و پیچیده کنونی، بروز اختلال در جریان صدور نفت، آسیب جدی بر کل اقتصاد جهان و در نتیجه بر اقتصاد ایالات متحده وارد می‌آورد. از سوی دیگر، کنترل جریان صدور نفت یا ذخایر این ماده ارزشمند در خلیج فارس، قادری فوق العاده به کشور کنترل‌کننده می‌دهد تا نظرات خود را به کشورهای دیگر بقبولاند و آنها را به انجام اقدامات یا خودداری از اقدامی دیگر وادر سازد. از این‌رو، کاهش میزان وابستگی به ذخایر نفت منطقه خلیج فارس، موجب کاهش آسیب‌پذیری کشور در قبال اختلالات احتمالی در جریان صدور نفت از منطقه شده و کنترل ذخایر عظیم این منطقه موجب فراهم‌آمدن فرصت‌های بی‌نظیری برای این کشور می‌شود. از این منظر، کاهش آسیب‌پذیری موجب تقویت فرصت‌های این کشور و کنترل بر ذخایر نفت، به کاهش تهدیدات از سوی رقبا منجر می‌گردد.

برای کاهش آسیب‌پذیری آمریکا نسبت به نفت منطقه خلیج فارس، کارشناسان این کشور

راهکارهای متعددی را طرح می‌کنند که در اینجا به چند مورد از آنها اشاره می‌شود:

۱. تنوع‌بخشی به تأمین نفت و گاز از مناطق مختلف.

۲. تأکید بر انرژی‌های جایگزین با بهره‌گیری از فناوری پیشرفته.

۳. تقویت زیرساخت‌های انرژی و اصلاح سیاست‌ها و اطلاعات.

۴. افزایش ذخایر استراتژیک و تقویت ظرفیت‌ها.

۵. بهبود الگوی مصرف انرژی و افزایش انعطاف‌پذیری بخش‌ها.

در تنوع‌بخشیدن به منابع و مناطق، فرض بر این است که در صورت بروز شورش و اختلال در یک منطقه، جریان ورود نفت به آمریکا از مناطق دیگر تداوم داشته و در صورت امکان افزایش یابد. به طور مشخص، کشورهای آمریکایی شمالی، آمریکای جنوبی و مرکزی، خلیج فارس، منطقه دریای خزر، کشورهای غرب آفریقا و نفت دریای شمال، مناطق اصلی فروش نفت در جهان محسوب می‌شوند. ایالات متحده از حدود ۴۰ کشور در جهان، نفت خام وارد می‌کند. طبق آمار ژوئن ۲۰۰۶، سه کشور کانادا، مکزیک و عربستان، هر کدام روزانه بیش از ۱/۴۰ میلیون بشکه نفت خام به آمریکا صادر می‌کنند. ونزوئلا نیز با حدود ۱/۰۰ میلیون بشکه، در ردیف چهارم قرار دارد. بررسی این کشورها، نشان می‌دهد که ایالات متحده سعی دارد از همه مناطق نفت وارد کند. در عین حال، تمایل به افزایش واردات از کشورهای متحده مثل کانادا و مکزیک بسیار بالاست.^(۴۷) همچنین ایالات متحده ضمن تلاش برای تقویت نفوذ خود در منطقه خلیج فارس و ایجاد اطمینان از تداوم جریان صدور نفت از این منطقه، سعی دارد ظرفیت سایر مناطق را برای افزایش صادرات‌شان بیشتر نماید تا در صورت بروز هر گونه اختلال در جریان صدور نفت، امکان بهره‌گیری و جایگزینی مناطق دیگر وجود داشته باشد. ایالات متحده نسبت به منطقه خلیج فارس از حساسیت بیشتری برخوردار است. آنها می‌گویند متحده‌این اصلی آمریکا نفت خود را از این منطقه می‌برند و در ضمن، تداوم جریان نفت به پایین‌ماندن قیمت جهانی آن کمک مؤثری می‌کند و در نتیجه، برای اقتصاد آمریکا بسیار مفید می‌باشد. آمریکا تلاش وسیعی برای حفظ سلطه خود بر خلیج فارس داشته که می‌توان آن را در چارچوب سیاست‌های دوستونی، تضعیف قدرت‌های منطقه‌ای، مهار دوجانبه، اقدام و جنگ پیشگیرانه در قالب دکترین‌های رؤسای جمهور آمریکا از نیکسون تا جورج بوش پسر بررسی کرد.^(۴۸) در عین حال، چیزی که امروز موجب تقویت جایگاه خلیج فارس در سیاست خارجی آمریکا شده است، میزان وابستگی آن کشور به نفت منطقه نیست. اهمیت نفت برای کل جهان، و جایگاه آمریکا در عرصه بین‌المللی، موجب شده که منطقه خلیج فارس به محل تلاقی مسایل آمریکا، نفت، تروریسم، امنیت ملی، اقتصاد آزاد و دموکراسی در عرصه بین‌المللی تبدیل شود. از این‌رو، آمریکا خود را در فضای پیچیده‌ای می‌بیند و سعی دارد با

کاهش وابستگی اقتصاد خود به نفت خلیج فارس، فرصت بیشتری در حوزه‌های دیگر برای اعمال سیاست‌های خود به دست آورد. در عین حال، در خصوص ایران که بین دو منطقه نفت‌خیز خزر و خلیج فارس واقع است و اهمیت‌دادن به هر کدام از آنها موقعیت ایران را تقویت می‌کند، موضوع پیچیده‌تر هم می‌شود و به نظر می‌رسد، به دلیل تشدید تنش‌ها بین دو کشور، محروم و مسدودکردن ایران در حوزه نفت و گاز به سیاست واقعی آمریکا تبدیل شده است.^(۴۹)

تأکید بر انرژی‌های جایگزین، محور دوم سیاست آمریکا در کاهش آسیب‌پذیری‌های خود در حوزه انرژی است. در این محور، تأکید بر تولید داخلی آمریکا اعم از نفت یا انرژی‌های دیگر می‌باشد. آمریکائیان به شدت نگران روند افزایش مصرف انرژی در داخل و انتکای آن به انرژی وارداتی می‌باشند. گزارش دیک چنی اساساً برای مقابله با این نگرانی تهیه و به عنوان سیاست انرژی آمریکا به کار گرفته شد؛ اما اکنون پس از ۵ سال، روند مزبور همچنان به پیش می‌رود و نگرانی آمریکا در این مورد پابرجاست. در پاسخ به این مسئله، جورج بوش در ۳۱ ژانویه، ابتکار انرژی پیشرفت^۱ را ارائه کرد. هدف این طرح، بهره‌گیری گسترده از فناوری پیشرفت‌های جدید برای شکستن اعتیاد آمریکا به نفت می‌باشد. آمریکا از سال ۲۰۰۱ تا کنون نزدیک به ۱۰ میلیارد دلار برای توسعه منابع انرژی تمیزتر، ارزان‌تر و قابل دسترس‌تر سرمایه‌گذاری کرده است. با طرح جدید بوش، تحقیق در حوزه انرژی پاک ۲۲٪ گسترش خواهد یافت. هدف طرح جدید بوش این است که انرژی‌های جدید را در داخل آمریکا تولید کند تا در سال ۲۰۲۵، جایگزین ۷۵٪ از انرژی وارداتی از خاورمیانه شود. سرمایه‌گذاری در فناوری پیشرفت‌های تولید ذغال پاک، انرژی خورشیدی برای تولید برق و انرژی باد، بخش مهمی از این طرح و بودجه‌های آن را به خود اختصاص داده است. همچنین، این طرح در پی تغییر انرژی‌های مورد استفاده در خودروها می‌باشد. طرح مذکور در پی حرکت به سوی اقتصادی فراتر از اقتصاد نفت‌بنیاد است. در حوزه سوخت خودرو، طرح ابتکاری بوش بر تولید اتانول سلولوزی^۲ متمرکز است و در پی تحقیق بر روی ماشین‌های هایبرید و الکتریکی می‌باشد که در کاهش آلدگی هوا نیز مؤثرند.^(۵۰) بهره‌گیری از سوخت گیاهی و رشد هوشمندانه، دو عامل

1 . Advanced Energy Initiative

2 . Cellulosic ethanol

دیگر هستند که مورد توجه فعالین حوزه انرژی در آمریکا می‌باشند. آنها با تأکید بر ظرفیت بسیار بالای آمریکا، هم از نظر فناوری و هم از نظر کشاورزی، آن را انرژی آینده این کشور می‌دانند. از نظر آنها، این انرژی می‌تواند تأثیر قابل توجهی در کاهش اتکای آمریکا به نفت وارداتی، کاهش آلودگی هوا و افزایش درآمد کشاورزان داشته باشد.(۵۱)

محور سوم، تقویت زیرساخت‌ها و اصلاح سیاست‌های انرژی است. در ایالات متحده همواره نوعی تقابل میان نفت و محیط زیست وجود دارد. شکاف میان منافع شرکت‌های نفتی و خیل عظیم مصرف‌کنندگان، موجب تنش در عرصه سیاست‌گذاری شده است. ایجاد همسویی و اجماع میان منافع نخبگان و مردم عادی، در اتخاذ تصمیمات درست و مناسب مؤثر است و به همگرایی اهداف ملی در حوزه سیاست‌گذاری انرژی منجر می‌شود. همگرایی در حوزه سیاست‌گذاری، زمینه لازم را برای بهبود زیرساخت‌های انرژی در آمریکا فراهم می‌آورد. این بهبود، هم می‌تواند در حوزه زیرساخت‌های تولید و توزیع و هم برای فراهم‌آوردن زمینه‌های لازم برای تصمیم‌گیری درست در سازمان‌ها و مؤسسات صورت گیرد.(۵۲)

تقویت ذخایر استراتژیک، محور چهارم سیاست‌های آمریکا در کاهش آسیب‌پذیری در اتکا به نفت خاورمیانه می‌باشد. ذخایر استراتژیک نفت به نفت اضطراری انبارشده توسط وزارت انرژی آمریکا گفته می‌شود که پس از شوک نفتی ۱۹۷۳ ایجاد شد و اخیراً از سوی برخی کشورهای دیگر نیز انجام می‌گیرد. ایالات متحده، در حال حاضر، بالغ بر ۶۸۷ میلیون بشکه ذخیره استراتژیک دارد. جورج بوش در سال ۲۰۰۱، از ذخایر فوق حمایت کرده و خواستار افزایش آن به میزان ۷۰۰ میلیون بشکه نفت شد. قانون سیاست انرژی ۲۰۰۵، از وزارت انرژی خواست که ظرفیت آن را تا یک میلیارد بشکه افزایش دهد که نیازمند گسترش فیزیکی این ذخایر می‌باشد. ایالات متحده آمریکا تا کنون بارها از این ذخایر برای تعدیل کمبود بازار استفاده کرده است. این استفاده، برخی موقع، در واکنش به تحولات بین‌المللی و در موقعی، برای مقابله با حوادث داخلی، مثل طوفان کاترینا در ۲۰۰۵، ایوان^۱ در ۲۰۰۴ و لیلی^۲ در ۲۰۰۲ بوده است.(۵۳) کارشناسان نفت معتقدند که اگر آمریکا بخواهد در مقابل شوک‌های نفتی

۱ . Ivan
2 . Lili

خاورمیانه آسیب نییند، می‌بایست ذخایر استراتژیک نفت خود را تا سال ۲۰۱۵ به $1/3$ میلیارد بشکه افزایش دهد که معادل ۸۴ روز واردات این کشور می‌شود.^(۵۴)

بهبود الگوی مصرف انرژی، آخرین موضوعی است که برای کاهش آسیب‌پذیری مطرح می‌شود. قیمت بالای بنزین، کارخانه‌های خودروسازی را به سوی تولید خودروهای کم‌صرف یا مصرف‌کننده سوخت‌های غیرفیزیکی تشویق می‌کند، اما بهبود الگوی مصرف و تولید این نوع خودروها باید همه‌جانبه و آگاهانه باشد. دولت با سرمایه‌گذاری در فناوری‌های پیشرفته می‌تواند گام‌های مهمی در جهت تحقق الگوی مصرف سوخت بردارد. همچنین می‌تواند به تولید وسایط نقلیه‌ای بپردازد که بتوانند، در صورت نیاز، از مواد سوختی متفاوتی استفاده کنند و یا در تولید خودرو اولویت را به تولید خودروهای هایبرید^۱ بدهد که از مواد سوختی پاک، موتورهای برقی، ژانراتور، باتری‌های پیشرفته، و کترل‌کننده‌های الکترونیکی استفاده می‌کنند. در کل، صرفه‌جویی در سوخت خودروها، از سه طریق زیر انجام می‌گیرد: نخست، تعویض به موقع لاستیک‌ها و روغن موتور به منظور کارآمدترشدن ماشین‌ها تا حد ماشین صفر؛ دوم، به روز کردن و افزایش کارآمدی وسایط نقلیه باری سنگین، و سوم، تأمین تجهیزات هوشمند و گزینه‌های مناسب‌تر برای حمل و نقل.^(۵۵) از نظر شورای دفاع از منابع طبیعی^۲:

«صرفه‌جویی در نفت یک تعهد ملی است. فناوری‌های موجود می‌توانند استفاده از نفت در خودروها، صنایع، و ساختمان‌ها را کاهش دهند و بدین ترتیب تا سال ۲۰۱۵، دست کم $3/2$ میلیون بشکه در روز ذخیره شود که این مقدار بیشتر از میزان واردات روزانه ما از خاورمیانه است و تا سال ۲۰۲۵، ذخیره ایالات متحده می‌تواند به دست کم $11/2$ میلیون بشکه در روز برسد که تقاضای ما را به نصف کاهش می‌دهد.»^(۵۶)

البته در مؤسسات تحقیقی و ارزیابی انرژی، این نگاه خوش‌بینانه کم‌تر به چشم می‌خورد یا اصلاً وجود ندارد. دفتر اطلاعات انرژی و بریتیش پترولیوم، در پیش‌بینی وضعیت انرژی آمریکا در ۲۵ سال آینده، چنین روزی را ترسیم نکرده‌اند و آنها در این خصوص عموماً به پارامتر قیمت انرژی توجه داشته و تأکید می‌کنند که اگر قیمت نفت و فرآورده‌های آن افزایش یابد،

1 . Hybrid
2 . NRDC

گرایش به سوی صرفه‌جویی و بهبود الگوی مصرف تشدید خواهد شد، اما این روند به گونه‌ای نیست که مانع افزایش مصرف نفت و گاز طبیعی در آمریکا شود.^(۵۷)

ز. ثبات سیطره بر مناطق نفت‌خیز جهان

همانگونه که طرح شد، میزان واردات نفت ایالات متحده از خلیج فارس، تنها ۱۱/۲ درصد نفت وارداتی و ۱۸٪ کل مصرف آن را تشکیل می‌دهد. این کشور تلاش وسیعی را برای کاهش آسیب‌پذیری‌های خود در داخل و خارج از آمریکا انجام داده و عملاً خود را در مقابل خطرات ناشی از بی‌ثباتی کشورهای تولیدکننده نفت و یا اقدامات خرابکارانه تروریست‌ها، این‌تر نموده است. در عین حال، وابستگی ایالات متحده به کشورهایی مثل کانادا، مکزیک، عربستان و ونزوئلا از نوعی متفاوت است. میزان تأثیرگذاری عربستان سعودی بر آمریکا در حد ۳٪ تولید ناخالص ملی آن می‌باشد.^(۵۸) این میزان در مورد مکزیک و کانادا بیشتر است؛ اما روابط آنها از نوع اتحادی عمیق و همه‌جانبه است و دست کم در مورد کانادا امکان تنش منجر به قطع صدور نفت وجود ندارد. با این همه، وابستگی همه این کشورها، در هر حوزه‌ای که در نظر گرفته شود، به آمریکا بیشتر است تا اینکه اعلام شود که وابستگی یک‌طرفه‌ای از سوی آمریکا به این کشورها وجود دارد. با توجه به مباحث فوق، پرسش از چرا بیان سیاست آمریکا در مناطق نفت‌خیز را نمی‌توان با اتکا به قالب گفتمانی وابستگی آمریکا به نفت توضیح داد. به نظر می‌رسد، در پس طرح گسترده وابستگی آمریکا به نفت خلیج فارس، نوعی تلاش برای ثبات هژمونی آمریکا به این مناطق و در نهایت بر کل جهان قرار دارد که این موضوع در دو قسمت چگونگی برقراری هژمونی بر مناطق نفت‌خیز و پیامدها و نتایج آن برای آمریکا، شرح داده خواهد شد.

ایالات متحده برای گسترش هژمونی خود در مناطق و کشورهای نفتی، از همه ابزارهای سیاسی، اقتصادی و نظامی بهره می‌گیرد. این کشور پس از پایان جنگ جهانی دوم به عنوان رهبر جهان غرب ظهرور کرد و تلاش فزاینده‌ای برای کنترل مناطق مهم و استراتژیک انجام داد. یکی از این مناطق، خلیج فارس است که روز به روز شاهد گسترش نفوذ آمریکا می‌باشد. شرکت‌های ایالات متحده، سرمایه‌گذاری وسیعی را در منطقه، بخصوص در کشور عربستان

آغاز کردند. نیروهای امنیتی آمریکا با اینفای نقشی بر جسته در سرنگونی دولت دکتر مصدق در ایران، نشان دادند که چقدر به ملی شدن صنعت نفت در منطقه حساس هستند. مقابله با نفوذ شوروی در منطقه خلیج فارس با جایگزین شدن آمریکا به جای انگلستان تداوم یافت. ایالات متحده در دهه ۱۹۷۰، با ایجاد رژیم امنیتی دوستونی در منطقه، متحدهن خود را تقویت کرد، اما مداخله آشکار این کشور در منطقه و حمایت گسترده آن از نظامهای دیکتاتوری، موجب بروز و گسترش نفرت از آمریکا میان ملل منطقه شده و رکن ایدئولوژیک و اجتماعی هژمونی آن را با تهدید روبرو ساخت. ایالات متحده در دهه ۱۹۸۰، حضور نظامی خود را در منطقه افزایش داده و با ایجاد نیروهای واکنش سریع و مرکز فرماندهی آمریکا در خاورمیانه (ستکام) سعی داشت از نزدیک به حفظ موقعیت خود اقدام کند. در دهه ۱۹۹۰ و پس از فروپاشی شوروی، ایالات متحده خود را در منطقه تنها دیده و سعی کرد با حضور نظامی و انعقاد قراردادهای دوجانبه، به تهدیدات پاسخ داده و مانع کنترل این منطقه، از سوی قدرت‌های رقیب منطقه‌ای و جهانی شود. حضور و مداخله نظامی مستقیم آمریکا در منطقه پس از حملات ۱۱ سپتامبر، افزایش یافته و سعی می‌شود علاوه بر جلوگیری از انجام هرگونه عملیات خرابکاری توسط گروههای تروریستی، با مداخله مستقیم در منطقه، از نفوذ رقبا جلوگیری گردد.^(۵۹) تشکیل نیروی واکنش سریع، ایجاد فرماندهی مرکزی، ایجاد پایگاههای متعدد نظامی در منطقه، انعقاد قراردادهای دوجانبه امنیتی و همکاری‌های نظامی، برگزاری مانورهای نظامی مشترک، به همراه وابسته کردن نیروهای مسلح کشورهای منطقه به تولیدات نظامی آمریکا، از جمله اقدامات این کشور در تحکیم موقعیت نظامی خود در منطقه است. همانگونه که نویسنده کتاب «خون و نفت» نوشته است، چنین مداخلاتی تا وجود آخرین بشکه نفت در خلیج فارس ادامه خواهد داشت.^(۶۰)

با این حال، مداخله نظامی آمریکا در منطقه، دو پیامد دیگر نیز دارد که بدون توجه به آنها نمی‌توان به عمق و پیچیدگی موضوع پی برد. نخست اینکه، مداخله نظامی هزینه نفت را برای آمریکا افزایش داده است. چنین هزینه‌ای بدون توجه به سایر دستاوردهای سیطره آمریکا بر منطقه قابل توجیه نیست. صرفاً در قالب سود و زیان اقتصادی نفت نمی‌توان هزینه‌های نظامی آمریکا در منطقه خلیج فارس را توضیح داد. اقدامات آمریکا، با توجه به وابستگی اندکی که به

نفت خلیج فارس دارد، نمی‌تواند صرفاً در حوزه محدود نفت وارداتی از منطقه باشد. به نظر می‌رسد کنترل جریان نفت از منطقه، ابزاری برای تعمیق هژمونی جهانی آمریکاست که در صفحات بعد به اختصار تشریح خواهد شد. دوم اینکه، مداخله نظامی آمریکا در منطقه به بروز نفرت بیشتر از آمریکا و در نتیجه به خطر افتادن امنیت ملی و سرزمینی آمریکا منجر شده است. ظهور جریان‌های تندرو در منطقه خاورمیانه، یکی از عوارض سیاست‌های منطقه‌ای آمریکا در حمایت از حکومت‌های مستبد و مداخلات سیاسی - نظامی آن می‌باشد که هزینه نهایی را برای ایالات متحده افزایش می‌دهند. با این حال، در حال حاضر، سیاست‌های مداخله‌گرانه آمریکا در مناطق نفت خیز به شدت مورد حمایت بوده و در اسناد راهبردی آمریکا به شکل برجسته‌ای تکرار شده و به اجرا درمی‌آیند. به نظر می‌رسد که قبول این هزینه‌های سنگین از سوی آمریکا نه صرفاً به خاطر ۱۱٪ نفتی که از منطقه خلیج فارس وارد می‌کند، بلکه به دلیل موقعیت مهمی است که نفت و گاز طبیعی منطقه خلیج فارس در تداوم بهبود اقتصاد جهانی، برقراری هژمونی آمریکا و اعمال سیاست‌های مورد نظر بر دیگران دارد.

ح. تقویت هژمونی جهانی

کنترل ذخایر عظیم و بی‌همتای نفت و گاز منطقه خلیج فارس و تضمین تداوم جریان نفت به همه کشورهای پذیرنده نظم موجود بین‌المللی، از شرایط و الزامات قدرت هژمون است. ایالات متحده ضمن درک اهمیت نفت منطقه و با هدف کاهش آسیب‌پذیری‌های خود به این منبع عظیم انرژی، در صدد افزایش قدرت مانور در برابر قدرت‌های دیگر منطقه‌ای و جهانی می‌باشد تا با آسیب‌پذیری کمتری کالا و خدمات عمومی ناظر بر هژمونی را فراهم آورده، به حل و فصل سریع مسایل به وجود آمده در عرصه بین‌المللی اقدام کند و از سواری مجانی برخی قدرت‌ها جلوگیری نماید.^(۶۲) به طور مشخص، برقراری چنین نظمی به معنای تقویت و تداوم وضع موجود به دست ایالات متحده و بهبود موقعیت آن در عرصه بین‌المللی است. موقعیت هژمون ایالات متحده نه فقط ناشی از قدرت برتر نظامی، اقتصادی و ایدئولوژیک، بلکه به طور خاص، در خصوص منطقه خلیج فارس، متأثر از توانایی آن در کنترل جریان صدور نفت از منطقه می‌باشد. این توانایی نیز علاوه بر قدرت نظامی و نفوذ سیاسی، از

سرمایه‌گذاری عظیم شرکت‌های آمریکایی در منطقه و آسیب‌پذیری آن در برابر بروز اختلالات احتمالی در روند صدور نفت حاصل می‌شود. هژمونی نفتی ایالات متحده، علاوه بر اقداماتی که در درون این کشور صورت می‌گیرد و حالت ایجابی و داخلی دارد، به شکل تلاش برای درهم شکستن اتحاد کشورهای صادرکننده نفت، کنترل نحوه صدور انرژی از منطقه، تضعیف رقبا و تقویت اهرم‌های اعمال فشار بروز و ظهور می‌یابد.

خریداران و مصرف‌کنندگان نفت در دهه ۱۹۷۰، به خوبی نقش اوپک در افزایش قیمت نفت را دریافتند. آنها تلاش گسترشده‌ای را برای درهم شکستن اجماع نظر کشورهای عضو اوپک به کار بستند. ایالات متحده و سایر کشورهای صنعتی، در دهه ۱۹۸۰، از طریق افزایش بازدهی سوخت، تغییر مواد سوختی و تولید اضافی و جدید، میزان تقاضا برای خرید نفت از اوپک را کاهش دادند. ماشین‌های شش سیلندر و پرمصرف، خط تولید خود را به ماشین‌های استاندارد و کم‌صرف تغییر دادند. کنگره قوانینی را به تصویب رساند که هدف آنها صرفه‌جویی و ذخیره‌سازی دست کم دو میلیون بشکه نفت در روز بود. اقدامات دولت‌های مصرف‌کننده نفت در دهه ۱۹۸۰ به نتیجه رسید و میزان تقاضا برای خرید نفت اوپک، از سال ۷۹ تا ۱۹۸۳، ۱۳ میلیون بشکه در روز کاهش یافت. وقوع جنگ ایران و عراق بین دو عضو مؤثر اوپک به همراه درگیرشدن سایر کشورهای عضو این سازمان در این موضوع، موجب بروز رقابت و تضاد در درون آن شده و اجماع اعضا در مورد میزان تولید و سهمیه اعضا را از بین برد و کنترل اوپک را بر بازار نفت به شدت کاهش داد. (۶۳)

کنترل خطوط صدور نفت از منطقه، سیاست دیگر آمریکا در تأمین اهداف مورد نظر است که نه تنها در خصوص خلیج فارس اعمال شده، بلکه در سال‌های اخیر و به ویژه پس از فروپاشی شوروی و مطرح شدن ذخایر نفت و گاز دریای خزر، نسبت به این منطقه نیز با حساسیت بسیار بالایی طرح و اجرا شده است. ایالات متحده در تلاش است به هر نحو ممکن مانع تسلط، حضور و نفوذ دو قدرت رقیب منطقه‌ای، یعنی ایران و روسیه، در دریای خزر شود. عبور خطوط نفت از سرزمین روسیه و ایران به معنای تقویت جایگاه این دو کشور در عرصه انرژی جهانی است که به طور سنتی و به صورتی برجسته حضور دارند. عبور خطوط لوله نفت خزر از ایران به معنای این است که ایران در دو حوزه نفتی مهم جهان حضوری مؤثر

می‌یابد و از توان تأثیرگذاری بسیار بالایی برخوردار می‌گردد و با توجه به تعارضات ایدئولوژیک با آمریکا، به چالشی جدی برای هژمونی جهانی آمریکا تبدیل می‌شود. آمریکا تلاش دارد به هر نحو ممکن میزان نفوذ دو قدرت چالش‌گر را در عرصه انرژی در دریای خزر و خلیج فارس محدود نماید. محروم کردن دشمنان از نفت، که از زمان جنگ جهانی دوم در خصوص شوروی اعمال شده است، در حال حاضر به ایران گسترش یافته و به شکل غیرمستقیم در مورد رقبای بالقوه نیز اجرا می‌شود و یا سعی می‌گردد زمینه اجرای آن کاملاً در اختیار آمریکا باشد.^(۶۴) آمریکا بدون کنترل مناطق نفت خیز جهان نمی‌تواند هژمونی جهانی خود را در آینده اعمال نماید. ظهور قدرت‌های اقتصادی، سیاسی و نظامی در جهان، تهدیدی برای هژمونی آمریکا محسوب می‌شوند. انرژی موتور حرکت این قدرت‌هاست. ایالات متحده با کنترل صدور نفت و گاز از خلیج فارس و دریای خزر، اهرم اعمال فشار بر چنین قدرت‌هایی را در اختیار می‌گیرد و سعی می‌کند از این طریق، سیاست‌های مورد نظر خود را بر آنها تحمیل و مانع اتخاذ سیاست‌های چالش‌گر شود.

نتیجه‌گیری

یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که وابستگی ایالات متحده به واردات نفت روند صعودی داشته و به رغم همه تلاش‌ها، این وابستگی در ۲۵ سال آینده تداوم یافته و تشدید خواهد شد. در عین حال، اقدامات گستره آمریکا در زمینه انرژی و در ابعاد و سطوح گوناگون موجب تسلط بیشتر این کشور بر منابع و ذخایر نفت در جهان شده و از میزان آسیب‌پذیری آن کاسته است. آنها در تلاشند با اجرای سیاست‌های مناسب، فرستهای بیشتری را در عرصه انرژی جهانی، که روز به روز رقابت بر سر آن فشرده‌تر می‌شود، به دست آورند. آنها به خوبی می‌دانند که منابع عظیم نفت و گاز در خلیج فارس، در جهانی که هر روز تقاضای بیشتری برای آن به وجود می‌آید، چه جایگاهی دارد. به نظر می‌رسد استراتیست‌های آمریکا اهمیت نفت را به عنوان عنصر ضروری برای پویایی اقتصاد کشورهای صنعتی و در حال توسعه و برای تسلط بر آنها به منظور کنترل سایر کشورها و اعمال هژمونی خود بر رقبا و متحده‌ین درک کرده‌اند و برای رسیدن به آن اهداف برنامه‌ریزی نموده‌اند. در این برنامه‌ریزی،

کاهش آسیب‌پذیری‌های آمریکا در قبال بروز اختلال در جریان صدور نفت و گاز از یک سو و تسلط بر این مناطق برای جلوگیری از نفوذ سایر قدرت‌ها و اعمال قدرت هژمونیک خود برای حفظ موقعیت بین‌المللی و مقابله با نیروهای ناراضی و متعارض از سوی دیگر، جایگاه والایی دارند. خلیج فارس به عرصه تلاقی موقعیت استراتژیک منطقه‌ای و مسایل و موضوعات سیاست خارجی آمریکا تبدیل شده و به دلیل برخورداری از ذخایر عظیم انرژی و نقش آنها در اقتصاد و سیاست جهانی، اهمی ارزشمند برای کنترل سایر قدرت‌ها و اعمال هژمونی جهانی محسوب می‌شود.

با توجه به موقعیت منطقه‌ای و جهانی آمریکا، به نظر می‌رسد که بروز اختلال در روند صدور نفت از خلیج فارس با توجه به شدت، دوام و عامل اختلال، تأثیرات متفاوتی بر جای خواهد گذاشت. بررسی حوادث ناشی از اقدامات تروریستی نشان داده که این اقدامات تأثیرات قابل توجه و پایداری بر بازار نفت جهان نداشته است. بروز جنگ در منطقه میان دو دولت (مثل ایران و عراق، عراق و کویت و عراق و آمریکا)، تأثیرات قابل توجه و پایدارتری بر بازار نفت گذاشته است. با این حال، بررسی تاریخی وقایع مربوط به نفت نشان می‌دهند که کشورهای مصرف‌کننده عضو OECD و بخصوص آمریکا، از آمادگی بیشتری در مقابل شوک‌های نفتی نسبت به دهه‌های اولیه برخوردارند و هر روز بر آمادگی آنها افزوده می‌شود. در همین حال، کشورهای تولیدکننده نیز به رغم موفقیت‌شان در عرصه بازار جهانی انرژی، در استفاده از این اهرم برای پیشبرد اهداف سیاسی خویش تمایل کمتری نشان می‌دهند. آنها برای اعمال فشار به غرب، کمتر بر اهرم نفت توجه دارند و سعی می‌کنند عرصه اقتصاد و سیاست را از همدیگر جدا کرده و ثبات بیشتری در بازار نفت جهانی به وجود آورند. بی‌ثباتی در بازار نفت، در درازمدت، هم به ضرر مصرف‌کننده و هم به ضرر تولیدکننده است. اقتصاد کشورهای منطقه خلیج فارس بیش از مصرف‌کنندگان نفت به درآمدهای نفتی وابسته است؛ هرچند به دلیل نوع نظام سیاسی و اقتصادی دولت‌های غربی، میزان شکنندگی آنها در برابر بروز اختلال در جریان نفت، به صورت طولانی مدت، بیشتر می‌باشد.

ایالات متحده با کاهش آسیب‌پذیری‌های داخلی، تنوع‌بخشیدن به منابع و تسلط بر ذخایر، در مقابل اختلالات احتمالی صدور نفت از خلیج فارس مقاوم‌تر شده و تمایل آن به جلوگیری

از نفوذ دیگران بیشتر و اعمال هژمونی بر منطقه فرون‌تر گشته است. از این‌رو، سیاست‌های آن در منطقه، درازمدت و بسیار پیچیده است. آمریکا دو کشور ایران و روسیه را به عنوان دولت‌های متعارض و مشکل‌زا در نظر گرفته و در پی حذف موقعیت ساختاری آنها در بازار انرژی جهانی و مناطق خلیج فارس و دریای خزر است. این دو کشور، مانعی بر سر راه تسلط ایالات متحده بر ذخایر عظیم این دو منطقه محسوب می‌شوند. اقدامات خراب‌کارانه در جریان صدور نفت می‌تواند از سوی مصرف‌کنندگان به معنای ضرورت تسلط ایالات متحده و برقراری نظم و ثبات در منطقه قلمداد شود و به نظر می‌رسد ایالات متحده در موقعی از بروز چنین اختلالاتی نگران نخواهد شد. بروز اختلالات موقعی و کم‌شدت، موجب احساس نیاز بیشتر به آمریکا و در نتیجه مشارکت بیشتر متحده در سیاست‌های آمریکا خواهد شد. در عین حال، رقبای مصرف‌کننده نفت و گاز در جهان بیش از پیش آسیب‌پذیر جلوه خواهند نمود که مطمئناً، در بلندمدت، به ضرر نیروها و کشورهای مستقل تمام می‌شود.

بنابراین، در مقابل سیاست‌های ایالات متحده، جمهوری اسلامی ایران نیازمند اتخاذ سیاست‌های بلندمدت معطوف به ساختارهای انرژی در منطقه و جهان می‌باشد که فرصت‌های بیشتری را برای آن فراهم آورده و از آسیب‌پذیری‌هایش در قبال اقدامات کشورهای دیگر بکاهد. کاهش وابستگی اقتصاد کشور به درآمدهای نفتی، تولید فرآورده‌های نفتی و بهره‌گیری از مزیت‌های نسبی و مطلق خود در این حوزه، مشارکت فعال و مسؤولانه در عرصه نظام تولید و انتقال نفت و گاز از مناطق شمالی و جنوبی کشور، عواملی هستند که می‌توانند در بلندمدت، آسیب‌پذیری‌های ایران را کاهش داده و فرصت‌های بیشتری را برای آن فراهم آورند.

یادداشت‌ها

1. BP. *The BP Statistical Review of World Energy 2004*, p.6; Available at: www.bp.com / statistical review 2004.
2. Pennwell Corporation, *Oil & Gas Journal*; Vol. 103, No. 47. (December 19, 2005). Available at: www.eid.doe.gov.
3. Peter Davies "BP Statistical review of World energy 2005", (14 June 2005). Available at: www.bp.com.
4. "BP Statistical Review of World Energy 2002" Available at: www.bp.com and monthly oil market report (February 2003). Available at: www.jea.com.
5. Peter Davies, op. cit P.18.
6. Ibid, p. 19.
7. Energy Information Administration (EIA). International Energy Outlook 2006. p. 34. Available at: www.eia.com.
8. Ibid. p. 27.
9. Michael Klare. "Bush – Cheney Energy Strategy: Procuring the Rest of the Worlds Oil". *Foreign Policy in Focus*. (January 2004). p. 5.
10. EIA; *Monthly Energy Report*, (March 2004). Available at: www.eia.com.
11. See, U.S. Department of State. 'Qatar: 2006 Investment Climate Statement 2006'. Available at: www.state.gov/eeb/ifd/2006/
12. DOE / EIA. Annual Energy Outlook 2005. (February 2006). p. 11. Available at: www.eia.com.
13. Ibid.
14. Ibid.
15. Ibid.
16. NRDC / IAGS. Securing America Solving Our Oil Dependence through Innovation. (February 2005). p. 21.
17. Ibid. p. 22.
18. Ibid. pp. 24 – 28
19. DOE / EIA. *Annual...*, op. cit. p. 64.
20. Ibid.
21. Economic Research Institute. The U.S, World and Persian Gulf. (January, 2003). p. 3. Available at: www.marubeni.co.jp
22. DOE / EIA. *Annual ...*,op. cit. pp. 8 – 9.
23. Klare, op. cit. p. 4.
24. EIA. *International Energy Outlook*. (February 2006) p. 25. Available at: www.eia.com.

25. Michael T. Klare; *Blood and Oil*. (New York: Metropolitan Books, 2004), p. 13.
26. DOE / EIA, *Annual*, ... op. cit. p.4.
27. EIA; op. cit. Ch. 4.
28. Matthew R. Simmons; An Energy Tsunami Ahead, (October 12, 2005), p.3. Available at: www.simmonsco-intl.com/Research.aspx?Type=MS Speech Archives
29. NRDC, Reducing Americas Energy Dependence. (February 2004), p. 2. Available at: www.nrdc.org
30. See NRDC. Growing energy: How Biofuels can help end Americas Oil Dependence. (December 2004). Available at: www.nrdc.org.
31. Klare; *Blood...* op. cit. Ch.4 and Alex Blamy. *Security Communities and Their Neighbors*. (London Palgrave, 2004). Ch. 7.
32. Patrick Clawson and Simon Henderson. 'Reducing Vulnerability to Middle East Energy Shocks'. The Washington Institute for Near East Policy. *Policy Focus*. (November 2005).pp. 7- 12.
33. See. Michael Knights. 'Troubled Waters Future U.S Security Assistance in the Persian Gulf'. The Washington Institute for Near East Policy. *Policy Focus* (May 2006).
34. Klare; *Blood...* ,op. cit. Ch.5.
35. NRDC / IAGS. op. cit. p. 11.
36. Clawson and Henderson, op. cit. p. 8.
37. NRDC / IAGS, op. cit. p. 11.
38. Ian Rutledge; *Addicted to Oil*. (New York: IB. Taurus, 2005). pp. 42 _ 50.
39. Ibid. pp. 51 – 52.
40. BP. *The BP Statistical Review of World Energy 2002*. Available at: www.bp.com
۴۱. در مورد سوابق نفتی این سه نفر که از آنها با عنوان محور نفتی یاد می‌شود، به منع زیر مراجعته نمایید:
42. Rutledge, op. cit. pp. 54 – 65.
43. Ron Suskind. *The Price of Loyalty: George W. Bush, the White House and the Education of Paul O'Neill*. (New York: Simon and Schuster, 2004), p. 72.
44. Rutledge, op. cit. pp. 45 – 6.
45. Ibid. p. 66.
46. NEPDG, 'Reliable Affordable and Environmentally Sound Energy for Americas Future'. (May 2001). Available at: www.whitehouse.gov.
47. See. NRDC. 'Growing Energy'; (December 2004). Available at: www.nrdc.org.
48. 'Top Suppliers of U.S. Crude Oil 2004'. Available at: <http://physics. ius.edu/~ kyle/P310/crudebycountry.htm>
49. See, Richard Sokolosky and Others eds., *Persian Gulf Security Improving Allied Military Contributions*. (Santa Monica: RAND, 2001).
۴۹. بهجت جودت. «بازی ژئوپولیتیک در دریای خزر؛ آمریکا در مقابل ایران». ترجمه مرتضی بحرانی. گزارش پژوهشکاره مطالعات راهبردی. ۱۳۸۱.
50. White House; Advanced Energy Initiative. (February 2006). Available at: www.whitehouse.com
51. NRDC. op. cit.
52. Clawson and Henderson. op. cit. p. 13 – 17.
53. Strategic Petroleum Reserve. Available at: www.spr.doe.gov.
54. Clawson and Henderson. op. cit. pp. 19 – 20.

55. NRDC / IAGS. op. cit. p. 15.
56. Ibid. p. 13.
57. See, BP. *The BP Statistical review of World energy 2002*. Available at: www.bp.com.
58. Jon kyl. To What Degree is the U.S Dependent of Foreign Oil? U.S Senate Republican Policy Committee. (May 2006). Available at: <http://kyl.senate.gov>.
59. See. Sokolosky and Others; op. cit.
60. Klare. *Blood...*, op. cit. p.6.
۶۲. رابرت جکسون، گنوک سورولئون. درآمدی بر روابط بینالملل. ترجمه مهدی ذاکریان، احمد تقیزاده و حسن سعید کوهی، (تهران: نشر میزان، ۱۳۸۳)، صص ۵ - ۲۴۴.
۶۳. NRDC. *Reducing...*,op. cit. p. 5.
۶۴. شبیلی تلهامی. «راهبرد نفتی آمریکا در خلیج فارس» ترجمه سعیدمیرترابی. در داود غرایاق زندی (ویراسته). راهبردهای امنیتی ایالات متحده در خاورمیانه، (تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی ۱۳۸۶)، ص ۲۹۴ - ۲۸۳.

هانس جی. مورگنتا و جنگ عراق: رئالیسم در مقابل نومحافظه‌کاری^۱

مترجم: الهام رضانژاد**

نویسنده: جان میرشاپر*

چکیده

در خصوص جنگ عراق، بین دو نظریه رقیب در سیاست بین‌الملل، یعنی رئالیسم و نومحافظه‌کاری، نزاعی در گرفته است. از نگاه نومحافظه‌کاران، دموکراسی نیرومندترین ایدئولوژی سیاسی جهان است. بر این اساس، اگر ایالات متحده به ساختن جهانی متشكل از دموکراسی‌ها پردازد، صلح گسترش خواهد یافت. آنها بر اهمیت گسترش دموکراسی در خاورمیانه، از طریق نظامی، تأکید می‌کردند و اشغال عراق، اولین گام در این جهت بود. در مقابل، رئالیست‌ها معتقدند که ما نه در دنیای مبتنی بر فرصت‌طلبی، بلکه در جهانی مبتنی بر توازن قوا زندگی می‌کنیم. به نظر آنها، قویترین ایدئولوژی سیاسی، ناسیونالیسم است نه دموکراسی. بنابراین، تجاوز و اشغال کشورها هزینه بسیار بالائی دارد و باعث رشد ناسیونالیسم و ایجاد ناآرامی می‌شود.

کلیدواژه‌ها: رئالیسم، نومحافظه‌کاری، مورگنتا، جنگ عراق، تروریسم

* استاد علوم سیاسی در دانشگاه شیکاگو

** خانم رضانژاد دارای کارشناسی ارشد علوم سیاسی از دانشگاه تربیت مدرس و ویراستار پژوهشکده مطالعات راهبردی می‌باشد.

مقدمه

مورگتنا در سال ۱۹۰۴ متولد شد و در سال ۱۹۸۰ چشم از جهان فرویست. او سرآمد محققان روابط بین‌الملل در نیمه اول قرن بیستم و بنیان‌گذار رئالیسم سیاسی بود. او در کوبورگ آلمان و در سال ۱۹۰۴ دیده به دنیا گشود، در شهرهای مونیخ و فرانکفورت به تحصیل پرداخت و سپس در ژنو و مادرید به یادگیری حقوق مشغول شد. مورگتنا ابتدا تحت تأثیر نیچه قرار گرفت و سپس به اندیشه‌های ماکس وبر، هانس کلسن، کارل اشمت و رینولد نیبور علاقمند شد. او در سال ۱۹۳۷، روانه آمریکا شد. ابتدا در دانشگاه کانزاس و سپس در شیکاگو (سال ۱۹۴۳) به تدریس پرداخت. وی در شیکاگو اثر معروف خود یعنی «سیاست میان ملت‌ها؛ کشمکش برای قدرت و صلح» را نگاشت. این کتاب در اندیشه دیپلماتیک آمریکا تأثیر شگرفی نهاد؛ درست به اندازه تأثیری که جرج کنان در امنیت ملی آمریکا، طی سال‌های پس از ۱۹۴۵، به جای گذاشت.

تألیف کتاب‌های «در دفاع از منافع ملی: بررسی انتقادی سیاست خارجی آمریکا» (۱۹۵۱) و «سیاست خارجی نوین ایالات متحده آمریکا» (۱۹۶۹)، نقش تعیین‌کننده‌ای داشتند. مورگتنا در سال ۱۹۷۶، خاطرنشان ساخت که ده کتاب روی او تأثیر زیادی داشته‌اند: کتاب‌های «وضعیت انسان» اثر هانا آرنت، کتاب «سیاست» ارسسطو، کتاب «بیست سال بحران» اثر ای. اچ. کار، رساله سمپوزیوم (مهمنانی) افلاطون، «مسيحیت و فرهنگ قدیمی» اثر سی. ان کوچران، کتاب «سرشت و سربوشت انسان» اثر رینولد نیبور، کتاب «یادداشت‌های سیاسی ماکس وبر» و بالاخره مجموعه آثار فریدریش نیچه.

مورگتنا در «شش اصل رئالیسم سیاسی» (چاپ پنجم در سال ۱۹۷۸)، در صدد تعریف عمل سیاسی عقلانی در سیاست بین‌الملل است. «مفهوم مبتنی بر قدرت»، او را به سمت تمیز دقیق بین عمل مطلوب^۱ و ممکن^۲ سوق داد. او بر همین اساس، عمل سیاسی انجام‌شده و نتایج قابل پیش‌بینی آن را مورد تحلیل و بررسی قرار داده است. مورگتنا، تمایز بین «سیاست بین‌الملل آنگونه که واقعاً وجود دارد» و «نظریه عقلانی مبتنی بر آن» را به ارتباط بین عکس و

1. desirable

2. possible

نقاشی تشییه کرده است. عکس، هر چیزی را که با چشم غیرمسلح قابل مشاهده است، نشان می‌دهد؛ اما نقاشی نمی‌تواند این کار را بکند و به جای نقاشی، چیز دیگری را می‌تواند یا می‌خواهد نشان دهد و آن عبارت است از احساس انسانی تصویر.

مورگتنا ارج شایانی برای «مقایسه نتایج اقدامات سیاسی» قائل بود. این قسم دیدگاهها و باورهای مورگتا، زمینه را فراهم آورد تا وی در زمانی که هشدارها دیگر کاری از پیش نمی‌برد، به مخالفت علني با جنگ ویتنام بپردازد.

مورگتنا در جولای ۱۹۸۰، دیده از جهان فرویست. بعضی از متقدین او از کتاب «سیاست در بین ملت‌ها»، بخصوص بعضی فصول این کتاب مانند «چهار اصل اساسی» و «پنج شرط مصالحه» و طرز نگرش احتمالی او به «جنگ با ترور»، استفاده زیادی کرده‌اند. بر عکس این عده، کالین پاول، وزیر خارجه آمریکا، در ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۲، خاطرنشان ساخت:

«مورگتنا در جهان جدید هم حرفی برای گفتن دارد، چرا که او معتقد بود بین اخلاق و قدرت وجه مشترک قابل توجهی وجود دارد، چیزی که در کانون سیاست خارجی آمریکا جای گرفته است.»

دو مفهوم قدرت و منفعت، که در رئالیسم سیاسی مورگتنا جایگاه ارزش‌های دارند، ابزارهای او برای ترسیم استقلال عرصه سیاسی بودند. او کاملاً از اهمیت و جایگاه اخلاقی عمل سیاسی مطلع بود. به عقیده او، بعضی ارزش‌ها اهمیت به مراتب فراتر از افزایش قدرت دارند. پرسش و مسأله این است که شما چگونه قدرت را برای خدمت به اصول به کار می‌گیرید؟ قدرت به همان اندازه که وظایف مشخصی را پیش پای شما می‌گذارد، موجود محدودیت‌های مشخصی هم می‌باشد.

هانس یواخیم مورگتا^۱، مانند سایر رئالیست‌های ایالات متحده (به استثنای هنری کیسینجر)، با جنگ ویتنام مخالفت کرد. مخالفت آنها، مدت‌ها قبل از اینکه شواهد محکوم به شکست‌بودن جنگ روشن شود، به گوش رسید. در حقیقت، در اوخر دهه ۱۹۵۰ بود که آنها نسبت به دخالت نظامی آمریکا در ویتنام هشدار داده بودند.

علاوه بر این، همه رئالیست‌های ایالات متحده - به استثنای هنری کیسینجر - به یک اندازه با جنگ علیه عراق مخالفت کردند. در حال حاضر، بسیاری از حامیان این جنگ، وقتی آشکار

شد نیروهای آمریکایی در کشمکشی بی‌پایان گرفتار شدند و به نظر می‌رسد هیچ راهی برای رهایی از آن وجود ندارد، دیدگاه خود را در زمینه حمایت از جنگ تغییر دادند. البته رئالیست‌ها بروز این مشکلات عظیم را قبل از شروع جنگ هم پیش‌بینی کردند و امروزه، گذشت زمان صحت پیش‌بینی آنها را نشان داده است.

مجموعه عوامل فوق، این سؤال را به ذهن می‌آورد که آیا هنس جی. مورگتا، رئالیستی که با جنگ علیه ویتنام مخالفت کرد، با جنگ علیه عراق هم مخالف بوده است؟ ما هرگز نمی‌توانیم با اطمینان از این امر مطلع شویم و نیز مسخره است با قطعیت کامل^۱ مورگتا را مخالف جنگ علیه عراق بدانیم. با این وجود و با توجه به نظریه سیاست بین‌المللی او و مخالفتش با جنگ ویتنام، این احتمال بسیار قوی است که او مخالف جنگ عراق هم بوده باشد.

الف. نومحافظه‌کاری: قدرت نظامی

در مورد جنگ با عراق، بین دو نظریه رقیب در سیاست بین‌المللی، یعنی رئالیسم و نومحافظه‌کاری، که دکترین بوش را تشکیل می‌داد، نزاعی در گرفته بود. برای فهم مخالفت رئالیست‌ها با جنگ عراق، ابتدا لازم است استراتژی نومحافظه‌کاران را بررسی کنیم که رئالیست‌ها آن را به چالش کشیدند.

نظریه نومحافظه‌کاری - دکترین بوش - در اصل همان ویلسونیسم به اضافه زور است. این نظریه، یک وجه رئالیستی و یک وجه ایده‌آلیستی دارد. ویلسونیسم، شرایط را برای ایده‌آلیسم فراهم می‌کند و تأکید بر قدرت نظامی و توسل به زور را مورد توجه قرار می‌دهد. نومحافظه‌کاران، کاملاً باور دارند که آمریکا قدرت قابل ملاحظه‌ای دارد. آنها معتقدند هیچ دولتی در کره زمین نبوده است که به اندازه آمریکای امروز قدرت داشته باشد. به طور خلاصه و مهمتر از هر چیز اینکه، آنها معتقدند آمریکا می‌تواند قدرتش را در جهت خاصی استفاده کند و دنیا را به گونه‌ای شکل دهد که با منافعش همسو باشد. آنها به دیپلماسی چماق بزرگ^۲ باور

1. Total certainty

2. Big – Strick

دارند. بر این اساس، روشن می‌شود که چرا دکترین بوش قدرت نظامی را بر دیپلماسی مقدم می‌دارد و برای آن اهمیت خاصی قائل است.

این باور به سودمندی نیروی نظامی، تا حد زیادی روشن می‌کند که چرا بوش و نومحافظه‌کاران به یکجانبه‌گرایی بیشتر از چندجانبه‌گرایی تمایل دارند. اگر ایالات متحده بر دیپلماسی بیش از نیروی نظامی تأکید می‌کرد، در اغلب اوقات نمی‌توانست به طور یکجانبه عمل کند؛ زیرا دیپلماسی، براساس این تعریف، به معنای اقدام چندجانبه است. در عین حال، اگر کشوری از قدرت نظامی بسیار نیرومندی برخوردار باشد و بتواند از این قدرت در نظام بین‌الملل استفاده بکند، دیگر به متعدد نیاز نخواهد داشت. چنین کشور قدرتمندی می‌تواند از قدرت نظامی برای نیل به اهداف خود بهره گیرد. به عبارت دیگر، آن دولت قدرتمند می‌تواند به صورت یکجانبه وارد عمل شود؛ همانگونه که بوش طی دوره اول ریاست جمهوری خود عمل کرد.

نکته کلیدی برای فهم اینکه چرا نومحافظه‌کاران نیروی نظامی را ابزار کارآمدی برای اداره جهان می‌دانند، این است که به عقیده آنها، سیاست بین‌الملل، بر منطق فرست‌طلبی^۱ استوار است. آنان (نومحافظه‌کاران) معتقدند اگر کشور قدرتمندی مانند ایالات متحده مخالفان خود را تهدید یا تعقیب کند، تمام دولت‌های جهان اعم، از دوست و دشمن، به سرعت خواهند فهمید که ایالات متحده بر تجارت جهانی مسلط است و اگر کشوری بخواهد با عموم سام در بیفتند، بهای سنگینی خواهد پرداخت. خلاصه کلام اینکه، جهانیان از ایالات متحده خواهند ترسید؛ زیرا هیچ دولتی نمی‌تواند واشنگتن را به چالش بکشد و در نتیجه، بی‌درنگ به اردوی آمریکا ملحق خواهند شد.

قبل از جنگ عراق، رئالیست‌ها به محافظه‌کاران گفتند که اگر ایالات متحده، ایران و کره شمالی را با گذاشتن در محور شرارت، تهدید کند، آنها تلاش خود را برای دست‌یابی به سلاح‌های هسته‌ای دوچندان خواهند کرد. نومحافظه‌کاران به رئالیست‌ها جواب دادند ایران و

1. Bandwagoning Logic

Bandwagoning Logic یا منطق بندواگن عبارت است از سیاستی که طی آن، کشور نیرومند می‌کوشد پس از حمله به کشور دیگر، بر قدرت خود بیافزاید و سایر کشورها را تحیریک و تشویق کند تا به اردوی او ملحق شوند. در متن حاضر، این مفهوم به «الحاق به اردوی پیروز» ترجمه شده است.

کره شمالی پس از سقوط صدام، خواهند فهمید که در لیست سیاه قرار دارند و از تکرار سرنوشت صدام اجتناب خواهند کرد. در نتیجه، آنها به جای اینکه خودکشی کنند، به اردوی آمریکا ملحق خواهند شد.

متقدان جنگ عراق خطاب به نومحافظه‌کاران گفتند که آمریکا باید پیش از حمله به عراق، منازعه اسرائیل - فلسطین را حل و فصل کند. نومحافظه‌کاران در پاسخ گفتند پیروزی آمریکا در عراق، یاسر عرفات را به امضای پیمان صلح با اسرائیل وادار خواهد کرد. از دید محافظه‌کاران، راه اورشلیم از بغداد می‌گذرد. اگر ایالات متحده با عوامل نামنی در جهان عرب به طور قاطع برخورد کند، آنگاه فلسطینی‌ها درس لازم را خواهند گرفت.

منطق الحق به اردوی پیروز (فرصت‌طلبی)، نظریه مشهور دومینو را - که عاملی اساسی در تصمیم آمریکا برای ورود به جنگ ویتنام بود - نادیده گرفت. براساس نظریه دومینو، اگر ویتنام به اردوی کمونیسم ملحق می‌شد، سایر کشورهای جنوب آسیای شرقی نیز به سرعت همین کار را می‌کردند و در نتیجه، بقیه کشورهای منطقه تحت سیطره اتحاد شوروی قرار می‌گرفتند. در نهایت، بسیاری از کشورهای نظام بین‌الملل، به اردوی شوروی ملحق می‌شدند و ایالات متحده را در مقابل قدرت خردکننده و هراس‌انگیز شوروی تنها می‌گذاشتند.

حدود چهل سال بعد، دولت بوش خیال کرد باید به نظریه دومینو بازگردد. به عقیده گروه جنگ (نومحافظه‌کاران)، سرنگونی صدام ممکن است در کل جهان تأثیر نگذارد؛ اما در خاورمیانه آثار متعددی به جا خواهد گذاشت. از دید آنها ایرانیان، فلسطینی‌ها، سوری‌ها و رهبران کره شمالی، با مشاهده پیروزی شگفت‌انگیز آمریکا در عراق، دست‌های خود را بالا خواهند برد و به ساز آمریکا خواهند رقصید. باور نومحافظه‌کاران به کارآمدی منطق الحق سریع کشورها به اردوی پیروز (فرصت‌طلبی)، بر اصل انقلاب در امور نظامی^۱ استوار بود. به ویژه، آنان بر این نظر بودند که آمریکا با تکیه بر فن‌آوری پنهان، سلاح‌های هوایی از دور هدایت‌شونده، فرستنده‌های کوچک اما پیشرفته و بالاخره، نیروی نظامی، می‌تواند به پیروزی‌های سریع و قطعی دست یابد؛ به طوری که این کشور می‌تواند به اصطلاح محمدعلی «مثل پروانه در هوا معلق باشد و مثل زنبور نیش بزند».

براساس منطق نومحافظه‌کاران، نیروی نظامی از طریق هوا گسیل می‌شود، به حیات حکومت‌ها خاتمه می‌دهد، دوباره به پایگاه خود برمی‌گردد و خود را برای شکار هدف بعدی مهیا می‌کند. در این استراتژی، آمریکا معمولاً به نیروی نظامی احتیاج دارد، اما این نیاز اندک است و این کشور می‌تواند فقط نیروی زمینی محدودی به کار گیرد. دکترین بوش براساس استراتژی ارتش بزرگ استوار نیست. واقعیت این است که در استراتژی بوش، اتكای زیاد بر ارتش خیلی مؤثر نیست؛ چرا که انعطاف و کارآمدی را از آن می‌گیرد.

ب. مسئله نومحافظه‌کاران: ایده‌آلیسم و یلسونی

شاخه ایده‌آلیستی یا یلسونی نظریه نومحافظه‌کاران در باب سیاست بین‌المللی، بر ارتقای دموکراسی متمرکز است. از نگاه پیروان این مکتب، دموکراسی نیرومندترین ایدئولوژی سیاسی جهان است. آنان معتقدند که دنیا به دولت‌های خوب و بد تقسیم می‌شود و دموکراسی‌ها در بخش روشن و خوب قرار دارند.

از این منظر، دموکراسی‌ها دارای نیات خیرخواهانه‌ای هستند و ذاتاً نسبت به دولت‌های دیگر تمایلات مسالمت‌آمیزی دارند. دموکراسی‌ها فقط موقعی روش‌های جنگی در پیش می‌گیرند که دولت‌های غیردموکراتیک، انتخاب دیگری برای آنها نگذاشته باشند. البته آنان به نظریه صلح دموکراتیک - که براساس آن دموکراسی‌ها هرگز با هم نمی‌جنگند - باور دارند. بر این اساس، اگر ایالات متحده به ساختن جهانی مشکل از دموکراسی‌ها پیردازد، آنگاه ما به نظریه مشهور فرانسیس فوکویاما یعنی «پایان تاریخ» می‌رسیم. اگر همه دولت‌های جهان نظام دموکراتیکی مانند آمریکا، که نظامی نیکوست، داشته باشند، آنگاه صلح گسترش خواهد یافت. فوکویاما معتقد است با خاتمه جنگ سرد در ۱۹۸۹، ما به پایان تاریخ رسیده‌ایم و مشکل اصلی غرب در دهه‌های آینده، ملالت ناشی از پایان تاریخ است. در عین حال، یازده سپتامبر نشان داد که غرب هنوز نمی‌تواند به این آینده قابل پیش‌بینی دست یابد؛ چرا که جهان غرب با تهدیدات تروریستی عمدتی مواجه است که خاستگاه آن جهان اسلام و به ویژه خاورمیانه می‌باشد. نومحافظه‌کاران برای حل این مشکل استدلال می‌کنند که ریشه اصلی تروریسم، نبود دموکراسی در منطقه خاورمیانه است.

به عبارت دیگر، منطق پایان تاریخ در خاورمیانه جواب نمی‌دهد؛ برای اینکه هیچ دولتی در این منطقه به آمریکا شباهتی ندارد. راه حل این مشکل بسیار روشن است: «صدرور دموکراسی به خاورمیانه و به طور امیدوارکننده‌ای به منطقه وسیع‌تری به نام جهان اسلام». دگرگونی منطقه و ایجاد کانون‌های دموکراسی در خاورمیانه، سبب خواهد شد معضل تروریسم از منطقه رخت برپند. مهمتر از همه اینکه، در نتیجه این کار، دولت‌های منطقه هرگز به ترور علیه ایالات متحده متولّ نخواهند شد.

بنابراین، دکترین بوش بر اهمیت گسترش دموکراسی به ویژه در خاورمیانه تأکید دارد. در این راستا، عراق اولین گام بود. استدلال نومحافظه‌کاران این است که افغانستان اولین و عراق دومین اقدام در این جهت بوده است؛ اما این آخرین گام برای ترویج دموکراسی به شمار نمی‌آید.

در روزهای هیجان‌انگیز پس از سقوط بغداد، در ۹ آوریل ۲۰۰۳، دولت بوش و طرفداران و حامیان نومحافظه‌کارش تصریح کردند که می‌خواهند برای سرنگونی حکومت‌های حاکم بر ایران و سوریه، از نیروی نظامی استفاده و تمام رژیم‌های منطقه را به دموکراسی تبدیل کنند. این رویکرد نوعی مهندسی اجتماعی در مقیاس گسترده بود که براساس منطق بندواگن (یعنی الحق کشورها به اردوی پیروز) به انجام می‌رسید.

محافظه‌کارخواندن بوش، حداقل در سیاست خارجی اش، اشتباه است؛ چرا که او بدون توجه به زمینه امور، سیاست خارجی رادیکال خود را پیش می‌برد. اطلاق محافظه‌کاری به این سیاست تکرارآمیز صحیح نیست. ضمن اینکه آنها، در سیاست خارجی جاوه‌طلبانه خود، توضیح نمی‌دهند که چگونه می‌خواهند دموکراسی را در منطقه‌ای مثل خاورمیانه گسترش دهند که پیشینه دموکراتیک ندارد. علاوه بر این، ایالات متحده کوچکترین توضیحی در این باره که چگونه می‌خواهد این منطقه را با لوله تفنگ دگرگون کند، نمی‌دهد. آنان تأکید می‌کنند که سقوط صدام و سایر دیکتاتورها فقط به زبان زور میسر است.

مردم آمریکا هرگز خواستار توضیح در این مورد نشده‌اند که دولت آنها چگونه می‌خواهد با استفاده از نیروی نظامی، فرهنگ یک کشور دیگر و احتمالاً متعارض با آمریکا را مهندسی اجتماعی کند؛ آن هم منطقه‌ای که فرایند ملت‌سازی را به خوبی پشت سر نگذاشته است.

حاصل سخن اینکه، نظریه سیاست بین‌الملل نومحافظه‌کاران، که باعث حمله به عراق شد، مبتنی بر قدرتی بود که بر دیپلماسی چماق بزرگ و منطق فرصت‌طلبی یا الحاق کشورها به طرف پیروز تأکید داشت و همچنین، نوعی نگرش ایده‌آلیستی یعنی گسترش دموکراسی در خاورمیانه و حتی تمام جهان را مد نظر داشت.

ج. مورگتنا و نقد نومحافظه‌کاری

اکنون بحث این است که چگونه می‌توان نظریه محافظه‌کاری را از منظر رئالیستی نقد کرد و اینکه هانس مورگتنا، اگر زنده بود، برای مخالفت با جنگ عراق چه استدلالی می‌کرد؟ رئالیست‌ها معتقدند که ما در دنیای مبتنی بر فرصت‌طلبی زندگی نمی‌کنیم، بر عکس در دنیایی زندگی می‌کنیم که اگر دولتی ضربه‌ای به دولت دیگر زد، آن دولت تسليم نمی‌شود؛ بلکه در صدد دفاع از خود برمی‌آید تا توازن را در مقابل دولت تهدیدکننده برقرار کند. بنابراین، رئالیست‌ها پیش‌بینی کردند که ایران و کره شمالی با حمله آمریکا (طبق منطق فرصت‌طلبی) از برنامه‌های هسته‌ای شان منصرف نخواهند شد؛ بلکه به طور جدی سعی خواهند کرد به سلاح‌های هسته‌ای بازدارنده دست یابند که برای آنها، در برابر قدرت آمریکا، ایجاد مصونیت کند. این دقیقاً همان چیزی است که طی دو سال گذشته اتفاق افتاده و هیچ نشانه‌ای وجود ندارد که مؤید تسليم‌شدن این کشورها در مقابل تهدیدات دولت بوش باشد. به عبارت ساده‌تر: «ما در جهان مبتنی بر توازن قوا زندگی می‌کنیم».

شایان ذکر است که نئوکانها انتظار دارند متحдан آمریکا در اروپا، سیاستشان را بعد از جنگ عراق تغییر دهند و از دکترین بوش حمایت کنند. زمانی که آمریکا قدرت شمشیر خود را نشان داد، اروپایی‌های ضعیف مجبورند این مسئله را پیذیرند که ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که بر طبق قانون آمریکا اداره می‌شود، نه قدرت دیگری. تا کنون، فرانسه و آلمان از این قانون پیروی نکرده‌اند.

تا جائی که به دیدگاه مورگتنا در باب موازنه در مقابل منطق فرصت‌طلبی مربوط می‌شود، نکته (نتیجه) اصلی این است که مورگتنا درباره نظریه دومینو چگونه می‌اندیشید؟؛ نظریه‌ای که

در زمان جنگ ویتنام، بر نظریه فرصت طلبی و در جنگ عراق بر الحاق به اردوی پیروز مبنی است.

جای تعجب نیست که مورگتنا فکر می‌کرد تئوری دومینو، چیز بیهوده‌ای است. او مانند رئالیست‌های دیگر معتقد بود که ما در جهانی مبتنی بر موازنۀ زندگی می‌کنیم و سقوط ویتنام تأثیری زنجیره‌ای در جنوب شرقی آسیا ندارد؛ چه برسد به تمام جهان. از دید او، قبول این استدلال محافظه‌کاران که جنگ عراق باعث می‌شود کشورهای دیگر هم به ساز آمریکا بر قصدند، بسیار دشوار است.

بر اساس وجه ایده‌آلیستی نظریه نومحافظه‌کاران، این نکته محتمل‌تر است که مورگتنا، مانند سایر رئالیست‌های سرشناس، با جنگ عراق مخالف بوده باشد. رئالیست‌ها معتقد‌ند قوی‌ترین ایدئولوژی سیاسی روی زمین ناسیونالیسم است نه دموکراسی. بوش و متخدان نو محافظه‌کارش، عمدتاً ناسیونالیسم را نادیده می‌گیرند و اصلاً درباره آن بحث نمی‌کنند. از دید نومحافظه‌کاران، تأکید مداوم و قطعی بر دموکراسی و نیز وادارکردن کشورها به تدارک و ترویج دموکراسی، شیوهٔ خوبی است.

بر عکس، رئالیست‌ها فکر می‌کنند که ناسیونالیسم در تجاوز و اشغال مناطقی مانند خاورمیانه معمولاً هزینه بسیار بالائی دارد. مردم کشورهای در حال توسعه، علاقه و اشتیاق زایدالوصفی به حق تعیین سرنوشت دارند. این علاقه و ایمان در ناسیونالیسم خلاصه می‌شود. آنان دوست ندارند آمریکائی‌ها و اروپائی‌ها سرنوشت آنان را به دست گیرند و کشور آنها را اداره کنند. جذبه و نیرومندی ناسیونالیسم، این مسئله را که چرا امپراتوری‌های بزرگ اروپایی یعنی بریتانیا، فرانسه، آلمان، پرتغال، اتریش – مجارستان، عثمانی و روسیه از بین رفتند، به خوبی شرح می‌دهد.

موارد دیگری هم وجود دارد که نشان می‌دهد ناسیونالیسم به سرعت نیروهای آزادیبخش را اشغالگر می‌نماد و اشغالگران با شورش‌های گسترده‌ای مواجه می‌شوند.

تجربه آمریکا در ویتنام و شوروی در افغانستان، از الگوی مشابهی پیروی می‌کند؛ اگر چه پیچ و خم‌های تجربیات شوروی و آمریکا کمی بیشتر از اسرائیل بود. به طور خلاصه، باید گفت

رئالیست‌ها معتقدند این اوج سادگی است که بپذیریم در عصر ناسیونالیسم، آمریکا بتواند عراق و سایر کشورهای خاورمیانه را با هدف همسوکردن آنها با خود اشغال کند.

شکی نیست که مورگتنا ناسیونالیسم را نیروی سیاسی مؤثری می‌دانست. از دید او، ناسیونالیسم بیشتر از هر عامل دیگری مخالفان آمریکا در ویتنام را وارد جنگ کرد. طی سال‌های جنگ ویتنام، خیلی‌ها استدلال می‌کردند که این جنگ رویارویی بین دموکراسی و کمونیسم است؛ کمونیسمی که آمریکا نمی‌توانست نادیده بگیرد. در عین حال، می‌توان گفت آنچه مردم ویتنام شمالی و ویت کنگ (چریک‌های ویتنام جنوبی) را به هم نزدیک کرد، ناسیونالیسم بود نه کمونیسم. آنها نیروهای آمریکایی را به عنوان اشغالگر و استعمارگر می‌دانستند و برای بیرون راندن آنها به شدت مبارزه می‌کردند. این نکته در مورد جنگ عراق هم صادق است. عراقی‌ها نیز نیروهای آمریکایی را اشغالگر و استعمارگر می‌بینند و برای اخراج آنها مبارزه می‌کنند.

مورگتنا دریافته بود که اگر آمریکا نیروی نظامی گسترده‌ای به ویتنام اعزام کند، با شورش‌های متعددی مواجه و ضربات سختی متحمل خواهد شد. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که مطابق نظر مورگتنا، منطق ویتنام در جنگ عراق هم کاربرد دارد. در واقع، او به همان اندازه که با جنگ ویتنام مخالف بود، با جنگ عراق هم مخالف بود.

د. رئالیسم، دموکراسی و سیاست خارجی آمریکا

جای هیچ شک و شباهی نیست که انقلاب در امور نظامی، به آمریکا کمک می‌کند تا کشورهای خاورمیانه را به سرعت و سهولت تسخیر کند. هرچند روش نیست که انقلاب در امور اقتصادی تا چه میزان برای این هدف ضروری باشد. همانطور که شوروی برای اشغال افغانستان در ۱۹۷۹ و اسرائیل برای اشغال لبنان در سال ۱۹۸۲، به آن نیاز نداشتند. آمریکا تقریباً توانسته است عراق را در مدت کوتاهی بدون «انقلاب در امور نظامی» شکست دهد. در حقیقت، اشغال کشورهای در حال توسعه برای کشور قدرتمندی مانند آمریکا نسبتاً آسان است و نیاز چندانی به انقلاب در امور نظامی نیست.

مشکل اصلی وقتی به وجود می‌آید که ایالات متحده، کشور دیگری را اشغال کند و سپس به عنوان کشور اشغالگر دیده و با شورشی بزرگ مواجه شود. در چنین موقعی، استفاده از ابزارهای پیشرفته نظامی کاملاً باید و این دقیقاً همان چیزی است که آمریکا در عراق درک کرد. وقتی آمریکا تعداد زیادی سرباز به کشوری مانند عراق می‌فرستد، به راحتی نمی‌تواند به دیگر کشورها حمله کند؛ برای اینکه این کشور در باتلاقی به نام عراق گیر کرده است. در پی چنین وقایعی، گزینه الحق به اردوی پیروز به سادگی از روی میز کنار می‌رود. در واقع دشمنان آمریکا، ترسی ندارند از اینکه ناگهان نیروی نظامی آمریکا از آسمان بیاید و آنها را از بین ببرد. بنابراین دلیلی نمی‌بینند در مقابل آمریکا تسلیم شوند. خلاصه آنکه، اشغال کشورها باعث شعله‌ورشدن ناسیونالیسم و ایجاد ناآرامی می‌شود و امید به الحق به قدرت برتر و موفقیت دیپلماسی چmac بزرگ را از بین می‌برد.

اگر بدفهمیدن ناسیونالیسم، اولین مشکل ایده‌آلیسم نوکان‌ها باشد، دومین آن دموکراسی است که به رغم همه مزیتهاش، همیشه سیاست خارجی سودمندی دنبال نمی‌کند. من تردیدی ندارم که گسترش دموکراسی در جهان، هدفی عالی و شرافتمند است و خوشحال هستم که آلمان دارای دموکراسی سرزنش و شکوفایی است و امیدوارم عراق هم سریعاً به این موقعیت برسد. با این وجود، وقتی صحبت از سیاست خارجی می‌شود، باید توجه داشت که دموکراسی‌ها همیشه به گونه‌ای عمل نمی‌کنند که بوش و حامیان نومحافظه‌کارش انتظار دارند. برای مثال، گفته می‌شود که عراق تحت حاکمیت صدام، رژیم بدی بود؛ چون طی دهه ۱۹۸۰ علیه مردم ایران و کردهای کشورش از سلاح‌های شیمیایی استفاده کرد. هرچند در همین دهه ۱۹۸۰، ایالات متحده، تصاویر ماهواره‌ای لازم را در اختیار عراق قرار می‌داد تا سلاح‌های شیمیایی را با دقت بیشتری علیه نیروهای ایران به کار گیرد. وقتی سازمان ملل و نیز کنگره آمریکا می‌خواستند عراق را به دلیل ارتکاب چنین اعمالی محکوم کنند، ریگان و جرج بوش (پدر) دست به کار شدند و مانع انتقاد از عراق و محکومیت آن شدند.

آمریکا نه فقط در باتلاق عراق گرفتار شده، بلکه به خاطر رفتار وحشیانه نیروهایش [در ماجراي ابوغریب] رسوا هم شده است. اين مسئله را نباید دست کم گرفت که آمریکاي دموکراتيک، در حالی که در مخصوصه گرفتار شده، مرتکب اقدامات وحشیانه‌ای شده است.

بمبارکن‌های آمریکایی طی جنگ جهانی دوم شهرهای آلمان و ژاپن را با خاک یکسان کردند و حدود یک میلیون نفر ژاپنی را به قتل رساندند. علاوه بر این، آمریکا تنها کشور دنیاست که در جنگ با کشورهای دیگر از سلاح‌های هسته‌ای استفاده کرد.

البته اکثر آمریکایی‌ها معتقدند که بمباران ژاپن و آلمان و نیز استفاده از سلاح‌های هسته‌ای علیه غیرنظامیان ژاپنی اشتباه نبوده است. استدلال آنان این است که آمریکایی‌ها در عدد (جبهه) نیکان (خوبان) قرار دارند و دشمنان آنان در جبهه بددها. با این حال، وقتی شما در معرض گلوله آمریکا قرار دارید، در جبهه بددها هستید؛ اما وقتی گلوله آن تفنگ ته می‌کشد، این آمریکاست که از دید شما در جبهه بددها قرار دارد.

همانگونه که مورگتنا نیز دریافته بود، در سیاست بین‌الملل، به راحتی نمی‌توان آدمها^۱ را به دو دسته خوب و بد تقسیم کرد؛ چرا که بسیاری از مردم جهان که در مقابل سیاست دیپلماسی چماق آمریکا مقاومت می‌کنند، دولت بوش را نه رهایی‌بخش که زورگو می‌شمارند. مشکل دیگری هم وجود دارد و آن این است که آمریکا خودش را، به عنوان رژیمی دموکراتیک، در جبهه روشن و نیک قرار می‌دهد. بر این اساس، آمریکایی‌ها احساس تکلیف می‌کنند تا به رسالت صلیبی خود جامه عمل پیوшуند، رژیم‌های غیردموکراتیک را درهم بکوبند و جهان را به مملکت بزرگی منتسلکل از رژیم‌های دموکراتیک مبدل سازند. قطعاً این بحث در آمریکایی ۱۹۶۰، که بحث ورود به جنگ ویتنام داغ بود، جریان داشت. بنابراین، نباید تعجب کرد که مورگتنا در همین اثنا نسبت به خطرات شروع جنگ صلیبی جهانی هشدار داده و با جنگ ویتنام مخالف کرده است. این گرایش، در سال ۲۰۰۳، یعنی در جریان دو میانه جنگ خلیج فارس، هنگامیکه بوش عزم خود برای تغییر قاهرانه خاورمیانه را جزم کرده بود، مجددآشکار گردید. اگر مورگتنا زنده بود، صریحاً با این سیاست مخالفت و از جنگ انتقاد می‌کرد.

ایجاد دموکراسی در مناطقی مثل خاورمیانه، یعنی منطقه‌ای که تجربه بسیار قلیلی در زمینه دولت - ملت (به مفهوم غربی آن) دارد، بسیار خطرناک و مأیوس‌کننده است. ایالات متحده، سال‌های گذشته، در مورد دولت - ملت‌سازی موفقیت چندانی نداشته و نظریه‌های خوبی وجود ندارد که چگونگی موفقیت در این زمینه را نشان دهند. دلایل بسیاری در مورد

ریشه‌های این فکر وجود دارد که ترویج دموکراسی با استفاده از نیروی نظامی، راه مؤثری برای ایجاد دموکراسی در عراق یا هر منطقه دیگر نیست.

نتیجه‌گیری

تعجب‌آور نیست که هانس مورگتنا معتقد جدی تلاش آمریکا برای ایجاد دموکراسی در اواخر دهه پنجاه و اوایل دهه ۱۹۶۰ بود. مورگتنا با دموکراتیک‌کردن ویتنام مخالف نبود. او فقط معتقد بود که زمینه دموکراسی در ویتنام مهیا نیست و تلاش آمریکا، برای قبولاندن دموکراسی به کشورهای دیگر جهان، به شکست می‌انجامد.

رئالیست‌ها، غالباً متهم به تنفر از دموکراسی و حتی ضد دموکراتیک معرفی می‌شوند. این اتهام علیه آنان کذب است. من ذوق‌زده می‌شوم از اینکه بینیم عراق به کشوری دموکراتیک تبدیل شده، اما رئالیست‌ها نسبت به دشواری‌های ترویج دموکراسی، به ویژه ترویج آن با نیروی نظامی آگاهند. آنها همچنین می‌دانند که اگر این سیاست موفق هم بشود، هیچ تضمینی وجود ندارد که از دل آن صلح بیرون بیاید. رژیم‌های دموکراتیک مانند رژیم‌های غربی، دوست دارند به ابزارهای بازدارنده هسته‌ای مجهز باشند و هر دو می‌توانند، هرگاه منافعشان ایجاب کرد، از تروریسم حمایت کنند.

نتیجه این است که نومحافظه‌کاران و رئالیست‌ها، در مورد سیاست بین‌الملل، دو نظریه کاملاً متفاوت دارند. این تفاوت دیدگاه به خوبی در مورد اشغال عراق آشکار گردید. جنگ عراق در واقع، آزمونی روشن برای آن دو نظریه بود. به خوبی می‌توان مشاهده کرد که پیش‌بینی کدامیک از طرفین صحیح بود. آنچه واضح است، اینکه عراق مایه آبروریزی آمریکا شده است. مورد عراق، حداقل از دید من، شاهدی است بر درستی نظر رئالیست‌ها و نادرستی نظر نومحافظه‌کاران. من معتقدم مورگتنا، یعنی کسی که چهار دهه قبل با جنگ ویتنام مخالفت کرد، با جنگ عراق هم مخالفت می‌کرد. او اگر زنده بود، جنگ عراق را مانند جنگ ویتنام می‌داند.

1. J. Mearsheimer, "Hans Morgenthau and The Iraq War. Realism Versus neo - Conservatism", in wwwhttp://193.41.101.57/Content/articles/PDF/2522.pdf

پویش فعال‌گرایی اسلامی؛ نشانگانی برای گسترش دموکراسی و حقوق بشر^۱

غلامرضا خسروی

مقدمه

«پویش فعال‌گرایی اسلامی»، عنوان گزارشی است که شورای علمی سیاست‌گذاری دولتی هلند تهیه و به دولت این کشور ارایه کرده است. گزارش، از زبان هلندی به انگلیسی ترجمه شده و توسط دانشگاه آمستردام انتشار یافته است. کتاب در صدد تبیین پدیده فعال‌گرایی اسلامی، اشکال و ابعاد آن و به ویژه چگونگی نگرش آن به دموکراسی و حقوق بشر از دهه ۱۹۷۰ به بعد است. به سخن دیگر، نویسنده‌گان به دنبال پاسخگویی به این پرسش‌ها هستند: «فعال‌گرایی اسلام از دهه ۱۹۷۰ چه سمت و سویی داشته و نسبت آن با دموکراسی و حقوق بشر چه می‌باشد؟ برای همسازشدن با دموکراسی و حقوق بشر چه چارچوبی مطرح می‌کند؟ و نهایتاً، هلند و اتحادیه اروپا در درازمدت به منظور کاهش تنش‌های

1 . W.B. H. J.Vande. Donk, et. al. "Dynamism in Islamic Activism; Reference Points for Democratization and Human Rights", Amsterdam, Amsterdam University Press, September, 2006, 238pp.

* آقای خسروی دانشجوی دکترای جامعه‌شناسی سیاسی در دانشگاه شهید بهشتی، عضو هیأت علمی و محقق گروه مطالعات آمریکا در پژوهشکده مطالعات راهبردی می‌باشد.

ناشی از فعال‌گرایی اسلامی و حمایت از دموکراتیزاسیون و توسعه حقوق بشر در جهان اسلام،
چه راهبردی باید اتخاذ کنند؟»

نویسنده‌گان با بررسی اشکال و انواع فعال‌گرایی اسلامی، به ویژه نمود آن در سه عرصه اندیشه، فرایند اسلامی‌کردن دولت و جامعه و عملکرد جنبش‌های اسلامی، به این جمع‌بندی می‌رسند که فعال‌گرایی اسلامی در دنیای اسلام، کلیتی یکسان، یکپارچه و واحد ندارد؛ بلکه ابعاد، وجوده و نمودهای آن گوناگون است و در حالی که برخی از اشکال آن با دموکراسی و حقوق بشر ضدیت دارد، بعضی وجوده آن با نگرشی مثبت به این پدیده‌ها می‌نگرد و تلاش دارد خود را با دموکراسی و حقوق بشر همساز کند. بنابراین، این گزاره‌ها که اسلام و فعال‌گرایی اسلامی به طور ذاتی با دموکراسی و حقوق بشر تضاد دارند، اسلامی‌کردن دولت، جامعه و قوانین، مانع پایدار و عبورنایزیری در راه دموکراتیزاسیون و پیشبرد حقوق بشر است، و جنبش‌های اسلامی عموماً در عرصه سیاسی - اجتماعی کشورها، عناصری تندرو، چالش‌زا، ضد توسعه و مخالف دموکراسی می‌باشند، گزاره‌های غلط هستند. در حقیقت، کتاب تلاش می‌کند تا از یک سو، این تعدد، تنوع و گوناگونی را نشان دهد و از سوی دیگر، با دست گذاشتن بر فضاهای و امکان‌هایی که می‌توانند به گسترش دموکراسی و حقوق بشر در جهان اسلام کمک کنند، اتحادیه اروپا و هلند را تشویق به بهره‌گیری از این فرصت‌ها نماید. یکی از این فرصت‌ها، نقش سازنده و مثبت گروه‌های میانه‌روی اسلامی در کشورهای مسلمان به منظور گذار به توسعه است.

کتاب مبتنی بر دو مفروض اساسی است. یکی اینکه دموکراسی و حقوق بشر ارزش‌های جهانی هستند و حمایت فعال از آنها نباید به مذهب و یا گروه‌های مذهبی خاصی محدود شود. دیگر آنکه راه حل نهایی تنش‌های ناشی از فعال‌گرایی اسلامی، توسعه دموکراسی و حقوق بشر در کشورهای مسلمان است. کتاب، مشتمل بر پنج فصل، (مقدمه، فصل اول، چکیده، نتیجه‌گیری، فهرست منابع و ضمایم است.

الف. اندیشه سیاسی اسلام

فصل دوم با عنوان «رشد تفکر سیاسی اسلام»، به بررسی این موضوع می‌پردازد که اندیشه سیاسی اسلام در قرن بیستم، به ویژه از دهه ۱۹۷۰، چه سمت و سویی داشته و نسبت آن با دموکراسی و حقوق بشر چیست؟ کتاب با تکیه بر اینکه مواجهه نظامی - فکری غرب با دنیای اسلام در قرون نوزدهم و بیستم، به ویژه الغای نظام خلافت در سال ۱۹۲۴، منجر به بروز بحران عمیق فکری و سیاسی در جهان اسلام شد، به دو جریان اصلاحی اشاره می‌کند. یکی جریانی که خواهان بازگشت به اسلام است و دیگری جریانی که بازخوانی و بازتفسیر متون دینی را طلب می‌کند. این دو جریان فکری، در تلاش می‌باشند به این پرسش پاسخ گویند که چرا غرب چنین قدر تمدن و دنیای اسلام - که سابقاً قدرت بزرگی بود - چنین ضعیف و ناتوان است؟ و راه برونو رفت از وضع ناگوار کنونی چیست؟

به نظر نویسنده‌گان، طیف فکری نخست که خواهان بازگشت به اسلام و متون مقدس است، توسط محمد رشید رضا، حسن بنا، سید قطب، ابوالاعلی مودودی، علی شریعتی و امام خمینی(ره) بیان و توسعه یافته است . این متفکران، ضمن مخالفت با برداشت سنتی که مبتنی بر بی‌تفاوتویی و پرهیز از سیاست است ، تفسیری فراگیر و کامل از اسلام ارایه می‌دهند و آن را به مثابه الگویی مناسب برای زندگی فردی و اجتماعی معرفی می‌کنند. این طیف فکری، نسبت به سلطه غرب و نفوذ ایده‌های آن در دنیای اسلام بدین بنود و مبانی دولت مدرن مثل جدایی دین از سیاست، دموکراسی، حاکمیت، ناسیونالیسم و غیره را قبول ندارند. آنها در مقابل، خواهان استقرار دولت اسلامی بر اساس قواعد و اصول اسلامی هستند. در حقیقت، این جریان فکری، علل انحطاط جامعه اسلامی را در دوری مسلمانان از تعالیم راستین اسلامی و راه حل آن را در درون دین می‌جوید. از این منظر، این دسته از متفکران اسلامی نسبت به الگوهای جایگزین مثل لیبرالیسم، سوسیالیسم و ناسیونالیسم بدین بنود و ورود آن را به دنیای اسلام، مایه ضعف و ناتوانی بیشتر آن می‌دانند. طبق گزارش، تلاش‌های فکری این افراد به بیداری اسلامی کمک کرد، آگاهی‌های مذهبی در دنیای اسلام را افزایش داد، موجب سیاسی شدن اسلام گردید و الهام‌بخش بسیاری از گروه‌ها و جنبش‌های اسلامی در طول قرن بیستم شد. این جریان فکری هنوز هم در دنیای اسلام ریشه عمیق و پیروان زیادی دارد.

در کنار این طیف فکری، رویکرد دیگری هم در دنیای اسلام وجود دارد که به دنبال اصلاح و بهبود وضع جوامع اسلامی از رهگذر بازخوانی و بازتفسیر متون دینی است. سیدجمال الدین اسدآبادی، محمد عبده، شاه ولی الله و طهطاوی، از پیشگامان این جریان فکری بودند. در قرن بیستم نیز علی عبدالرازق، طه حسین، امین خولی، احمد خلف الله و نصر حامد ابوزید در مصر، عبدالکریم سروش، محمد مجتهد شبستری و محسن کدیور در ایران، عبدالرحمن وحید، احمد سیاف معارف و نورکلیس مجید^۱ در اندونزی، عبدالله النعیم در سودان و محمد ارکون، طرفدار چنین رویکردی می‌باشند و به توسعه چنین تفکری کمک می‌کنند. کتاب، دیدگاه‌های این افراد و ویژگی‌ها و نظرات این جریان فکری را توضیح می‌دهد. این متفکران، بیشتر در صدد پیونددادن اسلام و سازگارکردن آن با مدرنیته هستند و اگرچه همانند متفکران طیف اول بر رجعت به منابع اسلامی (قرآن و سنت) تأکید دارند؛ اما خواهان ارایه تفاسیری جدید از متون دینی، از طریق درک شرایط جدید از یک سو و فهم شرایط نزول وحی از سوی دیگر می‌باشند. از این نظر، آنها عمدتاً با رویکردی هرمونیتکی، بر نص‌بودن متون دینی تأکید می‌ورزند. در نظر آنها، فهم درست از متن، فقط زمانی امکان‌پذیر است که شرایط نزول احکام و متون دینی فهم شود. برخلاف طیف نخست که نگرش آن نسبت به غرب و مدرنیته منفی است، این جریان نگرشی مشت به آن دارد. اصولی مثل آزادی، دموکراسی، حقوق بشر و برابری زن و مرد را می‌پذیرد و آن را همساز با اسلام می‌یابد. در حالی که برخی تلاش می‌کنند تا ارزش‌های جدید را اسلامی و در متون دینی برای آنها معادلی پیدا کنند، برخی به لحاظ عقلانی از آنها دفاع می‌کنند و آنها را با رسالت و قصد دین همسو می‌یابند. اگر طیف فکری اول وجه فقهی و حقوقی اسلام را برجسته می‌سازد، این طیف بر «روح» و «ماهیت» دین اصرار دارد. نکته مهم اینکه طرح چنین دیدگاه‌هایی از سوی این اندیشمندان، موجب جنجال سیاسی و جدل‌های فکری گسترده‌ای در دنیای اسلام شده است. نظرات جدید، فارغ از آنکه قرائت‌های رسمی و مسلط از اسلام را مورد تردید قرار می‌دهد، با تأکید بر توسعه دموکراسی و حقوق بشر، مشروعتی سیاسی رژیم‌های استبدادی در دنیای اسلام را هم به چالش می‌کشد.

1 . Nurcholis Madjid

کتاب با مرور چنین جریان‌های فکری و بررسی نظرات اندیشمندان هر دو طیف، نتیجه می‌گیرد که سپهر اندیشهٔ سیاسی اسلام در قرن بیستم، به ویژه در دهه‌های پایانی آن، دارای تعدد، تکثر و چندگونه‌گی است. این تعدد و تکثر نشان می‌دهد که از اسلام و متون دینی نمی‌توان تفسیری یکدست و فraigیر ارایه داد. این تفاسیر می‌تواند از کشوری به کشوری دیگر و حتی در درون یک کشور هم متفاوت باشد. چنین تعابیر متفاوتی، ناظر بر این است که تفکر سیاسی در دنیای اسلام نیز یکدست نیست. در کنار گرایش‌های تندرو که امکان هرگونه همسازی با غرب و ارزش‌های آن را رد می‌کند، تفاسیر میانه‌رو هم ارایه می‌شوند که خواهان پذیرش ارزش‌ها و الگوهای جدید هستند. به نظر نویسنده‌گان، هرچند تأثیر عینی متفکران جدید در دنیای اسلام چندان مشخص نیست، اما پیروزی محمد خاتمی و عبدالرحمان وحید در انتخابات ریاست جمهوری ایران و اندونزی، نشان می‌دهد که چنین تفکری در جامعه بی‌ریشه و بی‌تأثیر هم نبوده است.

ب. جنبش‌های اسلامی

«رشد جنبش‌های اسلامی»، عنوان فصل سوم است که به بررسی فعالیت، پویایی و تحول جنبش‌های اسلامی در جهان اسلام می‌پردازد. در ابتدا ریشه‌های ظهور و گسترش جنبش‌های اسلامی مورد بررسی قرار می‌گیرد و در این خصوص به مسائلی چون رشد سکولاریسم، نوسازی اقتصادی، شکل و ماهیت دولت، به حاشیه رانده شدن گروه‌های مذهبی در روند نوسازی، ناتوانی دولت به ویژه ایدئولوژی‌هایی چون لیبرالیسم، ناسیونالیسم و سوسیالیسم در حل معضلات مردم، افزایش سرخورده‌گی از آنها و غیره اشاره می‌شود. در چنین شرایطی، اسلام به عنوان کانالی برای بیان تقاضاهای خواست‌ها و اعتراضات مورد توجه قرار گرفت. با این همه، آنچه مایه تبدیل این نارضایتی به کنش سیاسی شد، مزیت‌های سازمانی، تشکیلاتی، مالی، رهبری و ایدئولوژیکی بود که اسلام‌گرایان از آن برخوردار و دیگر گروه‌های مخالف دولت، از آن محروم بودند. چنین مزیت‌هایی، امکان بسیج و اقدام سیاسی جمعی را برای جنبش‌های اسلامی فراهم می‌آورد. بنابراین، اسلام‌گرایان علاوه بر آنکه واحد پایگاه اجتماعی – سیاسی در جوامع اسلامی شدن، قادر به بسیج توده‌ها برای رسیدن به اهداف خود نیز بودند.

با این همه، آنگونه که کتاب تأکید می‌کند، جنبش‌های اسلامی در برخی از کشورها به قدرت سیاسی دست یافتند، در برخی از جوامع اسلامی موقت و گذار بودند، در برخی دیگر که قادر به کسب قدرت سیاسی نشدند، بر عرصه سیاسی و اجتماعی کشورها تأثیر گذار بودند و برخی‌ها نیز، با گذشت زمان، در اهداف و راهبردهای خود تجدید نظر کردند. در کشورهایی مثل ایران، افغانستان، پاکستان و سودان، که جنبش‌های مذکور به قدرت رسیدند، اسلامی‌کردن دولت، جامعه و قوانین را در دستور کار خود قرار دادند. اسلامی‌کردن این حوزه‌ها از الگو و برنامه یکسانی برخوردار نبود. در حالی که جنبش اسلامی در ایران از طریق کسب کامل قدرت سیاسی، فرایند اسلامی‌کردن جامعه را پی‌گیر شد و در این خصوص الزامات و نیازهای جدید جامعه را در نظر گرفت، در سودان، این روند ناشی از فعالیت و فشار گسترشده گروه‌های اسلامی بوده است. در افغانستان نیز دولت طالبان با الهام‌پذیری از برداشت نص‌گرایانه و گرایش‌های فرقه‌ای از اسلام، به اسلامی‌کردن جامعه مبادرت ورزید. در پاکستان نیز چنین روندی متأثر از ائتلاف نظامیان و اسلام‌گرایان تندره می‌باشد. در مواردی مثل مصر، الجزایر، سوریه، بنگلادش و اندونزی که جنبش‌های اسلامی قادر به کسب قدرت سیاسی نشدند، عرصه سیاسی – اجتماعی به طور مستقیم و غیرمستقیم متأثر از دستور کار اسلامی آنها بوده است. نویسنده‌گان، در این خصوص، به نمونه مصر توجه بیشتری می‌کنند و توضیح می‌دهند که چگونه نحوه تعامل دولت با جنبش‌های اسلامی، حوزه سیاسی – اجتماعی جامعه را متأثر کرده است. در برخی موارد، دولت مصر برای رهایی از فشار اسلام‌گرایان، بخش‌هایی از جامعه را اسلامی کرده و در برخی موقع، به منظور کسب مشروعيت، به جنبش‌های اسلامی آزادی عمل داده و در مواردی دیگر، به منظور تثبیت قرائت رسمی خود از اسلام و تردید در قرائت‌های گروه‌های اسلامی از اسلام، به اسلامی‌کردن بخش‌هایی از جامعه پرداخته است.

علاوه بر این، کتاب ضمن بررسی این نکته که میزان دسترسی جنبش‌های اسلامی به عرصه سیاسی در کشورهای اسلامی متفاوت است و آنها به لحاظ نوع اهداف، راهبردها و تاکتیک‌ها، با هم متفاوت هستند، به تغییر نگرش برخی از جنبش‌های اسلامی می‌پردازد و از آن به گذار از «پان‌اسلامیسم انقلابی»^۱، به «ناسیونالیسم مذهبی تحولی»^۲ یاد می‌کند. به نظر

1 . Revolutionary pan – Islamism

2 . Evolutionary Religious Nationalism

نویسنده‌گان، افزایش تمایل جنبش‌های اسلامی به عرصه سیاسی، موجب تغییر نگرش اساسی آنها شده است. جنبش‌های اسلامی که روزگاری هدف‌شان سرنگونی دولت‌های سکولار در جهان اسلام و جایگزین کردن دولت اسلامی به جای آنها بود و برای رسیدن به این هدف حتی به کارگیری قدرت نظامی را تجویز می‌کردند، در شرایط جدید، دیگر چنین نگرشی ندارند. از اوایل دهه ۱۹۹۰، برخی از این جنبش‌ها به جای تشکیل «دولت اسلامی» و «اسلامی کردن جامعه»، بر اصلاح تدریجی دولت‌ها تأکید دارند و به جای به کارگیری خشونت و اقدامات آنی، خواستار فعالیت‌های مسالمت‌آمیز و تدریجی هستند. آنها در حال حاضر به دنبال مشارکت سیاسی از طریق فعالیت حزبی و رسمی می‌باشند. بنابراین، به شدت عمل‌گرا شده‌اند، در عقاید سخت و انعطاف ناپذیر خود تجدید نظر کرده‌اند، برنامه‌های سیاسی مشخص و مدونی دارند، قواعد بازی سیاسی و الزامات آن را می‌پذیرند، وارد ائتلاف‌های حزبی و گروهی می‌شوند و به این ترتیب، با گروه‌های رادیکال و افراطی فاصله می‌گیرند. این جنبش‌ها امروزه با آشنایی و تمایل بیشتری نسبت به اصول دموکراسی و حقوق بشر در مقابل استبداد، بی‌قانونی و فساد دولت‌ها مقاومت می‌کنند.

در هر صورت، قدرت و شوق انقلابی فعال‌گرایی اسلامی رو به کاهش است. اخوان‌المسلمین و جماعت اسلامی در مصر، انجمان وفاق اسلامی در بحرین، جبهه عمل اسلامی در اردن و حزب رفاه در ترکیه، نمونه‌های بارز چنین تغییر و تحولی می‌باشند. با این همه، نویسنده‌گان تأکید دارند که اگرچه ورود به عرصه سیاسی و نهادینه‌شدن فعال‌گرایی منجر به خشونت و تندریک کمتر و همچنین کاهش تمایل بیشتر افراد به گروه‌های جهادی می‌شود، اما میانه‌روی جنبش‌های اسلامی، روندی بازگشت‌ناپذیر نیست. عوامل داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی می‌تواند زمینه را برای تجدید نظر در اهداف و راهبردهای مسالمت‌آمیز گروه‌های میانه‌رو اسلامی فراهم کند. در عرصه داخلی، افزایش فعالیت‌های لیبرالی، آزادسازی اقتصادی؛ در عرصه منطقه‌ای، جنگ افغانستان، عراق و منازعه اعراب - فلسطین و در عرصه بین‌المللی، نفوذ بیش از حد غرب در منطقه خاورمیانه، به ویژه امور داخلی کشورهای متبع، می‌تواند موجب تجدید نظر در برنامه‌ها و اهداف گروه‌های اسلامی شود.

در هر صورت، نویسنده‌گان با بررسی جنبش‌های اسلامی در جوامع مسلمان و تأکید بر تعدد، تنوع، گوناگونی و تکثر آنها، معتقدند که جنبش‌های اسلامی در دنیای اسلام، یکسان و یگانه نیستند. برخلاف آنچه بسیاری از غربی‌ها و رژیم‌های استبدادی منطقه می‌گویند، باید همه آنها را تهدیدی یکسان، اساسی و خشونتزا برای ثبات جهانی دانست. خطر فقط ناشی از آن دسته از گروه‌های تروریستی است که به خشونت و اقدامات جهادی توسل می‌جویند. در کشورهای اسلامی، گروه‌های سیاسی بی‌شماری در عرصه سیاسی و اجتماعی، فعالند که عملکردی سازنده و سودمند دارند. جنبش‌هایی از این دست، که عمدتاً گرایش‌های بیشتر به عرصه سیاسی دارند، به مبانی و ارزش‌های دموکراتیک نیز بیشتر توجه می‌کنند. این گروه‌ها می‌توانند فرصت‌هایی را برای گسترش دموکراسی و حقوق بشر در دنیای اسلام فراهم و در فرایند توسعه سیاسی و اقتصادی، به عنوان نیروی مؤثر و سازنده، ایفای نقش نمایند.

ج. نظام‌های قانونی و حقوقی

فصل چهارم، «رشد نظام‌های قانونی و حقوقی» نام دارد که معطوف به روند اسلامی‌کردن قوانین ملی در کشورهای اسلامی است که از دهه ۱۹۷۰، در دو سطح قوانین اساسی و کیفری صورت گرفت. گزارش، ضمن مروری دقیق و جزیی بر نحوه و چگونگی اسلامی‌شدن قوانین ملی، به رسمیت شناخته‌شدن اسلام، به عنوان دین رسمی و منبع قانون‌گذاری، به سه الگو اشاره می‌کند:

یک. تنوکراسی: در این الگو، اسلام به عنوان تنها منبع قانون‌گذاری به رسمیت شناخته می‌شود و قوانین باید مبتنی بر شریعت و باید در تضاد با آن باشد. مثل؛ ایران و عربستان سعودی.

دو. سکولاریستی: در آن، الگوی شریعت به طور کلی از عرصه قانون‌گذاری کنار گذاشته می‌شود؛ مثل ترکیه.

سه. الگوی ترکیبی اسلامی - سکولاریستی: در این الگو، شریعت به عنوان یکی از منابع در کنار سایر منابع برای قانون‌گذاری به رسمیت شناخته می‌شود. در برخی از کشورها مانند

نیجریه و اندونزی، الگوی غالب سکولاریستی و در کشورهایی مثل سودان، مغرب و افغانستان، الگوی اسلامی غالب است.

با این وجود، کتاب تأکید می‌کند که روند اسلامی‌کردن قوانین در دنیا اسلام شکل‌های گوناگون و متغیری داشته است؛ به گونه‌ای که نمی‌توان از یک نظام حقوقی و الگوی ثابت برای همه مسلمانان سخن گفت. در خصوص مفهوم و محتوای شریعت، اختلاف جدی تر است. گذشته از اختلاف میان شیعه و سنی، گرایش‌های فقهی - حقوقی مختلفی میان این دو وجود دارد. در کشورهایی مثل مصر، مغرب، اندونزی، مالی و نیجریه، اسلامی‌کردن قوانین شکل میانه‌روتری داشته و در بعضی از آنها، به صورت دوفاکتو، جدایی میان دین و سیاست پذیرفته شده است. علاوه بر این، نه فقط موج جدیدی از اسلامی‌کردن قوانین شروع نشده، بلکه در طول پانزده سال گذشته، دست کم دنیا اسلام شاهد کاهش و افول نقش شریعت در شکل کلاسیک آن بوده است. به نظر نویسنده‌گان، حتی اسلامی‌کردن قوانین کیفری (مثل قانونی کردن حدود، قصاص و تعزیرات) که به صورتی جدی در غرب ایجاد نگرانی کرده، تنها محدود به شمار اندکی از کشورها چون ایران، عربستان سعودی و سودان است. در بقیه کشورها نیز تلاش‌هایی برای تعديل آنها صورت گرفته است. در برخی از کشورها که قوانین کیفری اجرا می‌شوند، شکل اجرایی آنها مانند سابق نیست و در بعضی موارد نیز دستگاه‌های قضایی برای جلوگیری از اجرای این گونه احکام تلاش دارند. حتی قوانین مربوط به احوال شخصیه (ازدواج، ارث و مانند آن) که در اغلب کشورهای اسلامی بر اساس شریعت تنظیم شده، مصون از تغییر نبوده و عمدهاً رو به سوی برابری میان زن و مرد و یا مسلمان و غیرمسلمان دارد. این تغییرات، از یک سو، ناشی از فشارهای خارجی برای رعایت استانداردهای حقوق بشری و از سوی دیگر، ناشی از رشد جنبش‌های اجتماعی در درون کشورهای اسلامی است. از این‌رو، وضع زنان در برخی از کشورهای اسلامی رو به بهبود و چشم‌انداز آینده آن امیدوارکننده می‌باشد.

نویسنده‌گان، ضمن اذعان بر چنین تعدد و گوناگونی در نظام‌های حقوقی کشورهای اسلامی، نتیجه می‌گیرند که غرب نباید شریعت اسلامی را در تضاد با حقوق بشر جهانی قلمداد و باید تفاوت آن را در جهان اسلام درک کند؛ چون نقش و محتوای شریعت، از کشوری به کشوری

دیگر، متفاوت است. در حالی که ممکن است برداشت از شریعت در کشوری با استانداردهای بین‌الملی حقوق بشر نزدیک باشد، امکان دارد، در جایی دیگر کاملاً با آن متضاد باشد. بنابراین، غرب همان‌گونه که نباید در نقد قرائت‌هایی از شریعت که به شدت حقوق بشر را نقض می‌کنند، کوته‌هی کند، در مقابل هم باید مشوق و قدردان برداشت‌های مثبتی از شریعت که الهام‌بخش قوانین در کشورهای اسلامی است، باشد.

د. درگیری سازنده با دنیای اسلام

نویسنده‌گان، در فصل پایانی کتاب، به اتحادیه اروپا و هلنلند توصیه می‌کنند که برای گسترش دموکراسی و حقوق بشر در جوامع اسلامی، با هدف کاهش درگیری‌ها در دنیای اسلام و کنترل تنش در حال افزایش میان اسلام و غرب، سیاست «درگیری سازنده»^۱ را در پیش گیرد؛ چون صرفاً در فضای آرام، بدون تنش و اعتمادآفرین است که می‌توان به پیشبرد چنین ارزش‌هایی امیدوار بود. آنچه ضرورت چنین سیاستی را آشکار می‌سازد، تنش روزافزون در درون کشورهای اسلامی، پیامدهای امنیتی آن برای جهان از جمله اتحادیه اروپا و افزایش تنش میان غرب و اسلام، به ویژه بدینی بیش از اندازه مردم هلنلند نسبت به مسلمانان است. طبق نظرسنجی اخیر مؤسسه پیو^۲ در اروپا، آلمانی‌ها و هلنلی‌ها بدینی بیشتری نسبت به مسلمانان دارند. از طرف دیگر، وقوع تحولات مثبت در دنیای اسلام، امید به توسعه دموکراسی و حقوق بشر را افزایش می‌دهد. در برخی از کشورهای اسلامی، تعدادی از اندیشمندان در تلاش برای نوسازی دین و یا اسلامی‌کردن ارزش‌هایی چون دموکراسی و حقوق بشر هستند. افکار عمومی مسلمانان نسبت به اقدامات تروریستی گروه‌های تندره چون القاعده بسیار منفی است و آنها روز به روز در جهان اسلام منزوی‌تر می‌شوند. در بعضی از کشورهای اسلامی نیز جنبش‌های اسلام‌گرا با تغییر نگرش خود، به دموکراسی و احترام به حقوق بشر نزدیک می‌شوند و سعی دارند میان اسلام و دموکراسی آشتی بیشتری ایجاد کنند. به نظر نویسنده‌گان، راهبرد «درگیری سازنده» باید عناصر زیر را شامل شود:

1 . Constructive Engagement

2 . Pew

یک. التفات به تعدد، تکثیر و تنوع فعال‌گرایی اسلامی.

نویسنده‌گان اصرار دارند که نمی‌توان تصویر یکسان و فراگیر از پدیده فعال‌گرایی اسلامی ارایه داد؛ چون به شدت متنوع و گوناگون است و این تنوع در حوزه تفکر، عمل، اسلامی‌کردن قوانین، جامعه و دولت، قابل ملاحظه می‌باشد. حال که چنین است، کشورهای اروپایی باید بکوشند تا در وهله نخست نسبت به آن آگاهی و دانش کافی به دست آورند و پس از شناخت، آن را مبنای سیاست‌گذاری و تعامل خود با کشورهای اسلامی قرار دهند. با درک عالمانه چنین تفاوت‌ها و تعددی است که می‌توان به رشد دموکراسی و حقوق بشر در جوامع اسلامی امیدوار بود.

دو. به رسمیت شناختن فعال‌گرایی اسلامی به عنوان عنصر قانونی و سیاسی بالقوه سازنده در توسعه دنیای اسلام.

در طول چند دهه گذشته، حمایت اروپا از دموکراسی معطوف به پشتیبانی و طرفداری از گروه‌های سکولار در دنیای اسلام بوده است. این امر ریشه در این نگره دارد که گروه‌های اسلام‌گرا قادر به ایفای نقش سازنده‌ای در فرآگرد توسعه سیاسی نیستند و چنانچه در انتخابات آزاد به قدرت دست یابند، سازوکارهای دموکراتیک را از بین خواهند برد و بر اساس شعار «یک نفر، یک رأی و برای همیشه»، عمل خواهند کرد. به نظر نویسنده‌گان، این نگرانی غرب، که عمدتاً از سوی رژیم‌های استبدادی حاکم در جهان اسلام تقویت می‌شود، مانع ورود فعال‌گرایی اسلامی به فرایند سیاسی شده است. چشم‌پوشی از توانایی‌های سازنده و بالقوه برخی از اشکال فعال‌گرایی، منجر به حاشیه‌نشینی آنها در جوامع اسلامی گردیده و رفتار آنها را رادیکال کرده است. همچنین، حمایت غرب از سکولارها این نگرش را در بین مسلمانان تقویت نموده که غرب به دنبال تحمیل ارزش‌های لیبرالی و تأمین منافع خود است. علاوه بر آن، حمایت غرب از سکولارها دستاوردهای قابل ملاحظه‌ای نیز نداشته؛ چون این طیف فکری برخلاف اسلام‌گرها نه در بین توده مردم پایگاه و نفوذ دارد، نه از مزیت‌های سازمانی و ایدئولوژیکی همانند اسلام‌گرها برخوردار است و نه موفق به برپایی دولتی دموکراتیک شده است. نتیجه آنکه، گروه‌های اسلامی تبدیل به قدرتمندترین و بزرگترین گروه‌های مخالف سیاسی در کشورهای اسلامی شده‌اند. حال که راهبرد حمایت از سکولارها بی‌نتیجه مانده و

برخی از گروه‌های اسلامی با تجدید نظر در خط مشی پیشین خود، فعالیت سیاسی در چارچوب قانون و به شکل مسالمت‌آمیز را پذیرفته و از این‌رو در حال نزدیک‌شدن به ارزش‌های دموکراتیک و حقوق بشری هستند، اروپا باید آنها را به عنوان نیرویی سازنده در فراغرد دموکراتیزاسیون و توسعه حقوق بشر در دنیای اسلام به رسمیت بشناسد و با آن وارد تعامل شود. این گروه‌ها با توجه به پایگاه اجتماعی - سیاسی گستردۀ خود می‌توانند با آشتی‌دادن اسلام با دموکراسی و حقوق بشر و بیان آن در قالب زبانی دینی، به روند دموکراتیزاسیون سرعت بیشتری ببخشند. البته نویسنده‌گان تحقیق چنین امری را منوط به «چرخش فرهنگی» در غرب می‌دانند؛ به این معنا که غرب از یک سو بپذیرد که اسلام می‌تواند به عنوان عصری سازنده در تحقق دموکراسی و گسترش حقوق بشر نقش داشته باشد و از سوی دیگر، قبول کند که ارزش‌های جهانی چون دموکراسی و حقوق بشر می‌توانند در جهان اسلام، شکل و نمود متفاوتی با آنچه در غرب رایج است، پیدا کنند. اصرار بر اینکه جهان اسلام نیز الگوی توسعه و حقوق بشری غرب را بپذیرد، عملی غیرسازنده است.

سه. حمایت از فراغرد توسعه درون‌زا.

کتاب تأکید می‌کند که اتحادیه اروپا به منظور توسعه دموکراسی در جهان اسلام باید بر عناصر داخلی تکیه کند و اگر مسئولیت ترویج این ارزش‌ها به آنها واگذار شود و این ارزش‌ها در زبانی دینی و قابل فهم برای مردم بیان گردد، گذار به دموکراسی سریع و آسان‌تر خواهد بود. دلیل این امر آن است که نمی‌توان ارزش‌های دموکراتیک را از بیرون، به زور و امرانه در جامعه گسترش داد.

چهار. تلاش برای تغییر افکار عمومی مردم اروپا نسبت به فعال‌گرایی اسلامی.

چنانچه گفتیم، غرب درک درستی از پدیده فعال‌گرایی اسلامی ندارد، اشکال و گونه‌های متفاوت آن را نمی‌شناسد و در نتیجه آن را در ابعاد متعدد و در همه جا ضد دموکراسی و حقوق بشر ارزیابی می‌کند. چنین نگرشی در بین توده مردم هم رایج است. کتاب خواهان سرمایه‌گذاری کشورهای اروپایی در جهت تغییر این نگرش عمومی نسبت به اسلام‌گرایی است.

نتیجه‌گیری

به نظر نویسنده‌گان ، فعال‌گرایی اسلامی پدیده‌ای یکسان و یکپارچه نیست و اسلام و گروه‌های اسلام‌گرا نیز ذاتاً دشمن دموکراسی و منکر حقوق بشر نیستند. در جهان اسلام، در کنار برداشت‌های افراطی از اسلام، افراد، گروه‌ها، جنبش‌ها و احزاب زیادی وجود دارند که با رویکردی مثبت نسبت به دموکراسی و ارزش‌های حقوق بشری، به دنبال همسازکردن آنها با اسلام هستند. بنابراین، غرب از جمله اتحادیه اروپا لازم است در برداشت خود نسبت به پدیده فعال‌گرایی اسلامی تجدید نظر کند، با دانش و آگاهی بیشتری وجوه گوناگون آن را بشناسد و بر پایه آن وارد درگیری سازنده با دنیای اسلام شود. در فرایند گذار به دموکراسی، گروه‌های اسلام‌گرای میانه‌رو می‌توانند نقشی سازنده داشته باشند و شایسته حمایت اتحادیه اروپا شوند. اروپا با بهره‌گیری از چنین ظرفیت‌هایی و پذیرش این موضوع که مسلمانان می‌توانند الگوی توسعه‌ای مناسب با شرایط اجتماعی و فرهنگی خود انتخاب کنند، به روند گذار به دموکراسی کمک شایانی خواهد کرد.

در مجموع، نظرات کتاب هم نوآورانه است و هم با برخی باورهای رایج در غرب همخوانی ندارد. تأکید بر این امر که گروه‌های اسلام‌گرا به عنوان عناصری سازنده می‌توانند در گذار به توسعه سیاسی نقش تسهیل‌کننده داشته باشند، با این دیدگاه رایج در غرب که نیروهای اسلام‌گرا را مانعی عمدۀ در روند دموکراتیزاسیون جوامع اسلامی قلمداد می‌کند، در تضاد است. علاوه بر این، نویسنده‌گان به طور صریحی نظرات ساموئل هانتینگتون و برنارد لوئیس را به چالش می‌کشند. در حالی که لوئیس، تضاد میان غرب و دنیای اسلام را ناشی از سرشت و ماهیت دین اسلام و انگاره‌های تاریخی میان این دو می‌داند، آنها تأکید دارند که اسلام به خودی خود هیچ تضادی با دموکراسی ندارد. همچنین، برخلاف هانتینگتون که آینده روابط میان دنیای غرب و اسلام را بر پایه هویت فرهنگی منازعه‌آمیز می‌بینند، نویسنده‌گان خواهان تعامل سازنده غرب با دنیای اسلام می‌شوند و مجاری و فضاهایی را برای همکاری، گسترش ارزش‌ها و نهاده‌های غربی و کنترل تنش‌ها جستجو می‌کنند. کتاب به طور ضمنی با راهبرد ایالات متحده مبنی بر گسترش دموکراسی از بالا به پائین و از طریق قدرت نظامی مخالفت می‌کند؛ چون تحکیم و گسترش ارزش‌های دموکراتیک را از طریق زور امکان‌ناپذیر می‌بیند و

به همین خاطر، بر عناصر توسعه درونزا تأکید دارد. در عین حال، به رغم آنکه کتاب در برگیرنده اطلاعات گستره و متنوعی درباره پدیده فعال‌گرایی اسلامی از دهه ۱۹۷۰ می‌باشد و عمده‌تاً متکی به مطالعات موردي است، به نظر می‌رسد دارای نواقص و ابهامات زیر است:

یک. فاقد چارچوب نظری و مفهومی است. پیرامون جنبش و فعال‌گرایی اسلامی مباحث نظری گوناگونی مطرح شده است. اگر نویسندهان در تحلیل و توصیف داده‌های خود، از الگوی نظری مرتبط با موضوع بهره می‌گرفتند، شاید تحلیل داده‌ها، به ویژه چرایی پدیده‌ها و شناخت روندهای آتی، امکان‌پذیرتر می‌نمود. برای مثال معلوم نیست که چرا فعال‌گرایی اسلامی، تغییر یافته و تمایل بیشتری به دموکراسی و حقوق بشر یافته است. علاوه بر این، توضیح کافی داده نمی‌شود که چرا در میان مفاهیمی چون بنیاد‌گرایی اسلامی، اسلام سیاسی، اصلاح طلبی دینی، اسلام‌گرایی و غیره، مفهوم فعال‌گرایی اسلامی انتخاب شده است؟ تعریف مختص‌تری که از فعال‌گرایی اسلامی در مقدمه کتاب ذکر شده نیز قانع‌کننده نیست.

دو. از افرادی چون مودودی، سید قطب، حسن بنا، علی شریعتی و امام خمینی(ره)، به عنوان کسانی که قائل به اصلاح جامعه از طریق «بازگشت به اسلام» بودند، یاد می‌شود. اگر چه چنین اظهار نظری تا حدی درست به نظر می‌رسد، اما باید گفت که دیدگاه‌های این افراد بسیار با هم متفاوت است. برای مثال، در حالی که مودودی و سید قطب، به طور کلی غرب و دستاوردهای آن را نفی و نمادی از جاھلیت می‌دانند، حسن بنا و امام خمینی(ره)، نگرشی مثبت‌تر به آن دارند. امام خمینی(ره)، با تشکیل نظام جمهوری اسلامی و ابتناء آن بر جمهوریت و آرای مردم، بر بخش مهمی از دستاوردهای تمدن جدید صحه گذارند. ایشان همچنین بر حق انتخاب‌شدن و انتخاب‌کردن برای زنان و آزادی احزاب و اجتماعات تأکید داشتند و معتقد بودند که «خدای تبارک و تعالی اجازه نداده است که ما چیزی را بر ملتمنان تحمیل کنیم». ایشان در مورد حقوق بشر نیز معتقد بودند که:

«حکومت اسلامی مبنی بر حقوق بشر و ملاحظه آن است. هیچ سازمانی و حکومتی به اندازه اسلام، ملاحظه حقوق بشر را نکرده است. آزادی و

دموکراسی به تمام معنا در حکومت اسلامی است. شخص اول حکومت

^۱ اسلامی با آخرین فرد مساوی است در امور».

علاوه بر این، تأکید شده که یکی از اهداف مهم حسن بنا اعاده نهاد خلافت می‌باشد.

اگرچه او در برخی از نوشته‌های خود به آن اشاراتی داشته، اما واقعیت این است که بنا بیش از هر چیز دغدغه تشکیل «دولت اسلامی» و نه اعاده خلافت را داشت. حتی رشید رضا که، پس از فروپاشی خلافت، تلاش نظری و عملی گسترهای برای بازسازی نهاد خلافت در جهان اسلام انجام داد، پس از آنکه دست یابی به آن را غیرممکن یافت، اندیشه برقراری حکومت اسلامی را به جای اعاده خلافت پیشنهاد کرد.

سه. نویسندهان، گرچه خواستار درگیری سازنده اروپا با جهان اسلام می‌شوند، اما بیان نمی‌کنند که به طور مشخص و عینی چه کاری باید انجام گیرد، چه برنامه‌های و با چه محتوایی باید تنظیم شود و با چه گروههایی در دنیای اسلام باید وارد وارد تعامل شد؟ مهمتر اینکه مشخص نیست اروپا در چه مناطقی از جهان اسلام باید سرمایه‌گذاری بیشتری انجام دهد و برای آن اولویت قائل شود. این اولویت‌بندی، از دو جهت دارای اهمیت است: یکی اینکه اروپا در مناطق مختلف جهان اسلام دارای منافع یکسان و به اندازه هم بالاهمیت نیست. چالش فعال‌گرایی اسلامی نیز در جهان اسلام از منطقه‌ای به منطقه‌ای دیگر متفاوت است و در نتیجه، تأثیری متفاوت بر منافع اروپا دارد. دیگر آنکه اروپا محدودیت منابع دارد و ظرفیت‌های جوامع اسلامی برای پیشبرد دموکراسی و حقوق بشر نیز متفاوت است.

چهار. به رسمیت شناختن فعال‌گرایی اسلامی، به عنوان عنصر قانونی و سازنده در روند توسعه جهان اسلام، با دشواری‌های زیادی رویروست که نویسندهان به آن التفاتی نداشته‌اند. تلاش برای واردکردن فعال‌گرایی اسلامی به عرصه سیاسی، با واکنش منفی نظامهای سیاسی مستقر در جهان اسلام روبرو خواهد شد. حاکمان اقتدارگرا در جهان اسلام، هنوز هم گروههای اسلامی را عناصر قانونی نمی‌دانند و آنها را به عنوان نیروهایی سازنده، به رسمیت نمی‌شناسند. در برخی کشورها نیز که میانهروهای اسلام‌گرا به عنوان نیروهای قانونی فعالیت

۱. حکومت اسلامی و ولایت فقیه در اندیشه امام خمینی، تیتان: آثار موضوعی، دفتر چهل و چهارم، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی(س)، ۱۳۸۴، ص ۶۷۹.

سیاسی دارند، عرصه بازی برای آنها محدود و تنگ است. در حقیقت، نظامهای سیاسی موجود، مشی گروههای اسلامی را تغییر تاکتیک و نه تغییر استراتژی ارزیابی می‌کنند و معتقدند هدف نهایی و پنهان اسلامگرها، برقراری حکومت اسلامی، اسلامی‌کردن جامعه و سرنگونی رژیم‌های کنونی است. بنابراین، حمایت اروپا از برخی گروههای اسلامی می‌تواند بر روابط رسمی میان اروپا و کشورهای اسلامی، تأثیر منفی به جای نهد. معلوم نیست که اروپا تا چه اندازه خطر تنش سیاسی در روابط را پذیرا می‌شود، از این‌جهة ورود اسلامگرها میانه رو به قدرت حمایت می‌کند و رژیم‌های سیاسی موجود را به منظور ایجاد فضای باز سیاسی و احترام به استانداردهای حقوق بشری و دموکراتیک، تحت فشار قرار می‌دهد.

محورهای پژوهشی فصلنامه مطالعات راهبردی

نظریه امنیتی اسلام

- بررسی مفهومی امنیت در قرآن، روایات و متون فقهی
- بررسی و تبیین ایده‌های امنیتی اندیشمندان و فقهاء مسلمان
- بررسی تاریخی مفهوم امنیت و قدرت در صدر اسلام
- جنگ و صلح در اسلام
- مبانی و مؤلفه‌های تاریخی - روایی هویت اسلامی و نسبت آن با هویت ملی
- نسبت امنیت و عدالت
- نسبت امنیت و مصلحت
- منابع قدرت و شیوه‌های اعمال آن در رهیافت اسلامی
- مساله حقوق بشر در اسلام
- جهان اسلام پس از یازده سپتامبر
- دارالاسلام و نسبت آن با ایده جهانی شدن

انسجام ملی در جمهوری اسلامی ایران

- الگوهای نظری و کاربردی تأمین انسجام ملی (رویکرد بومی)
- سند چشم‌انداز بیست ساله کشور و نسبت آن با انسجام ملی
- وجوده کارکردی و ارزشی همبستگی ملی و ارتباط تعاملی آنها
- ابعاد نوین محیط راهبردی جمهوری اسلامی و تأثیر آن بر انسجام ملی
- آمایش سرزمین و انسجام ملی
- وفاق سیاسی و انسجام ملی
- شیوه‌های مدیریت هویت و انسجام ملی در جمهوری اسلامی ایران
- مسایل مربوط به اقلیت‌ها و اقوام
- گسست نسلی و تحولات ارزشی در نسل جدید
- نابرابری اجتماعی و انسجام ملی

- تعادل منطقه‌ای در برنامه‌ریزی ملی و همبستگی اجتماعی
- انسجام ملی در فضای جهانی؛ مسایل و راهکارها

محیط امنیتی جمهوری اسلامی ایران

- تحولات خاورمیانه و منافع جمهوری اسلامی ایران
- گسترش ناتو و موقعیت استراتژیک جمهوری اسلامی ایران
- نظام جدید قدرت در خلیج فارس و جایگاه جمهوری اسلامی ایران
- تحولات منطقه‌ای و راهبرد هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران
- زمینه‌های مساعد همکاری امنیتی جمهوری اسلامی با دیگر کشورهای منطقه
- جمهوری اسلامی ایران و سازمان‌های منطقه‌ای
- تحولات جاری در دیگر کشورهای منطقه و تهدیدها و فرصت‌های آن برای جمهوری اسلامی ایران

مطالعات امنیت بین‌المللی و جهانی

(با توجه به منافع و ملاحظات امنیتی جمهوری اسلامی ایران)

- ساختار نوین قدرت در نظام بین‌الملل
- جایگاه اسلام‌گرایی در مناسبات جهانی
- مبانی و ابعاد ترویریسم نوین (تکنولوژی، فرهنگ و سازماندهی)
- رژیم‌های کترل تسليحات و خلع سلاح جهانی
- ابعاد نوین امنیت جهانی (محیط زیست، جرایم سازمان یافته و حقوق بشر)
- جنگ‌های نوین (نسل چهارم)
- نقش و عملکرد قدرت‌های برتر در نظام جهانی: آمریکا، اتحادیه اروپا، چین و...
- نقش و عملکرد سازمان‌های بین‌المللی در نظام جهانی

اطلاعات استراتژیک

- اطلاعات استراتژیک؛ مبانی و مفاهیم
- روش‌های تولید اطلاعات استراتژیک (شبیه‌سازی، SWOT، تحلیل روندها)
- کاربردهای اطلاعات استراتژیک در برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری

- آینده‌شناسی و اطلاعات استراتژیک
- اطلاعات استراتژیک و مدیریت سیستم‌های حیاتی و حساس
- اطلاعات استراتژیک و سازمان‌های نیازمحور
- اطلاعات استراتژیک و سازمان‌های تولیدمحور
- روابط اطلاعات استراتژیک با سطوح دیگر اطلاعات (تکنیکی ...)
- غافلگیری استراتژیک؛ چرایی و چگونگی

ساختار حقوقی امنیت ملی

- فرآیند قانون‌گذاری و ظرفیتهای امنیتی آن
- جایگاه قانونی نهادهای رسمی و نقش امنیتی آنها (شورای عالی امنیت ملی، قواهای سه‌گانه، مجتمع تشخیص مصلحت نظام، نیروهای مسلح، وزارت خانه‌ها و ...)
- بازتعریف ساختار حزبی و ارتقاء امنیت ملی
- تنظیم روابط قوا و نهادهای سیاسی و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران
- تحول قوانین و مقررات امنیتی و تأثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران
- مطالعه تطبیقی قوانین امنیتی جمهوری اسلامی ایران با سایر کشورها
- جایگاه حقوقی اقلیتها و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران
- نظارت پارلمانی بر نهادهای امنیتی: تنگناها و دستاوردها
- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران و اقتدار ملی
- اپوزیسیون قانونی و حقوق شهروندی در جمهوری اسلامی ایران

امنیت اجتماعی

- نسبت تئوریک امنیت اجتماعی و جامعه‌شناسی امنیت
- نسبت تئوریک امنیت اجتماعی و امنیت ملی
- حوزه‌های مفهومی - نظری امنیت اجتماعی
- رابطه امنیت اجتماعی و هویت
- نابرابری و امنیت اجتماعی
- ابعاد و ارکان امنیت اجتماعی
- مبنا و عناصر جامعه‌شناسی امنیت

- بحران‌های اجتماعی و امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران
- سرمایه اجتماعی و توسعه همه‌جانبه در جمهوری اسلامی ایران
- توسعه نهادهای جامعه‌پذیری و کارکردهای امنیتی آن
- جوامع چندفرهنگی و امنیت اجتماعی

استراتژی ملی جمهوری اسلامی ایران

- چارچوب‌های تئوریک
- منابع (بالقوه و بالفعل) نوین استراتژی ملی و استراتژی امنیت ملی
- فرآیند و نهادهای مؤثر نوین استراتژی در جمهوری اسلامی ایران
- جهانی‌شدن و تحول تئوری استراتژی ملی
- جایگاه استراتژی امنیت ملی کشور در استراتژی ملی جمهوری اسلامی ایران
- الگوهای نوین استراتژی در کشورهای مختلف جهان
- دولت، امنیت و استراتژی ملی
- اتحادیه‌های استراتژیک منطقه‌ای و استراتژی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران.

قابل توجه مقاضیان محترم اشتراک فصلنامه

کلیه افراد و مؤسساتی که خواهان اشتراک فصلنامه مطالعات راهبردی هستند، می‌توانند مبلغ حق اشتراک را به حساب جاری ۱۸۹۲۶۵۰۴ بانک تجارت شعبه فردوسی شمالی و با حساب ارزی شماره ۱۶۳۵۶/۳۸۷ بانک تجارت دایرۀ ارزی باجه وزارت نفت کد ۱۶۳۵ بنام پژوهشکده مطالعات راهبردی واریز و اصل فیش بانکی را همراه با فرم اشتراک به نشانی فصلنامه (تهران، صندوق پستی ۵۱۸۹ - ۱۴۱۵۵) ارسال نمایند لازم به ذکر است که:

۱. در صورت امکان اصل فیش بانکی را ارسال داشته و کپی آن را نزد خود نگاه دارید.
۲. در صورت تأخیر در ارسال فصلنامه مراتب را به دفتر فصلنامه اطلاع دهید.
۳. در صورت تغییر آدرس پستی، آدرس جدید را به صورت کتبی یا تلفنی به امور مشترکان فصلنامه اطلاع دهید.
۴. قیمت فصلنامه مبلغ ۱۱/۰۰۰ ریال می‌باشد (۴۴۰۰۰ برای چهار شماره) که برای مشترکین ۴۰۰۰ ریال تخفیف در نظر گرفته شده است.

حق اشتراک سالانه (جهت چهار شماره) همراه با هزینه پست و تخفیف ویژه

- داخل کشور ۴۰/۰۰۰ ریال
- آمریکا و کانادا: معادل ۴۵ دلار
- اروپا: معادل ۴۰ دلار
- خاورمیانه: معادل ۳۵ دلار

فرم اشتراک فصلنامه مطالعات راهبردی

.....
نام و نام خانوادگی (نام مؤسسه یا سازمان)

.....
آدرس پستی:

.....
فaks: تلفن:

کد پستی
صندوق پستی

.....
شغل و میزان تحصیلات (ویژه افراد)

.....
مبلغ ارسال ... ریال

.....
شروع اشتراک از شماره
فصلنامه مطالعات راهبردی
کد اشتراک
.....

IN THE NAME OF GOD

Strategic Studies

Quarterly

• Vol.10 • No.3 • Autumn 2007 (1386) •

Publisher: Research Institute of Strategic Studies

Executive Manager: Siamak Rahpeik

Managing Editor: Asghar Eftekary

Editor: Farzad Poorsaeed

Editorial Board Members

Dr. Abbas – ali Amid Zanjani / University of Tehran

Dr. Hesamodin Ashena / Imam Sadegh University

Dr. Taghi Azad Armaki / University of Tehran

Dr.Goodarz Eftekhar Jahromi/ Shahid Beheshti University

Dr.Asghar Eftekary/ Imam Sadegh University

Dr.Ghadir Nasri/ Research Institute of Strategic Studies

Dr.Siamak Rahpeik/ Faculty of Judicial Sciences

Dr.Mahmood Sariolghalam/ Shahid Beheshti University

Notice:

The Views expressed in articles are those of
the Contributors and should not be construed as
representing those of Research Institute.

Type: Research Institute of Strategic Studies

Address: 11 Roodsar St. Hafez Ave,

Karyeem – Khan Zand Ave. Tehran. Iran

Mailbox: 14155-5189 **Tel:** 88801147 **Fax:** 88896561

Email:quarterly@risstudies.org

TABLE OF
CONTENTS

ARTICLES	Editorial
Basic Studies	
Doctrin, Policy and Strategy; Theoretical and Conceptual Comparability	423-450
<i>Reza Khalili</i>	
Ted Robert Gurr and new method of studying ethnical movements	451-479
<i>Mohammad Ali Ghasemi</i>	
Geography of Elections	481-505
<i>Morad Kaviani Rad</i>	
Iran Studies	
The Concept of Islamic Solidarity in Foreign Policy of Islamic Republic of Iran	507-528
<i>Davoud Gharayagh Zandi</i>	
Shiit – Sunni divide in Political Islam and its conesqences for Islamic Repulic of Iran	529-546
<i>Faramarz Taghiloo</i>	
U.S. Studies	
Persian Gulf Oil; America's Challenges and Policies	547-590
<i>Mahmoud Yazdanfam</i>	
Hans J.Morgenthau and Iraq War: Realism versus Neo - conservatism	591-604
<i>Jhon Mearsheimer / Elham Rezanezhad</i>	

Book Review

W.B. H. J. Vande. Donk, et. al/ Dynamism in Islamic Activism;

Reference Points for Democratization and Human Rights

607-621

Gholamreza Khosravi

